[illegible]

کتاب
عتبة الکتبه

مجموعهٔ مراسلات دیوان سلطان سنجر

بقلم

مؤیّد الدّوله منتجب الدّین بدیع اتابک الجوینی

بتصحیح و اهتمام

علّامهٔ فقید
محمّد قزوینی
و
عبّاس اقبال

اوّل مرداد ۱۳۲۹ شمسی
شرکت سهامی چاپ

کتاب

عتبة الکتبة

مجموعهٔ مراسلات دیوان سلطان سنجر

بقلم

مؤیّد الدّوله منتجب الدّین بدیع اتابک الجوینی

بتصحیح و اهتمام

علّامهٔ فقید

محمّد قزوینی

و

عبّاس اقبال

اوّل مرداد ۱۳۲۹ شمسی

شرکت سهامی چاپ

عتبة الکتبة

و آن عبارتست از مجموعهٔ منشئات منتجب الدین بدیع اتابك الجوینی منشی سلطان سنجر سلجوقی و رئیس دیوان رسائل او .

شرح حال منتجب الدین مذکور در لباب الألباب عوفی جلد اول صفحات ۷۸ تا ۸۰ و فصلی راجع باو و رشید وطواط در تاریخ جهانگشای جوینی جلد دوّم ص ۹ ـ ۱۰ و در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص ۹۰ ـ ۹۱ و فصلی راجع بهمین کتاب حاضر یعنی عتبةالکتبة در اوائل مرزبان نامه ص ۲ـ۳ مسطور است .

منشئات منتجب‌الدین بدیع اتابك صاحب ترجمه مدتها در ممالك فارسی زبان سرمشق انشا و فصاحت بوده است ، عوفی در لباب‌الألباب درحق او گوید : « دبیران عصر و افاضل دهر انصاف داده‌اند که در میدان بلاغت سواری شهم‌تر از بدیع اتابك جولان نکرده است ویکران سبقت را در موکب نظم ونثر مثل او بر روی مدعیان کس نتاخته » ، و سعدالدین وراوینی مصلح مرزبان نامهٔ کنونی در مقدمهٔ آن کتاب در ضمن تعدادکتب مهمهٔ نثر کــه در عصر او بحسن انشاء و سیاقت مهذب و عبارت مستعذب‌معروف بوده‌است ازجمله‌همین کتاب‌حاضر را شمرده گوید : « وازقبیل رسائل مجموعی از مکاتبات منتجب بدیعی که ببدایع و روایع کلمات و نکات مشحون است لطف از متانت در آویخته و جزالت با سلاست آمیخته و آنرا عتبهٔ کتبه نام کرده ، •• کتاب محقق آن عتبه را بسی بوسیده‌اند و بمراقی غایاتش نرسیده و گروهی آنرا خود غنیه خوانده که مغنی شیوه ایست از طلب غوانی افکار دبیرانه »

نام صاحب‌ترجمه چنانکه صریحاً و مکرراً در تضاعیف این مجموعه آمده است علی بن احمدالکاتب‌است(ص۳۱،۶۸،۱۴،۱۶۶) ولقب‌اسلامی‌او چنانکه صریح‌صفحات

---

۱ ـ این‌مقدمه را مرحوم علامهٔ قزوینی‌رحمةالله‌علیه پس‌از عکس‌برداری عتبةالکتبة بر‌آن‌نوشته و آنچه مراجعه بصفحات کتاب داده‌اند مقصود ایشان صفحات مجموعه عکسی بوده است ، نگارنده بپاس احترام آن مرحوم این‌مقدمه را عیناً بدون هیچگونه تصرفی (جزدرتطبیق صفحات‌مجموعه بامتن‌چاپی) دراینجا نقل‌می‌نمایدو‌ازخداوند مسألت‌میکند که روح آن مرحوم را غریق رحمت گرداند . (عباس اقبال)

۳۱، ۶۸، ۶۹، و نیز صریح جهانگشا ج ۲ ص ۹ و لباب الألباب ج ۱ ص ۷۸ است **منتجب‌الدین** است و لقب دولتی او در یك موضع ازین کتاب (ص ۳۱) **مؤیدالدوله** و در موضع دیگر **مؤیدالملك یمین‌الدوله** مسطور است (ص ۶۸) و اگر نسخه در یکی از دو موضع مذکور غلط نباشد لابد حمل براین باید نمود که وی هر دو لقب مؤیدالملك و مؤیدالدوله را بتعاقب در ازمنهٔ مختلفه دارا بوده است چنانکه نظیر آن در هر عصر و زمان دیده میشود، بنا براین آنچه در عنوان صفحهٔ اول از نسخهٔ حاضره بخطی دیگر غیر خط کاتب اصلی نوشته شده «منتجب‌الملك» بلا شك سهو ناسخ و تلفیقی است از دو لقب اسلامی و دولتی او «منتجب‌الدین مؤیدالملك» که از آن «منتجب‌الملك» ساخته شده است و همچنین آنچه در عنوان یکی‌ازمکاتیب صاحب ترجمه درفهرست‌نسخ‌فارسی مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه درپطرزبورغ تألیف ویکتور رزن ۱ صفحهٔ ۱۵۶ مسطور است که: «مثال عن الدرکاه الأعلی السلطانی الی وزیر دارالخلافة من انشاء مؤیدالدین منتجب‌الملك بتاریخ رمضان سنة سبع و عشرین و خمسمایة» بلا شبهه تحریفی است از «مؤیدالملك منتجب‌الدین» با تقدیم و تأخیر دو مضاف الیه.

یکی از اجداد صاحب ترجمه بتصریح خود او دبیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بوده است (ص ۲) و وی خود خال جد علاءالدین عطا ملك جوینی صاحب تاریخ جهانگشا بوده چنانکه مؤرخ مزبور درجلد۲ ص۹از آن‌کتاب بدین‌فقره‌تصریح نموده است و بهمین مناسبت یعنی مناسبت اینکه خانـوادهٔ صاحب جهانگشا و آبا و اجداد او همه جوینی بوده‌اند من شکی ندارم که کلمهٔ «الخوئی» در لباب‌الألباب ج ۱ ص ۷۸ در نسبت صاحب ترجمه تصحیف «الجوینی» است بدون هیچ شبهه. منتجب‌الدین بدیع مذکور معاصر رشید وطواط و انوری شاعر بوده است و هموست که از رشید وطواط در نزد سلطان سنجر درآن حکایت بس معروف شفاعت نمود

---

۱ ـ رجوع کنید بما بعد صفحهٔ ۱۸ (منظور صفحه ۱۸ از همین مقدمه‌است بر مجموعه عکسی عتبة‌الکتبه یعنی صفحهٔ «ط» از مقدمهٔ کتاب حاضر).

تا سلطان از سر خون او درگذشت ، و اجمال این حکایت برای کسانی‌که دسترس بمظان ذکر آن شاید نداشته باشند از قرار ذیل است :

در سنهٔ ۵۴۲ سلطان سنجر بقصد محاربه با اتسز خوارزمشاه بجانب خوارزم لشکر کشید و ابتدا قصبهٔ هزار اسب را مدت دو ماه محاصره نمود ، انوری در این سفر درخدمت سلطان سنجر بود این دوبیت را برتیری‌نوشت و درهزار اسب‌انداخت :

ای شاه همه ملك زمین حسب تراست　　وز دولت و اقبال جهان کسب تراست
امروز بیك حمله هزار اسب بگیر　　فردا خوارزم وصدهزار اسب تراست

رشید وطواط در هزار اسب بود در جواب این بیت را بر تیری نوشت و بینداخت :

گرخصم تو ای شاه شود رستم گرد　　یك خر ز هزار اسب نتواند برد

و سابقاً نیز رشید وطواط درموقع جلوس اتسز قصیده‌ای گفته بود که مطلعش اینست :

چون ملك اتسز بتخت ملك بر آمد　　دولت سلجوق و آل او بسر آمد

سلطان سنجر بسبب این ابیات و امثال آن از رشید وطواط عظیم در خشم بود و سوگند خورده که چون او را باز یابند هفت عضو او را از یکدیگر جدا کنند ، چون بعد ازمشقت بسیار هزار اسب بگرفت در طلب او مبالغت کرد ومنادی برمنادی فرمود ، وطواط هرشب بآشیانهٔ وهر روز بوادئی پناه بردی و در خفیه بارکان دولت سنجری توسل جستی ، هیچ کدام از ایشان بسبب مشاهدهٔ غضب سلطان بتکفل مصلحت او زبان نمیدادند تا بالأخره بحکم جنسیت پناه بمنتجب‌الدین بدیع صاحب ترجمه برد ، منتجب‌الدین منصب دیوان انشا بامنادمت جمع داشت و هرروز وقت ادای نماز بامداد پیشتر از ارکان دیوان بحضور رفتی و سلطان در اسرار ملك با او مشورت کردی روزی در اثناء صحبت بتدریج سخن بذکر رشیدوطواط رسید منتجب‌الدین برخاست و سلطان را گفت بنده را یك التماس است اگر مبذول افتد ، سلطان باسعاف آن وعده

فرمود ، منتجب‌الدین گفت وطواط مرغکی ضعیف باشد۱ وطاقت آن نداشته که او را بهفت پاره کنند اگر فرمان شود او را بدو پاره کنند سلطان بخندید و جان وطواط ببخشید۲ .

از قراریکه قاضی احمد غفاری در نگارستان ذکر کرده قصیدهٔ انوری که مطلعش اینست :

ای بر سر کتاب ترا منصب شاهی　　　منشی فلک داده برین قول گواهی

در مدح همین منتجب‌الدین بدیع صاحب ترجمه است و اگرچه درین قصیدهٔ انوری نام ممدوح مذکور نیست ولی قاضی احمد غفاری بعید است که بی اساس چنین مطلبی را ذکر کرده باشد ولابد آنرا از روی مأخذی قدیمی نقل نموده است ۳ .

منتجب‌الدین مذکور خود نیز صاحب طبع شعر بوده و در اثناء این مجموعه گاهگاه بمناسبت مقام بعضی از اشعار عربی یا فارسی خود را درج نموده است وعوفی نیز در لباب‌الألباب بعضی قطعات از او که یکی از آنها را خود شفاهاً از پسر صاحب ترجمه سعدالدین مسعود بن المنتجب شنیده بوده ذکر کرده است .

تاریخ تولد و وفات منتجب‌الدین بدیع هیچکدام معلوم نیست چیزی که محقق است یکی آنست که وی در سنهٔ ٥١٦ بقصد آموختن صناعت دبیری بدارالملك مرو آمده بوده است (ص ۲) .

پس معلوم میشود که این سنه یکی از سنوات اوایل جوانی مؤلف بوده است

---

۱ ـ اشاره است باصل معنی وطواط که بعربی بمعنی پرستو یاخفاش است باختلاف اقوال. (رجوع کنید بتاج‌العروس در مادهٔ وط وط) ، واز قرار مذکور رشید وطواط را بدان سبب بدین لقب باز میخوانده‌اند که بغایت صغیرالجثه و ضعیف اندام بوده است رجوع کنید بتذکرهٔ دولتشاه ص ۸۷

۲ ـ تاریخ جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۹ ـــ ۱۰ و تذکرهٔ دولتشاه ص ۹۰ ـــ ۹۱ .

۳ ـ تمام این فقره راجع بانوری و منتجب الدین که از نگارستان نقل شده منقول است از مکتوبی که دوست فاضل و محقق من آقای میرزا عباس‌خان اقبال آشتیانی از طهران درین خصوص بمن مرقوم داشته‌اند ومن خود فعلاً دسترسی بنگارستان قاضی احمد غفاری ندارم .

و دیگر آنکه تألیف دیباچهٔ این مجموعه در حیات سلطان سنجر یعنی قبل از سنهٔ ۵۵۲ که سال وفات سلطان مزبور است انجام یافته چنانکه از جمل دعائیهٔ « خلدالله ملکه » و « اعلاه‌الله » که مکرّر در اثناء دیباچه در حق وی استعمال می نماید واضح میشود (ص ۲ ، ۴ ، ۵) .

ودیگر آنکه جمع و ترتیب این مجموعه بفرمان کسی بوده است که مؤلف از او به « خداوند صاحب عالم عادل کبیر ناصرالدین ملك الوزراء » تعبیر میکند (ص۵) و این شخص بدون هیچ شك و شبهه هیچکس دیگر نمیتواند باشد جز ابوالفتح ناصرالدین طاهر بن فخر الملك المظفر بن نظام‌الملك طوسی معروف که درجمادی‌الأولی سنهٔ ۵۲۸ بوزارت سلطان سنجر منتصب گردید و مدت بیست سال وکسری تا آخر عمرخود در آن وظیفه باقی بود و در ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۵۴۸ بعد از ظهور فتنهٔ غز وفات نمود ۱ ، پس‌بالضروره ترتیب وتدوین مجموعهٔ حاضره مابین‌سنوات ۵۲۸ـ۵۴۸ واقع خواهد بود یعنی در دورهٔ وزارت ابوالفتح ناصرالدین مذکور ودرحیات سلطان سنجر

ودر حقیقت اغلب مکاتیب و امثله و مناشیر ومخصوصاً مراسلات رسمی ودولتی که درین مجموعه مندرج است چنانکه از وقایعی که بدانها اشاره میکند معلوم میشود و بعضی از آنها نیز صریحاً تاریخ دارد عمده در حیات سلطان سنجر واز دیوان انشاء همان سلطان صادر شده است ، ولی معذلك که بعضی مکاتیب دیگر نیز در این کتاب یافت‌میشود که تاریخ انشاءآنهابطورقطع ویقین بعد از وفات سلطان مزبور یعنی بعد از سنهٔ ۵۵۲ است ، از جمله دو مکتوب مندرجه در صفحات ۱۲۵ـ۱۲۷ و ۱۲۹ـ۱۳۰ که این هر دو مکتوب راجع است بوقایع عهد سلطنت رکن‌الدین محمود خان بن محمد خان۲ خواهر زادهٔ سلطان سنجر که بعداز وفات سلطان درآن هرج ومرج عام

---

۱ ـ رجوع کنید بتاریخ السلجوقیه لعمادالدین الکاتب ص۲۷۰ ـ ۲۷۱ وابن‌الأثیر در حوادث سنهٔ ۵۴۸ ، و راحة‌الصدور راوندی ص۱۶۷ ، واین ابوالفتح ناصرالدین طاهر از ممدوحین معروف انوری است وبسیاری از قصاید غراء وی درمدح اوست .

۲ـ این محمد خان که پدر رکن‌الدین محمود خان است ازملوك خانیهٔ ماوراءالنهر بوده است (۴۹۵ـ۵۲۴ه) ودر سنهٔ ۵۲۴ بتفصیلی که در کتب تواریخ مسطور است بدست

بقیه درصفحهٔ بعد

فتنهٔ غز چند سالی در خراسان و آن نواحی بین اقبال و ادبار سلطنتی متزلزل نمود و درحدود سنهٔ ۵۵۷ درحبس مؤید آی ابه وفات یافت ودر هردو مکتوب مزبور نام این رکن‌الدین برده شده است و در مکتوب اول صریحاً واضحاً اشاره بوفات سلطان سنجر نیز شده است پس معلوم میشود اولاً که مؤلف مدتی بعد از وفات مخدوم‌خود سلطان سنجر در حیات بوده است و ثانیاً آنکه پس از جمع و ترتیب ابتدائی این مجموعه درعهد وزیر سابق‌الذکر (یعنی ابوالفتح ناصرالدین طاهر) باز بعدها مؤلف زیاداتی و الحاقاتی بر آن علاوه نموده بوده است .

در هرصورت این مجموعه چنانکه ملاحظه می‌شود یادگار بسیار نفیسی است از انشاء نثر فارسی در ادارات دولتی سلاجقه در اوایل و اواسط قرن ششم هجری[1]

☆ سنجر گرفتار گردید ودرمقدمهٔ همین کتاب‌حاضرص ٤ نیز مؤلف اشاره بدین‌واقعه‌نموده است واین محمد خان را در کتب تواریخ باختلاف گاه محمد بغراخان و گاه ارسلان خان محمد نیز نوشته‌اند وپسر محمدخان مذکور رکن‌الدین محمودخان (که محمودخاقان نیز گاه نویسند) چنانکه در متن گفتیم خواهرزاده وجانشین سلطان سنجر بود وبعد ازوفات سنجر سپاه خراسان او را بسلطنت شناختند

برای تفصیل احوال او رجوع شود بتاریخ ابن‌الاثیر طبع مصر سنهٔ ۱۳۰۱ ج ۱۱ ص ۸۲ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۱۷ ، ۱۲۲ ؛ و بتاریخ جهانگشای جوینی جلد ۲ ص ۱۲ – ۱۶ ، – و رکن‌الدین محمودخان مذکور پسری نیزداشته موسوم بجلال‌الدین محمد که طوایف غز درحیات پدرش‌اندک‌زمانی اورا بسلطنت برداشتند وسپس باز بمتابعت پدرش رجوع نمودند ووی نیز مانندپدرش درحبس مؤیدآی‌ابه وفات یافت درحدود سنهٔ ۵۵۷ ، رجوع کنید بابن‌الاثیر ج ۱۱ ص ۱۰٤ ، ۱۰۵ ، ۱۲۲.

۱ – چنانکه منشئات فارسی رشید وطواط و منشئات خلف او بهاءالدین محمد بغدادی دو نمونهٔ بسیار گرانبهائی هستند از انشاء نثر فارسی در ادارات دولتی خوارزمشاهیان در اواسط و اواخر قرن ششم هجری ، قسمتی از منشئات فارسی رشید وطواط درضمن مجموعهٔ درکتابخانهٔ موزهٔ آسیائی در لنین‌گراد (که سابقاً متعلق بمؤسسهٔ السنهٔ شرقیهٔ آن‌شهر بود) موجوداست ودونسخهٔ کامل نیز ازمنشئات بهاءالدین بغدادی مذکور یکی درکتابخانهٔ ملی‌پاریس و دیگری درکتابخانهٔ دارالعلوم لیدن (هلاند)محفوظ است واز این هرسه مجموعه ازهر کدام دو سه‌دوره عکس کامل‌حسب‌الامر وزارت‌جلیلهٔ‌معارف و باهتمام راقم این سطور تهیه شده وبدین طریق با این عتبة‌الکتبهٔ حاضر فعلاً عمدهٔ منشئات‌مشهورعهدسلاجقه وخوارزمشاهیه بحمدالله‌تعالی‌بدست‌آمده ودرطهران دردسترس فضلا نهاده شده است .

و علاوه براین از حیث نظر تاریخی و معلومات کثیرهٔ متنوعه که در بارهٔ بسیاری از امرا وولاة ورجال دولت وعلما وفقها ومشاهیر عهد سنجری از آن استفاده میشود باملاحظهٔ اینکه هیچ تاریخی از معاصرین سلطان سنجر جز تاریخ سلجوقیهٔ عماد کاتب اصفهانی و مجمل التواریخ مجهول المصنف که هردو نیز درخصوص تاریخ سلطان مزبور درغایت اختصاراند بدست نیست این مجموعهٔ منشئات در اقصی درجهٔ اهمیت واعتبار است .

اما نام کتاب حاضر بهمین صورت یعنی عتبة الکتبة (بفتح عین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیة و باء موحدة ودر آخر تاء تأنیث وسپس الکتبه جمع کاتب) در کمال وضوح با تمام نقاط و حرکات در ص ه از کتاب حاضر مسطور است و عین عبارت مؤلف اینست : «واین مجموعه را عتبة الکتبة نام نهاده شد بامید آنکه دانندگان این صناعت وشناسندگان این بضاعت تأمل در آن بنظر عنایت وشفقت فرمایند و اصلاح فاسد وتقویم مایل و تبدیل لفظی سقیم بدیگری مستقیم سلیم واجب دارند تا از ثواب جزیل خالی نمانند» و همچنین در جمیع نسخ مرزبان نامه این نام بعینه بهمین هیئت منتهی با اسقاط الف ولام از جزء دوم آن یعنی عتبهٔ کتبه مسطور است و ما عین عبارت آن کتاب را سابقاً درابتدای مقدمه نقل کردیم واصلاً این عبارت مرزبان نامه بلافاصله بعد از ذکر نام کتاب که : «کتاب محقق آن عتبه را بسی بوسیده‌اند و بمراقی غایاتش نرسیده» صریح است که صاحب مرزبان نامه این کلمه را عتبه بلفظ عتبهٔ بمعنی درگاه میخوانده است ولی نه وجه تسمیهٔ کتاب باین اسم و نه وجه تعلیل مؤلف آنرا بجملهٔ «بامید آنکه دانندگان این صناعت الخ» هیچکدام درست روشن نیست و شاید مقصود نوعی از تواضع و فروتنی بوده است یعنی که این مجموعهٔ بمنزلهٔ آستانه ایست مر دبیران را که همه بر آن پای می‌نهند و میگذرند، یا آنکه شاید مراد از عتبة در این ترکیب پله و درجه و پایه است چه یکی از معانی عتبه همین است یعنی پایهٔ چوبین یا مطلق پله و درجه که بدان ازپستی ببلندی برشوند پس شاید غرض این بوده است که این مجموعهٔ منشئات بمنزلهٔ مراقی ودرجاتی است مرطالبان صنعت انشارا که بواسطهٔ ممارست ومزاولت آن متدرجاً از فروترین پایهٔ آن صناعت ببالاترین درجات آن ارتقا خواهند جست .

وعلی ای حال در معنی عتبه هرگونه توجیهی شود در لفظ آن که بهمین املای مذکور است استناداً بنسخهٔ حاضره که نسخهٔ بسیار قدیمی مصحح مضبوطی است گویا هیچ جای شکی نباشد و غنیة‌الکتبه با غین معجمه و نون و یاء مثناة تحتانیه چنانکه صاحب مرزبان نامه در یکی ازدو روایت خود احتمال داده است گویا بکلی بی اساس باشد بخصوص که این تسمیه با تعلیل سابق‌الذکر مؤلف « بامید آنکه دانندگان این صناعت الخ » هیچ نمیسازد .

در لباب‌الألباب عوفی ج ۱ ص ۷۸ کتابی بنام « عبرات‌الکتبه » بصاحب ترجمه نسبت داده شده است که بعقیدهٔ این ضعیف بلاشبهه تصحیف همین « عتبة‌الکتبهٔ » ما نحن فیه باید باشد نه کتاب دیگر مستقلی از تألیفات مؤلف بقرینهٔ آنکه نام کتاب حاضر که تألیف عمده ومهم اوست بنابرین هیچ در آنجا مذکور نخواهد بود وانگهی ترکیب «عبرات‌الکتبه» بنظر بکلی عاری از معنی میآید وهیچ وجه مناسبتی برای آن در تسمیهٔ هیچ کتابی تصور نمیتوان کرد ظاهراً .

تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد ذکری از این کتاب حاضر یعنی عتبة‌الکتبه جز در این سه موضع :

یکی در مرزبان نامه و دیگر در لباب‌الألباب (بصورت«عبرات‌الکتبه» چنانکه گذشت) و سوم در فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ خدیوی در مصر در هیچ موضع دیگری مطلقاً و اصلاً نیامده است نه درکشف الظنون حاجی خلیفه ونه در هیچ فهرستی از فهارس کتابخانه های عمومی وخصوصی اروپا و ترکیه و هندوستان وغیرها که فهرستهای منظم و مرتب از آنها بدست است و رجوع بدانها برای همه کس ممکن، و نه هیچکس از مستشرقین را دیده یا شنیده‌ام کـه در هیچ مقالهٔ یا کتابی بوجه من‌الوجوه نامی از این کتاب برده باشند یا اشارهٔ و تلویحی بدان نموده وگویا این کتاب نفیس از همان یکی دو قرن بعد از عهد مؤلف (و ظاهراً از خروج مغول ببعد و در اثر همان طامهٔ کبری و داهیهٔ دهیا) در نزد جمهور ناس مجهول و از انظار عامهٔ فضلا محجوب مانده بوده است ومنحصر بفرد بودن نسخهٔ حاضرهٔ آن خود قرینهٔ

واضحی است براین فقره که در ازمنهٔ متأخره کمتر کسی از وجود این مجموعه اطلاع داشته و بنقل واستنساخ آن پرداخته است .

راقم سطور ابتدا فقط بواسطهٔ ذکر این کتاب در مرزبان نامه ولباب الألباب از نام آن و نام مؤلف آن مجملاً مسبوق بودم و سپس چون در فهرست نسخ فارسی مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه در پطرزبورغ تألیف ویکتور رُزن روسی ص ١٤٦ ـ ١٥٩ وصف مشبعی از مجموعهٔ از منشئات عهد سلاجقه و خـوارزمشاهیان (نمرهٔ ٢٨٢) مطالعه نمودم که صاحب فهرست مزبور اغلب آن منشئات را از منتجب الدین بدیع اتابك صاحب ترجمه دانسته احتمال قوی دادم که شاید مجموعهٔ پطرزبورغ تمام عتبة الکتبه یا قسمت مهمی از آنرا شامل باشد ومدتی بعد از آن در فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ خدیوی در مصر طبع سنهٔ ١٣٠٦ ص ٤٦٦ وصف بسیارمختصری از نسخهٔ خواندم که عین عبارت آن از قرار ذیل است :

«(عتبة الکتبه فی بیان تعلیم الکتابة و الأنشاء) اولها دولـة معقدة ١ و مقصود خلایق است الخ نسخة فی مجلد مظرف بمجزع مسطرتها ١٧ (بقلم عادی) تم تحریرها فی سنة ٦٧١ نس ١ ج ١، ن خ ١٩، ن ع ٦٢٩٢ ».

از نام عتبة الکتبه این مرتبه دیگر مرا تقریباً قطع حاصل شد که این کتاب همان ضالهٔ منشوده و همان عتبة الکتبهٔ منتجب الدین بدیع مذکور است ، ولی چون نه بنام مؤلف ونه بهیچیك از خصوصیات و کیفیات دیگر این نسخه درفهرست مزبوراشاره که نشده بود بازچنانکه باید اطمینان واقعی بحدس خود نداشتم ، تاآنکه دراین اواخر که برحسب امر وزارت جلیلهٔ معارف راقم سطور مأمور تهیهٔ عکس بعضی از نسخ نادرهٔ فارسی گردیدم و از جمله عکس هردو نسخهٔ مزبوره را از مصر و لنین گراد برداشتم وآنها را اجمالاً باهم مقایسه نمودم برمن محقق شد که اولاً عتبة الکتبة فقط همان است که در کتابخانهٔ مصر موجود است (یعنی همین نسخهٔ حاضره که عکس آن در

---

١ ــ ابتداء نسخه چنین است : «دولت متصده (ظ: متعهد) ومقصود خلایق است الخ» و مؤلف فهرست درست نتوانسته بخواند .

مقابل نظر است) و نسخهٔ لنین گراد عتبة‌الکتبه نیست و ثانیاً آنکه نسخهٔ لنین گراد مجموعه ایست مرکب از منشئات جمعی از دبیران مشهور عهد سلاجقه و خوارزمشاهیه و مغول ازقبیل همین منتجب‌الدین بدیع صاحب ترجمه و رشیدوطواط و عبدالواسع جبلی و شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان و برادرش عطا ملك جوینی و غیرهم و فقط قسمت قلیلی از آن (شاید قریب ربع یا خمس آن) عبارت از منشئات منتجب‌الدین بدیع مانحن فیه است نه اغلب آن چنانکه ویکتور رزن مؤلف فهرست سابق الذکر گمان کرده است.

پس از آنچه گذشت بنحو وضوح معلوم شد که نسخهٔ حاضرهٔ موسوم بعتبة‌الکتبه یعنی نسخهٔ محفوظه درکتابخانهٔ خدیوی مصر[۱] تا آنجا که فعلاً اطلاع از آن حاصل است بکلی منحصر بفرد است، منتهی آنکه قریب ربع یاخمس محتویات آن بظن قوی در مجموعهٔ لنین گراد (که از آن نیز چنانکه گذشت عکسی برای کتابخانهٔ وزارت جلیلهٔ معارف تهیه شده است) نیز موجود است، پس اگر بالفرض کسی اکنون در ایران در صدد طبع کتاب حاضر برآید برای تصحیح مقدار ربع یا خمس آن ظاهراً از هردو نسخهٔ مزبوره میتواند استفاده نماید.

نسخهٔ منحصر بفرد کتابخانهٔ ملی مصر ۱٦ نمرهٔ خصوصی ۱۹، نمرهٔ عمومی ٦۲۹۲. مورخهٔ سنهٔ ششصد و هفتاد و یك هجری (٦۷۱) یعنی فقط قریب صدسال بعد از مؤلف مشتمل بر ۳۰۸ صفحه بقطع وزیری عریض، بخط نسخ درشت خوش واضح خوانا و نسبةً بسیار مصحح و مضبوط، با املاهای قدیمی مخصوص آن ازمنه از قبیل نوشتن دالهای مسبوق بحرکت یا حرف مدّ در کلمات فارسی بصورت ذال معجمه، نوشتن کی بجای که و آنك و چنانك و آنچ بجای آنکه و چنانکه و آنچه و فرق نگذاردن بین باء و جیم و کاف عربی و بین معادلات آنها در فارسی و امثال ذلك.

حسب‌الأمر وزارت جلیلهٔ معارف دولت علیهٔ ایران و باهتمام این ضعیف محمد بن عبدالوهاب قزوینی عکس برداشته شد، تحریراً فی شهر رجب المرجّب سنهٔ هزار و سیصد و پنجاه هجری قمری (۱۳۵۰)، مطابق آبان ماه هزار و سیصد وده (۱۳۱۰).

---

۱ — کذا. اکنون «دارالکتب المصریة گویند»

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

و به نستعین

دولت مقصده و مقصود خلایقست و حصول مقاصد بی هدایت و معونت دولت میسر نگردد و آفریدگار سبحانه و تعالی هیچ آفریده را بی قرینهٔ دولت برمقدار ...۱ اونیافریده است و آن را الی اجلٍ مسمی مرشد ... گردانیده تا هرمخلوقی بواسطهٔ آن ارزاق و اقوات خویش می‌جویند و می‌یابند و از مهالك و ... محترز و مجتنب می‌باشند وبیرون حیوانات که ... قوّتی عقلی و حسی اختصاصی دارند .. ووساطت آن بنیکی راه برند و از بدی بپرهیزند جواهر و اعراض وجمادات را نیز دولتهاست چنانك گویند انّ للبقاع دولاً ، وآثار وامارات آن بر احوال مساکن ومکامن و تغییر و تبدیل آن براختلاف [لیل و نهار] وتصاریف روزگار پوشیده نیست وحال تفاضل ... وتباین احجاروخصایص آن ظاهرست و آثاروامارات‌دولت سخن‌ازهمه ظاهرتروشرف منقبت آن بدرجهٔ است که در قرآن مجید ذکر تشبیب آن بحضرت عزت ربانی می‌آید و علم‌الله موسی تکلیما ، کتب منزل بر انبیا و رسل صلوات‌الله علیهم اجمعین از شواهد و براهین آن رتبت و دولت است ، و سخن منثور را برمنظوم فضیلت تقدم ومزّیت شرف تشبهست بکلام ایزد تعالی و تقدس و این تشابه و تجانس بزرگترین فضایل و مفاخرست و نظم سخن و تلفیق آن در عقد قوافی از جهت آن ابداع کـرده‌اند تا آراسته تر نماید وضبط آن آسان‌تر باشد وبر زبان خلق سایرتر . و مفلقان وبلغاء روزگار سخن نثر از تکلف سجع و ایراد قراین مصون داشته‌اند الا که قرینهٔ وسجعی بی تکلف ایراد متعاقب و متواتر گردد که آن پسندیده دارند بسبب آن‌که چون دبیر خاطر برجمع سجع و تتبع قوافی گمارد از مقصود سخن و مطلوب فحوی باز ماند و از جادهٔ غرض در مضلهٔ اطناب و تطویل بی‌فایده افتد ، و بلاغت در سلاست لفظ

---

۱ ـ قسمتهائی که جای آنها نقطه گذاشته‌شده‌در اصل نسخه لایقرء است.

و ایجازمعنیست و درهر عهدی ودرمیان هرفرقتی و امتی معانی سخن را بلغتی وعبارتی دیگر کسوتی و حلیتی بوده است که اصحاب فطنت و ارباب حکمت و شناسندگان مقاطع الفاظ و مبانی و بینندگان اسرار دقایق معانی سخن بر آن منهاج می رانده‌اند و بر آن منوال می‌ساخته وعلوم‌حکمی وتجاربی وهندسی و لطایف مستنبطات وحقایق مؤلفات در آن معرض و لباس جلوه می‌کرده چون لغت عبری وسریانی و پهلوی تا بایام طلوع آفتاب دین عربی وظهور اعلام شرع محمدی علیه‌السلام که جملگی لغات و نظامات عجم ومتقدمان اصناف امم بدان منطوی و منسوخ گشت وقرآن مجید کلام رب‌العزة رافع لواء دولت عربی و باسط بساط جلالت و رتبت آن آمد و مکاتبات و مراسلات بلغت تازی سایر و صادر بود تا بدین ایام مملکت سامانیان و دیلمیان و صفاریان که بتدریج پارسی نوشتن گرفتند و بردرگاه ملوك بازار زبان دری نَفاق یافت و مناشیر و عهود و رسالات بدین عبارت روان گشت وبا آنکه این قاعده ممهد شد و این رسم و آئین مطرّد چون سلاطین وملوك را درخدمات ومطالعات که بدارالخلافه برمیداشتند و بملوك عرب می‌نوشتند از تحریر تازی چاره نبود هرکس از طلبهٔ علم انشاء دست بشعبهٔ از شجرهٔ لغت عربی می‌زدند و باستفادت از دانندگان آن علم شریف رغبتی می نمودند تا بدین سبب آن اسم و رسم برجای بماندست ومیان متحلیان بحلیت آن حرفت و متأملان آن معرفت ازین جهت عزیز می بوده ، ومرا که درعهد صبی اندیشهٔ طلب این صناعت و تدبیر تحصیل آلات و ادوات آن بدل راه یافت سبب آن بود که از مشایخ علما و قدما می شنودم که جدّی از آن من دبیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بوده است و جزوی چند از رسایل تازی که درآن خدمت نوشته بودست بدست من افتاد و مطالعت آن باعث آمد بر بحث از آن علم شریف و صنعت عزیز و بر عزیمت اشتغال بدان صنعت و اتسام بدان سمت در شهور سنهٔ ست عشروخمسمایه بحضرت مروکه دارالملك خداوند عالم سلطان اعظم خدایگان عرب و عجم خلدالله ملکه است رسیدم و بعد از آنکه سفر غزنین کرده بودم و اکابر فضلا و کبار آن حضرت را دیده و بدالت حق صحبتی ومصالحتی که پدرم را با خواجهٔ

شهید شرف‌الدین ظهیر بیهقی رحمه‌الله در مقدمه افتاده بود پیش او رفتم و آن خواجه که مراسم‌معالی ومعالم ومکارم بفضل و افضال اوجدّت وطراوت داشت در آن روزگار کدخدای سپهسالار بزرگ عزالدین‌انر رحمه‌الله بود موعود از مجلس اعلی بتقلید منصب دیوان استیفاء ممالك جهان چنانکه بعداز آن متقلد آن گشت و چون بدان خدمت پیوستم و برحاصلی از ادب یا رگی داشتم بواسطهٔ نظم و نثری که عرض افتاد وقوف افتاد دیوان انشاء خود بمن حوالت کرد مقرون بتقدیم و ترتیب کرامات وتشریفات که فرمودن آن از کرام برقضیت کرم درحق خدم بوقت استخدام معهودست . یکچند در ظل آن رعایت تزجیتی می‌کردم و در دیوان آن صدر عالم مشفق و مخدوم فاضل مفضل چیزی می‌نوشتم تازی و پارسی و از جهت مخدوم امیر عزالدین انر تحریری می‌کردم و آن صدر متبحر در فنون علم خاصه در علم انشاء وکتابت و اطلاع براسرار ودقایق آن‌بهروقت نوشتهای مرا بقلم مبارك خود اصلاحی می‌کردی والحاقی‌واستدراکی فرمودی وتنبیهی و ارشادی بشفقت ارزانی می‌داشتی ومن ازین جهت در اذیال خجلت منعثر بودم ودر مواظبت برفکرت در آن‌صنعت اجتهادی بیشتر می نمودم تا هم درین سال آن صدر شهید را ازمروانفاق رحلت افتاد بجانب مازندران و در آن اجتیاز گذر برمشهد مقدس معظم مطهر رضوی علی ساکنه الصلوة والسلام بود بطوس، چون آنجا نزول افتاد حالی‌چنانکه واجب باشد ترتیب آن زیارت مغتنم کردم و از سر نیازی و خضوعی و تضرعی که حال اقتضا کرد حاجت خواستم تا ایزد تعالی مرا در آن حرفت که مظنهٔ همت منست و مطیهٔ حصول مقصد مهارتی و حذاقتی دهد و ذهن و خاطرم را ذکائی‌وصفائی کرامت کند کز آنچه نبشته باشم خجالتی نباید دید وعلی رؤس‌الأشهاد رنج شماتتی نباید کشید تا آخر روز در این ابتهال و سؤال بودم چون بیرون آمدم و بخدمت مخدوم رسیدم نامه‌ای که بزرگی از افاضل عصر بوی نبشته بود متضمن عبارات جزل و الفاظ و معانی دقیق و انیق بمن انداخت وگفت این را مطالعتی کن و اگر دانی که آن را جوابی توانی نبشت مجاوب و مناسب این بنویس ، آن سخن بر دلم مؤثر آمد وطبع وخاطرم ازغیرت و انفت منقد شده ازپیش او برخاستم و بوثاق

آمدم و در آن حدت طبع و توقد خاطر جواب آن نامه بنوشتم و بتعجیل پیش او باز رفتم و بوی دادم، در آن تأمل می‌کرد واثر طلاقت و بشاشت در اساریر او پدید می‌آمد و هر لحظه آن را از دست بنهادی و بمن التفات استحجابی کردی ودیگر بار آن مکتوب برداشتی وفرو می‌خواندی تا تمام بخواند وآن را طی می‌کرد ومی‌گفت ترسل اینست و دبیری چنین می‌باید وچندکلمه با طراء و ثناء برزبان براند و مستوفی را فرمود تا از آن نسختی برداشت وکاتب بیهق بفرزندان خویش می‌فرستاد. دانستم که آن استحسان اثر برکات ومیامن آن بقعهٔ شریفست و از کرامات آن سید بزرگوار علیه و علی آبائه السلام وبعد از آن هیچ چیز ننوشتم که خوانندگان منصف بر آن ثنا نگفتند اگر چه مختصر بودی و نزدیك من معتبر ننمودی و هم بتعریف آن صدر شهید معرفت مجلس اعلی اعلاه‌الله یافتم و اگرچه در دیوان انشاء هنوز بخدمتی موسوم نبودم بسبب آنکه مخدوم سپهسالار بزرگ اتابك ایالمش[کذا]مقیم حضرت نبودومقام بمازندران می‌داشت اما هر گاه که درگاه بودمی بروفق اوامرعالیه ملطفات نوشتمی وبدان وسیلت وذریعت مرتبهٔ تشریف مزید قربت می‌یافتمی و بعضی از دیوان رسالت بمسودات امثله استمداد کردندی و بدان ابتهاج دانستندی تا در شهور سنهٔ اربع وعشرین و خمسمایه که اتفاق فتح سمرقند افتاد و مرةً بعد اخری خاقان سعید محمد را انارالله برهانه و اسکنه جنانه بعد از مقارعات و محاربات بدرگاه آوردند از قلعهٔ سمرقند بمحفهٔ که معلول بود و باعزاز و اکرام تمام از مجلس اعلی اختصاص یافت و بحکم فرمان عزیزاً ومکرّماً بجانب بلخ روان شد وخداوند عالم معزالدنیا والدین خلدالله ملکه ممالك ماورا النهر و بلاد ترکستان بابن عم او خاقان حسن تگین ارزانی داشت و او را برتخت آن پادشاهی نشاند و امیر اجل عالم بك علی را برسالت وسفارت بجانب دارالخلافه فرستاد و نامزد فرمودند تا این بشارت فتح برساند و بدیوان انشاء اشارت رفت تا رسالتی نویسند بر ذکر آنچه رفتست چنانکه عرض را شاید بر رأی انور اشرف امیرالمؤمنین اعزالله انصاره مرا رغبت افتاد و بتحریر آن رسالت و روزی دو ازدیوان ودرگاه کناره گرفتم وفتح نامه حاوی ذکر هرچه درآن سفر رفته بود بنوشتم و چون فتح نامه

تمام گشت و بر دستور وقت و صاحب مسند وزارت نصیر الدین محمود بوتوبه رحمة الله علیه که درایت رسوم کتابت شعبهٔ از شعب فضایل او بود و در استیعاب انواع فضایل و آداب براماثل وزرای متقدم و متأخر فضل سبق داشت عرض کرده شد در استحسان آن مبالغت نمود و درپیش تخت اعلی‌اعلاه‌الله آن را جلوه داد چنانکه ازکمال فضل و بزرگواری اوسزید وبدان خدمت پسندیده از خزینهٔ معمور سلطان اعظمی تشریفی گرانمایه‌فرمودند. و این فتحنامه درصحبت عالم بك علی ببغداد فرستادند وچون بهروقت دوستان و بزرگان نسخت رسالت تازی و پارسی که محرّر شده است از من طلب می‌کردند و بحکم آنکه مرا درآنچه می‌نوشتم اعتقاد آن نبودی که مستفاد شادیان[کذا] ومبتدیان شاید بودتابمبرزان ومنتهیان چه‌رسد عادت نداشتم نسخت آن نگاه داشتن و آن را مدّخر کردن تاالحاح بزرگان بالتماس آن ازحد بگذشت وسبب نسبتی ضنتی می‌گشت از هرکس که باوقات طالب آن می‌بودندی و بانتساب آن دروقت نبشتن رغبتی می‌نمودندی طلب آن کرده شد و آنچه موجود گشت بحکم فرمان عالی خداوندی صاحب عالمی عادلی کبیری ناصرالدینی صدرالاسلام والمسلمینی ملك‌الوزرائی که از جهت خداوند زاده قوام‌الدین نظام‌الاسلام دامت دولته بکرات اشارت میفرمود جمع افتاد و افتتاح بمناشیر و عهود کرده شد و رسالات و رقاع متفرق بدان پیوست و این مجموعه را عتبة‌الکتبة نام نهاده شد بامید آنکه دانندگان این صناعت و شناسندگان این بضاعت تأمل در آن بنظر عنایت وشفقت فرمایند واصلاح فاسد وتقویم مایل و تبدیل لفظی سقیم بدیگری مستقیم سلیم واجب دارند تااز ثواب جزیل خالی نمانند والله ولی التوفیق.

۱ ـ تقلید تدریس مدرسهٔ نظام نیسابور بخواجه محیی الدین محمد بن یحیی

مراتب طبقات جهانیان و درجات اصناف خلایق متفاوتست و معارج ومدارج هرکس باندازهٔ علم و عقل مختلف ، چنانکه قرآن مجید الذی لا یأتیه‌الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید مخبرست ازین معنی و مشعر از این حال و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات و باتفاق ارباب حقایق و اصحاب عقول که اشرف خلایق ایزد تعالی و انفس صنایع او اند فضل سبق درحلبات محاسن آداب و منقبت تقدّم میان جماهیر اولوالألباب علماء دین و ائمهٔ علم شریعت را کـه ورثهٔ انبیا اند صلوات‌الله علیهم اجمعین مسلمست و اعلام دولت اسلام بمآثر و مفاخر ایشان مظفر و منور و مشاهد و معاهد شریعت سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین بمواعظ و زواجر ایشان منصور ومعمور ماند وچون ایزد سبحانه و تعالی بنده را سعادت ابدی کرامت خواهد کردن ودر دنیا وعقبی منزلت اخیار و ابرار ارزانی داشتن او را براعلاء معالم شریعت حریص گرداند وتوفیق تشییدابنیهٔ عالیه وتمهید اساس معاهد خیرات وتربیت واصطناع ائمهٔ دین دهد چنانکه خواجهٔ شهید نظام‌الملك را تغمده‌الله بغفرانه داد و در جوهر مطهر و سینهٔ پاك اوحرصی نهاد برتقدیم آنچه از برکات آن ملك عالم در قبضهٔ اقتدار او آمد و عالمیان غریق و رهین انعام و احسان اوگشتند و مثنی وشاکر عدل وانصاف او شدند و رایات مملکت اسلام از رأی صائب او نصرت یافت و آفتاب جاه وحشمت او برکافهٔ خلایق مشرق و مغرب تافت و تا منقرض کاینات و منقطع موجودات مبانی ومعانی طاعات و عبادات و مساکن ومواطن علما و عباد و ائمه و زهاد ومعابر ومسالك اخیار و اشراف آفاق برّاً و بحراً غوراً و نجداً از شواهد وبراهین علو همت وعقیدت پاك بی‌شبهت او خواهد بود و زبان حال درجهان ندا می‌دهد :

شعر

هذا العلاء و ما عداه سفال　　هذا الجلال وماسواه محال
یبقی نظام الملك ما بقیت له　　وهو الخلود حقیقةً اطلال

و هر چند ربع مسکون از بسیط زمین بعمارات و ابنیهٔ خیرات نظام الملکی آراستست وهیچ شهرازشهرهای اسلام از آن حلیت و زینت عاطل وخالی نماندست وما از آفریدگار عزاسمه [توفیق میخواهیم تا درمدت بقاء ونوبت ایالت خویش ترتیبی هرچه برونق وطراوت آن بازمی گردد می فرمائیم و اورا برامهات مهمات جهان مقدم میداریم وبهرسعی که درین باب میسور گردد وبروان مقدس خواجهٔ شهیدنورالله مضجعه تقرب جوئیم وآن تقرب سبب مرضاة ایزدسبحانه وتعالی باشد وموجب فوزونجات یوم لاینفع مال ولابنون الامن اتی الله بقلب سلیم، امااهتمام نمودن بمصالح آنچه ازباب خیرات مذکورومشهورست درنیسابورکه واسطهٔ عقد ممالك است وقبضهٔ دیارخراسان و عراق برخویشتن معین تر شناسیم وهمت بدان نگران ومایل تر یابیم و علی الخصوص مدرسهٔ نظامی که مهبط رحمت ایزدی ومنشأ حقایق مسلمانی است ومستقر و متکاء فقها و علماء دین کـه مفاتیح انوار هدی ومصابیح انواع ورع وتقوی اند و همواره صدر ومقتدای و مدرس این مدرسه بزرگانی بوده‌اند کـه نحاریر علماء آفاق من کل فج عمیق بجانب ایشان رحلت کرده‌اند و بخدمت ایشان رغبت داشته و از کان علوم وانوارآداب ایشان اغتراف و اقتباس کرده وچون روزگار ما بجمال و کمال فضل وعلم وعفت خواجهٔ امام اجل محیی الدین محمدبن یحیی متعناالله بطول بقائه متجمل است وبرعـالم علوم دینی خاطرخطیر او والی وجملهٔ اکابر وفحول علماء فریقین حرس الله اقتدارهم اورا مطواع و منقاد و از وی مستفید و مقتبس و برتعظیم و تقدیم جـانب او متفق و منطبق و ۱] برثناء و اطراء او مثابر و مواظب، و محیی الدین درعفاف و دیانت و سپردن منهاج حق بمرتبهٔ رسیده است که ارواح اتقیاء سلف رضوان الله علیهم اجمعین

۱ـ قسمت بین دوقلاب ازاصل افتاده وما از روی نسخهٔ عکسی منشئات لنین گراد که این نامه را داردآنرا برداشتیم.

بروی آفرین می خوانند و معاصران او را بمکان او تهنیت می گویند، و ما کان الله لیعذّبهم وانت فیهم، واجب دیدیم بل که عین فرض دانستیم بعد از استخاره ازحضرت عزت الهی مدرسهٔ نظامیه که مشهور ترین مدارس جهان و عزیز ترین بقاع طلبهٔ علم است بمحیی‌الدین سپردن ومنصب تدریس که اشرف‌المناصب است بوی ارزانی داشتن و مصالح فقهاء و مدرسه و اوقاف و ترتیب هرچه بدان مضافست و منسوب در عهدهٔ علم وعفت ودیانت او کردن تا چنانکه از سداد و حسن طریقت وسیرت وعقیدت و غزارت فضل و فطنت او معهود و مأثورست آن مهم بزرگ را بواجبی اعتناق کند و از خدای تعالی توفیق خواهد براقامت شرایط آن چنانکه حجت وقف بدان ناطق است وازسیروسنن ائمهٔ سلف رضوان‌الله علیهم اجمعین بوی‌رسیدست، وچون دانسته‌ایم که محیی‌الدین بزرگوار تر از آنست که در ملابست این‌خیر بزرگ بوصایتی محتاج باشدبسباط اطنابی که درین‌باب معتاد گشتست طی‌فرموديم تاآنچه‌رأی‌صائب او از تمهید قواعد پسندیده بیند تقدیم می‌کند ودر اظهار آثار خیر باقصی‌الأمکان می‌رسد وما را از آن مهم دینی فارغ‌دل می‌دارد و ذکر جمیل هر روز منتشرتر می‌گرداند تا متعلمان و مستفیدان از اقاصی برغبتی صادق بدان بقعهٔ علم وخطهٔ شرع می‌شتابند و روزگار محیی‌الدین مغتنم می‌شمرند وبرکات افادت واستفادت‌علم‌بدولت قاهره می‌رسد وروان مقدس‌خواجهٔ شهید نظام‌الملك بروح وراحت می پیوندد‌ان‌شاءالله . سبیل مشاهیروائمه و اکابر و علماء قضاة و اعیان و معتبران نیسابور ادام‌الله تأییدهم اینست که این تفویض و تقلید را باهتزاز و ارتیاح تلقی‌کنند و بشرایط اعزاز ورسم نثار تهنیت قیام نمایند ودرمساعدت و مطاوعت جانب محیی‌الدین طریق اخلاص سپرند واز سرای ریاست و مجلس قضاء حماهماالله آنچه بزیادت حرمت وتمهید اساس رتبت ومنزلت محیی‌الدین پیوندد تقدیم کنند وبر احترام علما و فقهاء که بجانب محیی‌الدین اتصال دارند متوفر باشند و ایشان را از اقران و اکفاء بمزید اعـزاز و تبجیل ممیز گردانند و متصرفان اوقاف دام عزهم برحسب اشارت وصواب دید محیی‌الدین جرایات و مشاهرات ایشان روان دارند و فراغ دل ایشان بجویند ودر عمارات مدرسه و اصلاح هرچه او از آن

مسترم گردد بوقت ایستادگی نمایند ودر همهٔ معانی از آنچه محیی‌الدین اشارت کند ومصلحت بیند عدول ننمایند و متابع رأی و ممتثل حکم او باشند و رضا و سخط ما از نتایج شکر و شکایت او دانند ان شاءالله وحده.

۲ـ تقلید قضاء نیسابور

[در حق عمادالدین محمد بن احمد بن صاعد]

چون ایزد سبحانه و تعالی که مالك‌الملك بحقیقت اوست وعطایا و مواهب او خلایق را شاملست و برهرچه در عالم موجودست از فضل او اثر فیض جودست ، هر آفریده راکه از عدم بوجود رسانیده است برحسب استحقاق و قضیت استعداد آنچه حد کمال او بوده است مبذول فرمودست فسبحانه‌ما اعمّ نعمه و اتمّ کرمه واظهر احسانه و ابهر برهانه عنان ملك در دست تصرف ما نهادست وظل مزید عنایت و رأفت براحوال ما گسترانیده و ما را بمرتبت و بمنزلت اسم ظل‌الله فی‌الأرض رسانیده ودرمبادی جهان گستردن وکشوری از متغلبین ستدن و بمستحقی دادن عزمات وآراء ما را مفاتیح فتوح اقالیم عالم گردانیده و تأیید و نصرت را آیات رایات و اعلام ما کرده هر شهریار وکشوردار که در هفت کشورجهان شهریار و پادشاهست فرزند و صنیعه و برکشیده و درم خریدهٔ ماست و قاعدهٔ خدمت ما را ملتزم ومنهاج طاعت ما را منتهج وبعبودیت ما مفتخر و مبتهج ، و معلومست که نطاق شکر آدمی بر اداء حقوق عوارف و صنایع ایزدی محیط نگردد و منت و قوت ادراك اوهام مخلوق از حصر و احصاء آن قاصر آید اما برحسب امکان و اندازهٔ توان گزاردن شکر نعمت منعم واجبست ومقصود ما ازین ذکر تجدید احصاء بعضی از آلاء و نعماء ایزد تبارك وتعالی است که ما را بدان اختصاص فرمودست وغرض از نشروصف شطری از آنچه بفضل عمیم وصنع لطیف خویش ما را کرامت کردست شکر نعمتست نه اظهارعظمت وتعداد عدّت وشوکت که اوضاح وغرر شواهد و براهین آن که تابنده تر از آفتابست از کشف و تقریر مستغنی گردانیده است واز آفریدگارعزّوعلا بیاد کردن موهبت و باز گفتن از نعمت او تبارك و تقدّس مأموریم

آنجا که میگوید عزمن قائل و اما بنعمة ربك فحدّث، ومصطفی صلی الله علیه وسلم که سخن او تلو کلام ایزدی باشد گفتست: التحدث بالنعم شکر، و از آفرینندهٔ جل ثناؤه بر اقامت شرایط شکر بمزید نعمت موعودیم حیث قال عزشأنه لئن شکرتم لأزیدنّکم، و از آنچه از این معنی هم بتوفیق او میسر گردد توقع تزاید نعم و تظاهر منن او تبارك اسمه می کنیم وهر روز اثمار آن از بسطت عرصهٔ ملك و تمکن از نواصی اقاصی آمال ظاهرتر می یابیم والله مشکور علی کل حال. وگزاردن شکر نعمت ایزدی را ابواب و اسبابست یکی از آن جمله تمشیت امور دین و شریعت است که ما آن را همواره بر کل مهمات مقدم داریم و درین ترتیب آنچه در وسع و مقدرت آید بجای آریم و دیگر تربیت و اصطناع اهل بیوتاتست که انعام و اکرام ایشان از لوازم شمریم و در تفویض اعمال دینی اجتباء واصطفاء ایشان واجب و متعین دانیم بدین طریقت از آفریدگار تقدست اسمائه استنصار لواء ملك واستثبات اساس دولت کنیم. و پوشیده نیست که ازخاندان صاعدیان در اشتهار مآثر وفضایل واشتمال برمفاخر ومحامد چه صیت منتشر شدست و همواره اکابر واماثل آن خاندان مذکور ومشهور بصدد جلایل اعمال دین بوده‌اند و مراصد ومراتب موموق داشته و ملوك وسلاطین اسلاف ما بروزگار ایشان تقرّب وتیمن نموده وتربیت و تقویت ایشان بفال داشته و ما از مبدء طلوع رایت دولت الی یومنا هذا اقتدا درین معنی باسلاف خویش داشته و هرگز آن خاندان را از اعزاز وتبجیل خالی نگذاشته وچون مقدمی متبوع را از ایشان تقدیر آسمانی رسیدست تا باختیار خویش ازملابست عمل موروث تفادی نمودست وانزوا گزیده بجای او هم از آن نسب همایون شخصی مشهور ومعتبر، جمیل اثر وحمید سیر، ستوده خصال و پسندیده افعال را برگزیده‌ایم ومنصب استحقاق عمل متوارث بوی ارزانی فرموده واین مقدمه منساقست بذکر حال امام اوحد اشرف اخص قاضی القضاة عماد الدین شیخ الاسلام ابو البرکات محمد بن احمد بن صاعد ادام الله تأییده که هرچند از آن خاندان مشهور سلالهٔ عزیز است وبآباء واسلاف خویش مقتدی وبانوار ایشان مستضئ ومهتدی و بر دولت ماسوابق حقوق دارد و بوسایل ذرایع متوسل ومستظهر است

وهمواره بنظر عنایت مجلس ما اختصاص داشته است و بر کمال حصافت وحسن شیمت وسجیت او که بتجارب شناخته‌ایم اعتماد ها داشته‌ایم او را ازجهت تقلید معظمات امور ادّخاری کرده تا درین وقت که بعداز اجالت رأی و استخارت خدای عزّ وجل قضاء نیسابور ومضافات آن همچنانکه در سوالف عهود اسلاف او داشته‌اند وپیش ازین برسم او بودست باهتمام اومفوّض گردانیدیم وآن مهمّ دینی بروی مقرّر فرمودیم وزمام آن کار نامدار وامانت بزرگوار بدست شهامت ودیانت و علم و عفت او دادیم ومعوّل در نظم شمل آن برسیرت مرضی و رای سدید وعلم وافر ودین کامل او کردیم ومی‌فرمائیم تا باهتزازی تمام معانق وملابس آن شغل خطیر گردد وتحمل و تکمل آن امانت بزرگوار پیش گیرد وخویشتن را درین جهان و درآن جهان صاحب عهدهٔ آن داند وبجواب آنچه گفته باشد وکرده مخاطب واز سیئات و حسنات مسؤل، برحسنات مثاب وبرسیئات معاقب، یوم لاتملك نفس لنفس شیئاً والأمر یومئذ للّٰه، ودر کل احوال تقوی و خشیت ایزد تعالی راکه علیم بذات الصدورست پیش دل دارد و مراقبت جانب او را جلت عظمته اعلاناً و اسراراً آلت وعدّت روانی کار در دنیا ورستگاری درعقبی داند ان اللّٰه مع الذین اتقوا والذین هم‌محسنون، واگرچه همگنان بخشیت واتقاء و مراقبت جانب آفریدگار علت کلمهٔ مأموریم آنجا که فرموده است یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّٰه حق تقاته ولاتموتن الاوانتم مسلمون، اما علماء دین حکم وفرمان اختصاصی دارند چنانکه میگوید تبارك وتعالی: انما یخشی اللّٰه من عباده العلماء. ودرین منصب که عمادالدین را ادام اللّٰه تأییدهم فرموده شد ومصالح شرعیات کلی خلایق آن طرف کـه در عمل قضاء اوست بتدبیر او موکول گشت می‌فرمائیم که اول ما فی الباب فتح الباب و رفع الحجاب شرطست تا هر متحاکم از خواص و عوام که باشد بوقت پیش او میرسند و دعاوی بوی برمیدارند وحجج وبینات می نمایند واستنجاح مقاصد واغراض برمقتضی شرع می کنند، وعمادالدین دام تأییده چنانکه از رزانت ووقار اومألوف ومتعارفست دراستماع دعاوی متثبت و متأمل باشد ودر موازات ومحاذات خصمان وتسویت میان ایشان احتفا

ولفظاً برقضیت شرعی تقدیم می کند وشریف ووضیع و معروف ومجهول را در آن قضایا واحکام متساوی دارد ودر تزکیهٔ شهود و تعدیل ایشان شرط احتیاط و استقصاء بجای آورد ومبانی هرچه سازد وکند برنصوص قرآن مجید کلام رب العزه نهد، الذی لایأتیه الباطل بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید، واستضاءت باضواء وانوار آن کند و باخبار سید المرسلین صلوات الله علیه متمسك باشد واحکام شرعی برمقتضی او راند فقد قال الله تعالی ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا، واقتدا بآثار ائمهٔ سلف رضوان الله علیهم در حکومات از واجبات داند و در مشکلات ومعضلات شرعیات بـا اماثل ائمه وکبار علما مشاورت کند تاکردار وگفتار او در حقایق ودقایق شریعت از زیغ وزلل مصون باشد واز اعتراض وتبعات دوجهانی محروس، چه مصطفی صلوات الله علیه کـه معصوم ومحفوظ بود از عثرات و زلات بمشاورت مأمورست حیث یقول الله تعالی: وشاورهم فی الأمر فاذا عزمت فتوکل علی الله، وحفظ اموال ایتام وسپردن بامناء و ثقات تابوقت ایناس رشد ازفرایض داند فقد قال الله تعالی: وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم، ودرصیانت ودایع حجتها ووصایات و اقـرارات وسجلات وامثال این احتیاط تمام واجب شناسد واز جهت کتاب صکوك و قبالات وسجلات ثقات علما و صلحا که دقایق آن بروفق شرع بواجب بداند اختیار کند تا اموال مسلمانان مضبوط باشد وخلل آن زایل ومصروف وقد قال الله تعالی: یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل، و می فرمائیم تا عمادالدین این اعذار وانذار وتبصیر وتحذیر راکه درین عهد فرموده شد نیکو تأمل کند وآن را ازصدق وعاطفت ورحمت شناسد که درحق او داریم ونیابت مجالس قضا برقراری که پیش ازین بوده است بر اجل امام اوحد محترم فخرالدین عمادالاسلام امام الائمه عبدالعزیز بن عبد الجبار کوفی ادام الله تأییده تقریر کند و موضع نیابت بوی سپارد چه درین مدت که فخرالدین متقلد آن شغل بوده است ازوهمه آن مسموع گشته است ومشاهده شده از آثار واخبار که لایق و مناسب وفور فضل و کمال علم وتقوی ودیانت او نمودست وزبانها ودلها را بثناء او منطلق ومنطبق یافته آمدست وما

را برخصال حمیدهٔ او اعتماد تمامست و بروزگار او که بعلم و عفت آراستست اعتضاد واستناد تـا ازجانب عماد الدین این معنی تصور کنند و احکام قواعد حرمت و مکنت فخرالدین مقدّم مهمات دارند و بهرموضع نوّاب عالم‌مهذّب کوتاه دست گمارند تاترتیب کارهای دینی وشرعی بدین جملت که فرموده شد می کنند و دولت را دعای‌خیر حاصل می‌آورند بتوفیق‌الله وحسن تیسیره. فرمان چنانست که کافهٔ اعیان ومعتبران ومشاهیر نیسابور از سادات وعلماء وائمه ومشایخ و منظوران ادام الله تمکینهم متولی عمل قضا عماد الدین را ادام الله تأییده دانند و در اعمال شرعی رجوع با مجلس قضا که باهتمام اومفوض شد کنند وبر توقیر واحترام وتبجیل و اعظام مجلس قضا حماه‌الله توفر نمایند واز احکام قضایای شرع اجتناب و عدول نکنند واز سرای ریاست حماه الله واز جهت نوّاب امیر اسفهسلاری مؤید الدینی ادام الله تمکینه در تشیید و تمهید قواعد حرمت مجلس قضا حماه الله بهمه عنایتی برسند وهرتکلف کـه ممکن گردد درین باب بجای آرند و در هرچه ازجانب عماد الدین استمداد کنند مـدد دهند وبتحصیل رضاء آن جانب بمجلس ما تقرّب جویند و هرسعی جمیل که درین معنی کنند بارتضا مقرون و مقابل شناسند ان شاء الله تعالی وحده.

۳ ـ تقلید ایالت و ولایت مازندران

ایزد سبحانه وتعالی را در هرچه آفریدست و بفضل خویش موجود گردانیده انواع لطایفست وفنون مواهب وصنایع که اوهام بنی‌آدم از ادراك آن قاصرند و نطاق فطنت اولوالألباب برکیفیت آن محیط نگردد وهرچند اصحاب معارف وارباب‌حکم دراحاطت بدان اجتهاد بیشتر نمایند واستکشاف زیادت کنند صفت عجز ایشانرا شامل‌تر باشد و بسمت قصور موسومتر گردند الا له الخلق و الأمر تبارك‌الله رب‌العالمین. و چون مقرّرومصوّرست که هرصنفی‌را از اصناف خلایق معارج ومدارج است وهرطبقهٔ را از طبقات مراتب و درجـات چنانکه میگوید عزمن قائل: ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات، هرکسی را درآن رتبت و منزلت که ایزد تعالی او راکرامت کرده باشد و

بدان نعمت وصنیعت مخصوص گردانیده باید که مجهود خویش درشکر منعم مبـذول دارد و بر حسب امکان در نشر آثار احسان که از آفرینندۀ عزّ و علا یافته باشد میکوشد تا آیت لئن شکرتم لأزیدنّکم حسب حال او گردد، و تا رایات دولت خاندان ما در شرق و غرب افراخته گشتست و تاج و تخت ممالک روی زمین بمکان هر جهانداری و پادشاهی از آباء و اجداد ما در ایام او متجمل و متزین شده و امثلۀ ایشان در اقطار آفاق شرقاً و غرباً نفاذ می‌یافته و رقاب اکاسره و جبابره طوعاً او کرهاً در ربقت طاعت و عبودیت ایشان می‌آمده ایشان در اقامت عدل و اظهار آثار جمیل و تشیید قاعدۀ مسلمانی و تقویت و تربیت شریعت محمدی بأقصی الامکان می‌رسیده‌اند و بدین وسیلت و طریقت استدامت دولت و استزادت نعمت مـی کرده و بر جهانیان شرقاً و غرباً پوشیده نیست که خداوند عالم پادشاه بنی آدم خدایگان روی زمین معز الدنیا والدین برهان امیر المؤمنین اعزّ الله انصاره و خلد ملکه و سلطانه کافۀ خلایق عالم را در ظل عاطفت و رحمت خویش مأوی دادست و شریف و وضیع را حلاوت عدل و انصاف چشانیده و مخالب نوایب از ایشان کوتاه گردانیده و رتبت خویش در جهانداری بدرجۀ رسانیده که دو بیت تازی در حضرت سید المرسلین صلوات علیه و سلم برخوانده‌اند حسب حال اوست، شعر :

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمـال الیتامی عصمة للأرامل
یلوذ به الهلاك من آل هاشم فهم عنده فی نعمة و فواضل

و از جلایل عواید و الطاف صنایع ایزد سبحانه و تعالی در حق ما که هرگز بغایت شکر آن رسیدن متصوّر نیست یکی آنست که ما را در حجر دولت چنین پادشاهی که جهان را اسکندر ثانیست پرورش دادست و باخلاق جمیل او متخلق و متحلی گـردانیده و اقتباس از انوار شیم مرضیه و خصال حمیدۀ او کرامت کرده و ما این نعمت را شاکریم و مقابلۀ آن را بخدمت منقاد و معتقد والله و تعالی ولیّ التوفیق . مدتی گذشت تا حال اضطراب رعایاء مازندران و اختلال امور آن ولایت بسمع خدایگان عالم پادشاه شرق و غرب خلدالله ملکه میرسیدست و خاطر امور اشرف خدایگانی اعظمی بنظم شمل آن مصالح التفات می‌داشته و ترتیب تدارك آن خلل و ازالت آفات از آن رعایا در تدبیر

می‌آورده تا اکنون که آن مهم از قول بفعل آمد ورأی اعلی اعلاه الله چنان دید که ولایت مازندران بجملگی بدیوان ما مفوض گردانیده وحل وعقد وامر ونهی نوّاب ما در آن نافذ فرمود وما درحرکت بدین ولایت استخارت کردیم واز آفریدگار عزّ اسمه توفیق خواستیم تا آنچه در خاطرست از عدل گسترانیدن و انصاف دادن و دست ظلمه ومتعدیان از ضعفا کوتاه گردانیدن وهر کس را ازشریف ووضیع براندازهٔ او نگاه داشتن وتحنیف مسلمانان فرمودن وبرایشان ترحم می‌نمودن ومسالك ومعابر برّ وبحر وسهل وجبل ایمن گردانیدن بجای آریم و درین معانی آنرا که از خدایگان جهان سلطان شرق وغرب اعزالله انصاره ازترتیب اسباب جهانداری وابواب ادب وسیاست مشاهده کرده ایم واز اسلاف خویشتن سلاطین اسلام نورالله مضاجعهم باستفاضهٔ اخبار وظهور آثار شنیده ودیده ومیراث یافته کار بندیم ورعایا را که ودایع ایزد تعالی اند در مهاد معدلت وکنف عاطفت آسایشی فرمائیم وتخفیفی وترفیهی حاصل گردانیم که ذکر آن در اقاصی بلاد آفاق منتشر گردد و قاعدهٔ دولت قاهره را شیدالله ارکانها دعاء خیر مترادف شود وبرهان اتمام این انعام وعنوان صحیفهٔ این احسان آنست که ایالت ولایت مازندران باهتمام جانب محروس امیر اسفهسلار اجل کبیر مؤید الدوله والدین معین الاسلام والمسلمین ایناج بلکا صوابك ابوالوفا متعال التاجی خالصهٔ امیرالمؤمنین ادام‌الله تأییده حوالت فرمودیم وزمام حل وعقد وحبس واطلاق وجملگی اوامر و نواهی در دست واقتدار او نهادیم ونیابت خویش در تقدیم مصالح مسلمانان وترتیب مهمات آن دیار ازسپاهی و رعیت وتوانگرودرویش وشریف ووضیع ارزانی داشتیم وعلی‌الخصوص رعایاء شهر گرگان ونواحی آن ازترك وتازیك، حضری وبدوی، بوی سپردیم وجانب محروس او را مرجع ومقصد ایشان گردانیدیم تا آنچه از کمال شفقت ودیانت وحسن عقیدت و شیمت او درتقدیم عدل وانصاف وانتصاف واغاثت مظلومان واقامت حدود شرعی بر متعدیان ومفسدان معهود و مألوفست درحق ایشان بجای آرد و شحنهٔ فرزانهٔ پسندیده سیرت ستوده طریقت گمارد و رعایا را بوی سپارد وبترتیب هرچه فراغ دل وآسایش در آن باشد وصایت کند ودرین معنی بشرایط مبالغت قیام نماید. این مثال فرمودیم تا امرا و رؤسا

و معروفان ومعتبران مازندران خصوصاً اعیان مشاهیر وسادات و ائمه وفقها ومشایخ و رعایاء خطهٔ گرگان و مضافات آن این معنی از رای ما تصور کنند و در گزاردن شکر این موهبت که ایزد سبحانه وتعالی ایشانرا کرامت کرد مجتهد باشند و هر کس بفراغ دل بکسب وکار خویش مشغول گردند و روی بترتیب وتحصیل اسباب معاش و مصالح دینی و دنیا وی آرند و درظل عاطفت و رأفت روزگار گذارند و ایام دولت قاهره را بادعیهٔ صالحه مدد می فرستند و بدین وسیلت آلاء ونعماء ایزد تبارك وتعالی استدامت می کنند ان شاءالله تعالی .

٤ ـ تقلید عمل جرجان و نواحی آن

چون ایزد سبحانه وتعالی بفضل عمیم و صنع لطیف خویش پادشاهی اقالیم عالم ما را کرامت کردست و زمام حل وعقد اعمال جهان و تمهید قواعد مصالح جهانیان بدست اقتدار ما داده و رقاب ملوك وجبابره مذلل ومسخر اوامر ونواهی ما گردانیده و از ابتداء نشو الی یومنا هذا از صنوف عوارف و فنون مواهب او تبارك و تعالی آن دیده‌ایم که مجهود شکر از میسور آن قاصر همی ماندست و بحکم آنکه عالم کون و فساد ازسرّاء وضرّاء ومساعدت ومعاندت ایام خالی نتواند بود اگر دربعضی ازاوقات کاری سایه افکندست کـه بد اندیشی پنداشتست که از آن آسیبی بخاطر ما خواهد رسانیدن یا نه بروفق مراد وقضیت فکرت حدوث ناجمهٔ خواهد بودن در اثناء و تضاعیف آن از حجاب غیب آن موهبت وعارفت روی نمودست که مثل آن درضمیر نبودست ، وجهانیان را محقق و روشن تر می گشتست که وفاق وطاعت ما سبب اقبال وسلامتست وخلاف و شقاق وعصیان ما موجب خذلان وندامت، وما همواره بسرّ وجهر براقامت شرایط شکر نعمت مواظبت نموده‌ایم و آیت واما بنعمة ربك فحدّث برخویشتن می خوانده وامارات لئن شکرتم لأزید نکم را مشاهده می کرده وهمت برنیکو داشت خلایق کـه ودایع ایزدی اند مقصور می گردانیده و در افاضهٔ عدل باقصی الامکان می رسیده و بر اطراف اوساط دولت وادانی واقاصی بلاد ونواحی مملکت نوّاب کاردان مهربان متدین گماشته

وترتیب مناظم احوال کارمسلمانان بدیشان باز گذاشته، وچون از کسی اثری ناپسندیده دیده‌ایم یا چیزی ناستوده شنیده‌ایم تبدیل وتغییر آن ازفرایض دانسته‌ایم وامهال واهمال جایز نداشته، واکنون بفضل و عونه کارهای دولت برسنن ارادت مطردست و احوال ملك ومملکت در سلك استقامت منتظم و جملگی سلاطین و ملوك جهان تا باقاصی ترکستان وبلاد هند وثغر روم و دیار مغرب صنایع ونشاندگان و مرتبان ما اند و رقبهٔ هر یك ازیشان در ربقه وخدمت ماست و یکی از کارداران و برکشیدگان و بر آوردگان ما امیر محمد یول ابه بود که چون ولایت جرجان باپالت او تفویض کردیم درخدمت ما و رعایت رعایا و اظهار آثار حصافت وحسن سیرت وسریرت برجادهٔ رشاد رفت لاجرم فاتحه وخاتمهٔ کار او بخیر وخوبی گذشت وعمر درحرمت و نعمت گذاشت ونصیب اوفر وحظ اوفی ازروزگار خویشتن بر داشت و ازجهت آنکه از عادت ستودهٔ ما آنست کـه حقوق گذشتگان در بارهٔ ماندگان رعایت فرمائیم وفطام خلف از انعام سالف درحق سلف روا نداریم منصب او بفرزندش حسن ارزانی داشتیم و او را بانواع مواهب وعواید اختصاص فرمودیم باندیشهٔ آنکه او درسلوك مناهج خدمت و التزام شکر نعمت وقیام بأعباء مصالح لشکر و رعیت اقتدا بپدرخویش کند وآنچه ازو دیدست و دانسته قبله وقدوه سازد، یکچند درین شعار می بود و ازخویشتن رشدی همی نمود و بمزید عنایت وعاطفت مخصوص می گشت تا آن وقت که خویشتن را بسطتی و ثروتی دید زیادت از آنکه همت و رتبت او بدان می رسید مغرور گشت و عنان طغیان بدست شیطان داد وقد قال الله تعالی کلا ان الانسان لیطغی أن رآه استغنی، وبهر وقت مخایل و دلایل کسی که سغبهٔ شیطان گشته باشد وعرضهٔ خذلان شده از وی ظاهر می گشت و اهل ولایت ازنکد وغوایت او درمخلب نوایب و ظلمت ظلم گرفتار شدند واجب گشت ازطریق سیاست و دریافتن ولایت ورعیت بدین جانب حرکت کردن وفتنهٔ را که ثائر گشته بود تسکین دادن وآن مغرور و مخذول را وبال آنچه پیش گرفته بود چشانیدن وخلقی را از بلا وآفت واستیلاء او برهانیدن، وچون رایات ما بطالع سعد آنجا رسید

در یك لحظه دیدند که آن مخذول چه دید و از کردهٔ خویش چه چشید و هر عدّت و لشکر که بسالیان ساخته و فراهم آورده بود وبدالّت آن ضلالتی در سر گرفته که شیطان ازچنان ضلالت بگریزد و از وخامت عاقبت آن بپرهیزد بجملهٔ ازفوج بندگان ما پای نداشت و بحول وقوت یزدانی وتأیید آسمانی بطرفة العین لشکرجرّار آن مخذول غدّارچنان شد که ایزد تعالی خبردادست که فجعلناها حصیداً کأن لم تغن بالأمس، و چون ازکار اوفراغ دلحاصل گشت ولشکرمنهزم ومستغرق ازجوانب امان خواستند و بحشم وبندگان ما استعانت کردند برعادتی که ما را ازفضل ایزدی هست و جبلتی که ازلطف او عزّ و علا برآن مجبولیم از اغاثت درماندگان و اقالت زلّت گناهکاران بر همگنان ببخشودیم وخط لا تثریب علیکم الیوم بر عثرات و زلّات ایشان کشیدیم و از آنجا که فرط اشفاق و اشبال ما است بر اهل جرجان و نواحی و آنچه بدان متصل و متلاصقست از برّ و بحر چون آمل و طبرستان وغیر آن خواستیم که ایشانرا بزیادت نظر عنایت اختصاص دهیم واز اهل دیگرممالك بمزید لطایف عواطف ممیز گردانیم و طعم امن وسلامت و انصاف ومعدلت که مدّتی از آن محروم بوده‌اند بچشانیم، بعد از استخارت خالق عزّوجل و استشارت خلایق آن ولایتهای مذکور ومشهور ازلشکری و رعیت ما هرچه‌در آن ولایت هست ازحصون وقلاع ومعاقل واموال وارتفاعات سهلی وجبلی، برّی وبحری بفرزند اعز ملك مؤید منصور غیاث الدین والدنیا ملك الاسلام مسعود متعنا الله بطول بقائه سپردیم، فرزندی که ازجوهرمطهرسلجوقی پسندیده‌ترین سلاسه وگزیده‌ترین ثمره است و پرورش در کنار ما یافتست وباخلاق ما متخلق و متأدب شده و جملگی آلات وادوات پادشاهی را مستوعب و مستجمع شده ودر اعلاء لواء دین و شریعت کوشیدن و مراقبت جانب ایزدی برزیدن و نگاهداشتن بندگان او عزّاسمه و زیردستان خویش بر معارج و مدارج استیجاب و استحقاق بجائی رسیده است که با حداثت سن و جوانی پیران کار دیده وخلّ و خمر روزگار چشیده را از وی استفادت باید کردن و دقایق مصالح آموختن، و اگر چه این

فرزند را اطال الله بقاءه و احسن الامتاع به والدفاع عنه از جهت مملکت عالم مرشح کرده‌ایم و عالمیان را بایالت او امیدوار گردانیده‌ایم و آن معنی خود بقرار خویشست اما ازغایت عنایت که براحوال مردمان آن دیار داریم حالی این ترتیب فرمودیم و بدیشان می نمائیم که آن تقریر وتعیین برقرار است که ایزد تعالی درقرآن مجید یاد کرده است : ما ننسخ من آیة اوننسیها فأت بخیر منها او مثلها، ومعلومست که درین تحویل وتبدیل مشاکله و مماثله را مجال نیست و معاینه و منافات بدرجهٔ است که اگر گوئیم دیو برانگیخته‌ایم وسلیمان بنشانده عقلادانند که این سخن برسنن عقل راست نماید واستغفار واجب نیاید و لله الحمد علی ما ینقض و یبرم و یقضی و یحکم و یولی و ینعم و هو — المشکور علی کل حال، و بعد ماکه مطلق فرموده‌ایم تا حکم وفرمان فرزند اعز احسن الأمتاع به‌درین حال ازحل وعقد وخفض ورفع وحبس و اطلاق ونقض و ابرام و اعطاء وحرمان وعزل و تولیت وعفو و سیاست ونواختن و راندن همچون حکم و فرمان ما باشد و امر ونهی وی در جملگی متصرفات و مختلفات احوال امر و نهی ما وصایت می کنیم و می فرمائیم تا مراقبت جانب ایزد را درکل احوال سراً و اعلاناً مهمتر کارها داردودرحصول امانی دوجهانی توسل باخلاص وخشیت جانب ایزدی، وتحری رضای اوعز وعلا کند انه‌من‌تخش‌الله ویتقه فأولیك‌هم‌الفائزون، ودراحیای‌معالم‌شرعی وتشیید قواعد دینی وتوقیر وتبجیل قضاة وائمه وعلماء که میراث داران پیغمبران اند صلوات‌الله علیهم اجمعین مبالغت نماید وایشان را درتنفیذ قضایاو احکام تقویت کند و درجهاد کفار که درحدود دهستان و بیابان منقشلاق اند وقهر وقمع ایشان بوقت خویش متشمر و مجتهدباشد فقد قال‌الله تعالی:وجاهدوا فی‌الله حق‌جهاده هو اجتبیکم، و درایمن داشتن مسالك ومعابر مجتازان وسابله در بر و بحر جدی تمام کند و باحتاطان و شحنگان اطراف آنچه شرط احتیاط و استقصا باشد درین باب بجای آرد واقامت حدود و راندن حکم سیاست بر اهل فسق وفجور و لصوص و مفسدان و راه داران از فرایض شمرد لقوله عز وجل : انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی‌الأرض فسادا ان

یقتلوا اویصلبوا اوتقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الأرض، و در قلاع و حصون کوتوالان ثقات کارشناس بیدارهوشیار نشاند و یك دقیقه ازدقایق احکام حزم و ترتیب دراین کار بجای نگذارد و حرمت امرا و مشاهیر که درخدمت او منتظم‌اند از حشم خراسان وعراق ومازندران برحسب درجات و تفاوت طبقات ایشان موفور دارد و مشاورت کردن با ایشان ازمهمات مصالح داند و از هرکس آنچه بگوید نیك بشنود و در آن نیك تأمل کند و آنچه زبده و خلاصه باشد و بمصلحت مقرون نماید بعد از اجالت رأی و معاودت در مشاورت با مخلصان تجربه یافتهٔ روزگار دیده بر کار گیرد تا آنچه رود برسنن صواب و سداد باشد و از خطا و خلل مصون و محروس. و رکن بزرگتر در ضبط ولایت و نظم شمل مصالح تألیف و استمالت دلها شناسد و البته رضا ندهد که میان حشم و خدم و عبید وموالی بهیچ نوع از انواع مخالفتی ومکاشفتی باشد ظاهراً و باطناً چه از اختلاف اهواء و تشتت آراء حشم اختلالی راه یابد کـه باثارت فتن و اراقت دماء انجامد، و اقطاعات و مواجب و ارزاق هرکس بر وفق استحقاق ومقدار اقدار مقرر و مهنا دارد و بی جرمی ظاهر مکشوف که همگنان را بر آن اطلاع افتد عتاب و عقاب جایز دارد تا ملتزمان خدمت دل شکسته نگردند و رمیدگان بقوّت دل روی بخدمت آرند وچون از کسی جنایتی و خیانتی ظاهر بیند اغضاء و ابقاء نکند که مهابت پادشاهی در امضاء حکم سیاست است و جملگی ولاة و مقطعان وگماشتگان را تنبیه کند تا بر رعایا حیف نکنند و خراج و اعشار و رسوم دیوانی چنانکه معین و مقنن باشد بوقت خویش بمجامله طلب می کنند و بزواید خطاب نرانند و هرکس ازیشان زیر دستان خویش را درکنف عدل و انصاف مرفه و فارغ دل دارند ان‌الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی‌القربی و ینهی عن‌الفحشاء و المنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون . وصاحب دیوان مظالم را وصایت کند تا در استماع سخن متظلمان نیك متیقظ و متنبه باشد و استکشاف ظلامات بواجبی بکند و حق مظلوم از ظالم بستاند و او را بانصاف رساند و از میل ومحابا و مداهنه و ریا

اجتناب نماید ویقین داند فرزند اعز ملك اجل که خطاب ما درین تفویض همچنانست که آفرینندهٔ تعالی وتقدّس گفته است وفرموده: یا داود انّا جعلناك خلیفةً فی‌الأرض فاحکم بین‌الناس بالحق، فرمان چنانست که جماعت امرا و اولیا و معتبران جرجان و طبرستان و دهستان و بسطام و دامغان از احرار و عبید ادام‌الله عزهم پادشاه و فرمان ده خویش ملك اجل‌فرزند اعز را دانند و دل و زبان درخدمت طاعت او یکسان دارند و در هرچه او فرماید و اشارت کند منقاد ومطواع باشند و برخدمت او مواظبت کنند ودر اتمام هرمهم که فرماید مبادرت نمایند و از تعلل و تقاعد محترز باشند و فرمان او را فرمان ما دانند و رضا و سخط او بر رضا و سخط ما فرقی ننهند ودر طلب مواجب ونانپاره رجوع با دیوان ونایبان او کنند وکافهٔ منظوران ومتقدمان و رعایا این مواضع حاجات بدیوان گماشتگان و معتمدان او بردارند و اموال و رسوم و حقوق دیوانی بمقطعان ومتصرّفان بتوقیع و فرمان او گزارند و دولت ما را بادعیهٔ صالحه یاد دارند ان شاءالله تعالی .

۵ ـ تقلید ریاست مازندران

چون از موجبات ثبات دولت و نظام احوال شمل مملکت بعد از تمهید قواعد عدل و تشیید ارکان شرع هیچ کار نیکوتر از رعایت حقوق نیست و هر توفیق که درین معنی میسر گردد مستمدّ الطاف یزدانی و مستنزل سعادات آسمانی شود و امیر رئیس تاج‌الدین ابوالمکارم احمد بن العباس ادام الله تأییده با آنکه بزرگان اسلاف او را در دولت مقامات مشهور و مساعی مذکور بودست وآن حقوق را که داشته‌اند بوی میراث گذاشته‌اند تاج‌الدین آن کردست و در خدمت آن آثار ستوده نموده که از آثار مآثر اسلاف او گذشتست وطراز آن گشته وهرمهم نازك ومصلحت بزرگ که برأی او وتدبیر صائب و ثاقب او تفویض فرمودیم در تمشیت و تربیت آن از شهامت و غناء وکفایت در عنفوان شباب آن نمودست که مردان کار دیدهٔ محنات

ومجرّب گشته از آن قاصر بوده‌اند و بقصورخویش از اقدام بر اتمام آن مقر ومعترف وهرچند بر کمال کفایت وحصافت او اعتماد ها داشته‌ایم ودرمخایل او دلایل استحقاق تقلید جلایل اعمال دیده بهروقت او را امتحان می‌فرموده‌ایم ودر مختلفات احوال از سرّاء و ضرّاء که بروی می‌گذرانیده‌ایم اختیار می‌کرده و درمعرض هرسؤال و جواب و عتاب وحساب می‌آورده و او در هرجائی که بودست ید بیضا نمودست و قصب سبق از اقران و اکفاء می‌ربوده و استیهال خویش رتبتی ومنزلتی‌را که داشته است وبمزید موعود بوده ظاهرتر می‌گردانیده وایناس رشد و تفرّس رأی ما را درخویشتن باظهار و امارات واضح و براهین ساطع از دهاء و ذکاء تصدیق می‌کرده لاجرم در هرنوبت که بحضرت می‌رسیدست بقبول و اقبال تازه و نواخت وکرامت بی اندازه اختصاص می‌یافتست ودرمجلس ما از تقرّب و ترحیب و اجلال برفیعتر درجه و منیعتر مرتبهٔ می‌رسیده که اکفاء او بنازلترین مایهٔ ازآن نرسیده‌اند وتعرّض حضیض آن‌ذروه نکرده و چون حال تاج‌الدین در اصالت و متانت رأی وانتساب بخاندان کریم قدیم و تحلی بخصال‌حمیده و توسل بمساعی جمیل در دولت و تأکید سوابق حقوق اسلاف‌بلواحق خدمتهای پسندیدهٔ خویش بدین جملت باشد واجبتر حقی رعایت را ومتعین تر جانبی کرامت را حق وجانب او تواند بود واگرچه ریاست مازندران ازمنصب او قاصرست و او را مثابت ومنزلت آن هست که در خدمت ما امثال تقلید کند نه تقلد وتولیت نه تولی اما چون این شغل میراث یافتست

شرف تتابع کابراً عن کابر　　　　کالرمح انبوباً علی انبوب

وآن ولایتی عریض و بسیطست و طرفی بزرگ نام و از حضرت بر مسافتی بعید و خاطر بحال آن نگران و ضبط مهمات و ترتیب مصالح آن جز بحضور و شهامت تاج‌الدین متمشی نگردد و رعایا که ودایع ایزد تعالی اند جز در کنف کفایت و حرز رعایت و مهاد شفقت او مرفه و فارغ دل نتوانند بود او را اجازت بازگشتن از پیش

تخت بدان جانب فرمودیم و تشریفی که امثال او را از اعیان جهان و رؤساء اقالیم ممالك معهود نبودست ارزانی داشتیم از کسوت فاخر و مرکب گرانمایه با ستام زر و طوق مرصع و سلاح و ریاست مازندران بجملگی گرگان و دهستان و استراباد و بسطام وجلفادقان بتازگی بروی تقریر کردیم با هرچه بدین شهرها مضاف ومنسوبست واز جملهٔ آن معدود ومحسوب تا جانب ایزد تعالی را درهرحالت که باشد سرّا وجهراً مراقبت کند وآن را سرمایهٔ سعادت دوجهانی داند ودر هرکاری که ایراد واصدار آن خواهدکرد حیثیت جانب او را عزّ و علا پیش خاطر و دل دارد و او را تبارك سمه برهرچه کند و اندیشد مطلع شناسد و برخیر و شر مثیب ومعاقب، ودر نیکو داشت رعایا و صیانت ایشان از رسوم جایز و محدثات نا واجب و حوالات نا متوجه بهمهٔ عنایتها برسد که عمدهٔ مصالح ایشان در ذمّت او کردیم ودر عاجل وآجل ازکار ایشان مسؤل خواهد بود کما قال علیه‌السلام: کلکم راع وکلکم مسؤل عن رعیته، وبراحترام و توقیر و تعظیم سادات و ائمه و قضاة و علماء و اهل سلاح متوفر باشد وطبقات رعایا را بر مقادیر رتبت و حفظ و رعایت می‌دارد و میان ایشان متوسطی عدل و حاکمی منصف باشد در اصغاء سخن متظلم وانصاف مظلوم و انتصاف از ظالم مجهود بذل کند ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی‌القربی وینهی عن‌الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون، وچون اصناف رعایا من‌البادی والحاضر و اهل المدر و الوبر حقوق دیوان از خراج و اعشار و رسوم مراعی و غیر آن بوقت خویش گزارده باشند نگذارد که بزواید با ایشان خطابی رانند و املاك و اسباب وچهار پایان ومواشی ایشان را از حکم اعتراضات و تکلیف نا واجبات مصون دارد و صاحب خراج معتبر از جهت خویش نصب کند که قانون خراج ولایت در دست او باشد ودر تحویلات بوقت انتقال ملك از یکی بدیگری طریق دیانت سپرد و شرط امانت بجای آرد ودر هرشهری از شهرها و بهر ناحیتی از نواحی وهرموضعی نایبی سدید متدین متهدی گمارد تا کار

رعایا برمنهاج انصاف وسنن سداد می‌گذارد وتساوی میان ارباب وشرکاء اسباب واملاك در عوارض نگاه می‌دارد تا از قوی برضعیف حیفی نرود واز توانگر بر درویش ظلمی نباشد و قضاة و حکام را بر تنفیذ قضایا و امضاء احکام و استخلاص حقوق معاون ومربی باشد و همواره از احوال ایشان مستخبر و در مجلس حکم هر یك ازیشان نایبی عالم متخرج متیقظ بنشاند تا از هر کاری که گذارند وهرحکمی که کنند باخبرباشند واگر دقیقه‌ای که موافق شرع نباشد لفظاً و لحظاً قولاً و فعلاً باید بتدارك آن مشغول گردد و اگر بخویشتن نتواند تاج‌الدین را اعلام دهد تا هرچه از قاعدهٔ حق متمایل باشد و از جادهٔ راستی منحرف تقویم و تعدیل آن واجب داند و تدارك آن بشرط کند و کارهای لایق‌دیانت برقضیت شریعت راندکه ملك و دولت براساس‌دین و شریعت مبنی ومرتّب است واگرگمانی بردکه نه بروفق قرآن مجیدکه لا یأتیه‌الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم‌حمید شغلی گذارده باشد یا نه مناسب اخبارسیدالمرسلین صلوات الله علیه که خدای عز وجل می‌گوید: ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتفوا کاری ساخته زجر بی ابقا وتعریك بی‌اغضاء ازفرایض داند و در باب ترکات و مواریث احتیاط تمام فرماید تا حقوق بمستحقان رساند واز اطماع کاذبه و دستهای خاطیهٔ عاتیه محروس باشد و اگر ترکهٔ یابد وارث غایب باشد بایدکه آن را بمشهد ثقات تفصیل کند و بمهر قاضی وتاج‌الدین مخزون و مختوم دارند تا وقت حضور وارث مستحق که بوی تسلیم کنند و همچنین استکشاف احوال اوقاف و رسانیدن محصولات بمصارف وجوب برشرایط واقفان از لوازم شرع است اهمال آن جایز نمی‌فرمائیم تا نایب تاج‌الدین کشف آن بجدّی تمام‌کند و در احیاء آن خیرات بأقصی الامکان برسد و اگر ازمتولیان کسی بخیانت موسوم گردد بایدکه تبدیل و تلافی آن واجب داند جزا وسزای خائن فرمودن متعین وهمچنانکه تا این غایت بودست حکم مدارس ومساجد باسم و رسم تاج‌الدین است تا هرکس را که مستأهل ومستحق داند و بعلم و تقوی

و عقیدت پاك متحلی در تعلیم و تعلم و وعظ و تذکیر و اقامت صلوات خمس بجماعت تقویت دهد و اگر کسی را بخلاف این یابد نفی کند و در نگاهداشتن مسالك و مناهج مسلمانان و سابله و مجتازان وحفظ وصیانت دماء و اموال ایشان از فتاك ونهب وتاراج و قصد دزدان و راهداران هرجد وجهد که ممکن گردد ودر وسع ومقدرت آید بجای آرد وچون دزدی یا راهزنی را بیابد باتفاق قضاة و ائمهٔ و اعیان ولایت حکم سیاست و شریعت بروی براند کما قال الله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الأرض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الأرض، ودر کار عیار وسکهٔ دینار ودرم احتیاطی تمام می کند تا بزیوف ونبهرجات مسلمانان زیان زده نگردند واز احوال اسعار همواره متفحص باشد تا بی موجبی آسمانی از محتکران و متربصان درآن تفاوتی پدید نیاید و از رخص بغلا نگراید و تعدیل موازین ومکاییل از مهمات شمرد فقد قال الله تعالی واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس المستقیم، ومی فرمائیم تا برهر درسرای شحنگی آن شهرها معتمدی شهم کارگذار هشیار بنشانند تا آنچه رود بنظر و علم او باشد وجنایات برقدر جرم و یسار مجرم خواهد و بی جرمی وجنایتی ظاهر کس را مؤاخذت نکند واز هتك استار حرم مسلمانان وتجنی معروف و مجهول وتعرض محال وتتبع کار نا معقول محترز باشد و بی بینت ودرستی کاری نکنند، گماشتگان فرزند اعز ملك اجل رکن الدنیا والدین طغرل و نواب امیر حاجبی کبیری نجم الدولة والدینی و قطب الدینی امیرالأمرائی باید که در اعزاز مقدم بدان ولایت مبالغتها نمایند وبغایت هر تکلفی برسند وجانب او را موقر ومحترم دارند وصدر رئیس ومتبوع و مقدم اورا شناسند و درمصالح و مهمات رجوع با او کنند و بی مشورت و استصواب او درهیچ معاملتی رسمی وشرعی شروع ننمایند وسخن او درهر کار که حادث شود و هرمهم که پیش آید ازجلی وخفی بشنوند و برکار گیرند ومقتدی سازند وحکم او درحل وعقد و رتق وفتق کارهای آن دیار و بلاد قل او کثر جل او حقر نافذ دانند

وامر ونهی اورا منقاد ومطواع باشند ودیوان معامله وقسمت بسرای او دارند وبخلاف اشارت و صواب دید او تصرفی نکنند ویك درم سیم ندهند و نستانند وهر کجا نایبی متعین کند بر تمکین وتبجیل اوتوفر تمام کنند وحرمت معتمدان وخدمتکاران او موفور دارند و شحنگان این مواضع چشم و گوش باشارت تاج‌الدین دارند و بی معرفت و درایت و هدایت نایب او کاری نکنند و نقیب و عسس بصواب دید او گمارند تا آنچه مصلحت بیند از ترتیب آن کار چنانکه رعایا از خویشتن وخان ومانها فارغ دل توانند بود گوید وکند و جملگی مردمان آن ولایت از شریف و وضیع سپاهی و رعیت، ترك وتازیك حکم مثال را ممتثل باشند و در متابعت و مطاوعت تاج‌الدین متفق و موافق باشند ، ان شاءالله تعالی .

٦- مثال هم درمعنی ریاست مازندران

خاندان ریاست بمازندران خاندانیست که ذکر بزرگواری آن در اقالیم عالم منتشرشدست واخبار شرف وقدمت و وفورحرمت دراقطارجهان شرقاً وغرباً مستفیض گشته وهر یك از افاضل و اماثل آن خاندان در عهد خویش بر معاصران و همالان فضیلت مقدم داشتست ودرفضل هنروسداد عفت وکرم واریحیت مشارٌالیه ومتفق علیه بوده است وریاست مازندران میان ایشان از گذشته بر توارث بمانده می رسیده وعقد آن سیادت علی تعاقب الأیام وترادف الشهور والأعوام منتظم همی مانده، وامیررئیس اجل تاج الدین ابوالمکارم احمدبن العباس‌بن احمد ادام الله تمکینه واسطهٔ قلادهٔ آن خاندان بزرگست و از سلف صالح خلف صدق، وهر هنر و خصلت پسندیده و سیرت ستوده که در اسلاف او رحمهم‌الله متفرّق بوده‌است در ذات کریم او مستجمع است و ازین جهت دلها برولاء ومحبت او منطبق گشتست و زبانها بثناء و محمدت او منطلق شده و در مجلس اعلی اعلاه‌الله ازاکرام وانعام قبول و اقبال یافته و شرف مجالست و مؤانست ونظررأفت وتوقیروتبجیل برتبتی ومنزلتی رسیدست که اوهام اقران او بدان نرسد ، و ازآنجا که قضیت رای اعلی اعلاه‌الله است در شهامت و کفایت تاج الدین بتفرّسی که درناصیهٔ همایون او کردست از کمال حصافت و فطنت واستقلال او بأعباء

کارهای بزرگ ریاست مازندران از استحقاق او قاصر نمـاید و از مرتبه و درجهٔ او نازل‌اند اما بحکم شفقتی که ما را بر احوال رعایاء جرجان هست و عنایتی که درحق ایشان داریم و همتی کـه بر نیکو داشت ایشان مقصور داشته‌ایم اندیشهٔ باز گردیدن تاج‌الدین بدان طرف درخاطر آوردیم و ترتیب آن مصلحت کـه فواید آن جملگی آن ولایت را شامل تواند بود پیش گرفتیم تا ازمجلس خدایگانی اعلاه‌الله تاج‌الدین اجازت انصراف یافت و بانواع مواهب وعوارف او مزید کرامت و نواخت وخلعت گرانمایه که لایق چنو بندهٔ که فرزانه و یگانهٔ زمانه باشد و اکفاء او را ازکفاة عصر واعیان جهان مثل آن مبذول ومعمول نبود دست مخصوص گشت باتشریف تجدید منشور ریاست ولایت چنانکه این مثال بروفق آن صادر میشود، تاج‌الدین راکه حسن رأی ما در تربیت جانب وتمشیت کار اوهمگنان دانسته‌اند دور و نزدیك، وصفا و ولاء ما او را معلوم ومحقق شده‌ست ، و می فرمائیم تادرهرحالت کـه باشد نگاهداشت جانب آفریدگار عز اسمه سبب رستگاری خویش داند و بی گمان باشد که ایزد تعالی درجملگی احوال براسرار او مطلعست ، ومجازات آنچه گوید و کند و اندیشد عاجلاً وآجلاً بیابد وبرخیروشر و احسان و اساءت مثاب ومعاقب گردد و درهردوسرای از آن مسؤل و بدان مخاطب شود، فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرةشراً یره، و با رعایای جرجان معاشرت ومجاملت کند وحرمت سادات وائمه وقضاة ومشایخ ومعتبران موفوردارد و جانب هر یك باندازهٔ فضل وعفت و وجاهت و نباهت او رعایت کند و میـان ایشان و متصرّفان وگماشتگان متوسطی مشفق وناصح وحاکمی عدل ومنصف باشد و نگذارد که ازیشان بررعایا حیفی وتطاولی رود ونه از رعایا بر یکدیگر ؛ وتا تواند و ممکن گردد بقسم وعوارض وطلب زواید رخصت ندهد پس اگرعوارضی افتد ضرورتی کـه مصلحتی بدان پیوسته باشد قسمت آن باید که براستی کند و سوّیت میان ایشان واصحاب املاك و ارباب نگاه دارد و رنج قوی برضعیف نیفکند ، توانگر را بردرویش بهوی و

ریا ترجیح ننهد وهمگنان را درخطاب متساوی گرداند. تاج الدین آنچه درین باب از ما شنیده است و از خصال او ما را معلوم گشتست کار بندد و درتخفیف و ترفیه رعایا غایت مجهود مبذول دارد و آسوده داشتن ایشان ومتواتر گردانیدن امداد شکر بنزدیك ما بزرگتر وسیلتی وپسندیده تر خدمتی داند و همچنان که از مجلس اعلی اعلاه‌الله اختصاص یافتست وازجانب ما بدانچه ممکن گشتست از اجمال و اجلال بهره‌مند شده با زیردستان که ودایع خدای عزّوجل‌اند نزدیك ما و ایشان را بوی سپرده‌ایم و آن عهدهٔ بزرگ برذمّت او کرده‌ساز گار ونیکوکار وستوده آثار باشد، انّ الله مع الّذین اتّقوا والّذین هم محسنون ، در هرکار که آن تعلق بدیوان ریاست دارد وبمصالح کافهٔ رعایا باز گردد چون نگاه داشتن عیار وسکه ازقلب و نبهره وتسویهٔ موازین و تعدیل مکاییل احتیاطی تمام کند تا ستد و داد و دخل وخرج مسلمانان برقاعدهٔ راستی و بر جادهٔ شرع مسلمانی رود فقد قال‌الله تعالی : و لا تنقصوا المکیال و المیزان انی اریکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط ، و از حال اسعار همیشه مستخبر باشد تا محتکران انتهاز فرصت نکنند و بی‌سببی سماوی مسلمانان را ببلاء غلاء مبتلی نکنند و زعماء اسواق را درین معنی بجدی تمام وصایت کند و اگر ازکسی تهاونی یاتجاسری بیند زجر وتعریك واجب بیند وچنان سازد که مدارج ومناهج مسلمانان ومجتازان در آن ولایت از دزد و راه زن و اهل عیث وفساد و نا پاك و راه دار پاك باشد ومردمان درکنف امانْ و سلامت می توانند گذشتن و با دزدان و راه داران در اقامت حدود و تقدیم حکم سیاست محابا ومدارا روا ندارد واتفاق وموافقت ومشاورت قضاة اولو — الألباب آنچه مفروض است ومسنون در بارهٔ ایشان بجای آرد کما قال‌الله تعالی انما جزاءالذین یحاربون‌الله ورسوله و یسعون فی‌الأرض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا اوتقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا فی‌الارض ، و از کار اوقاف ومحصولات آن بررسد وخللی را که درآن بیند تلافی کند و اگر ازمتولیی ومتصرفی خیانتی بیند و اختزالی ظاهریابد تبدیل وتنکیل خائن ازلوازم شرع داند و دراحیاء معالم خیرات و رسانیدن

محصولات اوقاف بمصب استحقاق مجتهد ومتشمر باشد، وهمچنین ازکارهای شرعی که کنند ومهمات دینی که پیش آید بربصیرتی تمام باشد تا تمویهی نکنند و باطلی درمعرض حقی ننمایند که از آن بخسی بحق مسلمانی راه یابد وما از آن مسؤل باشیم یوم لاتملك نفس لنفس شیئاً والأمریومئذ لله، وعلی الخصوص درکار ترکات واموال یتامی و رسانیدن بمستحقان تیقظی هرچه تمامتر برزد تا دست مستأکله از آن کشیده شود، ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً وسیصلون سعیرا، و از احوال دیوان شحنگی همواره با خبر باشد تا با مردمان خطاب نا واجب نراند و اروش جنایات وجرایم براستطاعت مجرم ستاند وبی جرمی روشن کس را مؤاخذت نکند که از وبال وتبعت آن در دوجهان ایمن نتوان بود و مساجد ومنابر شهر ونواحی در حکم صواب دید تاج الدینست تا هرکه را درغزارت فضل وصلابت دین وکمال و عفت و صلاح شایسته تر ومستجمع تر بیند اسباب تکفل آن مهمات دینی را تقلید او می کند و اگرکسی ملابس ومباشر مهمی از آن مهمات باشد و بدین صفات موسوم و موصوف نه نفی او از واجبات شمرد، ومی فرمائیم تا بهرموضعی از نواحی شهر نایبی خردمند کار گذار هوشیار پرهیزکار گمارد تا کار های مسلمانان بر سنن سداد می گذارد و بمصالح آن قیام می نماید، سبیل عامل و شحنه و اعیان و معتبران جرجان و نواحی آن ادام الله تأیید هم آنست که بمقدم تاج الدین استبشاری تمام نمایند و بتصدر و تقدم او استظهاری هرکدام تمامتر دارند ومقام او را در آن دیار وقیام او را بمصالح خویش از الطاف ومواهب ایزدی دانند ودر دعوات خیردولت قاهره شیدالله ارکانها بیفزایند وبی مشورت واستصواب تاج الدین کاری نکنند ودرهیچ شغل شرعی ومعاملتی بی مفاوضت و مشاورت او خوض ننمایند ودر حاجاتی که بما دارند بسفارت و وساطت رسالات وکتب او توسل کنند و دیوان بسرای او دارند و شحنه بی صواب دید او نقیب وعسس نگمارد ودر همهٔ کارها علی العموم وعلی الخصوص درین دو کار که نازکتر باشد از آنچه رأی صائب تاج الدین بیند عدول نکنند و رؤسا و زعماء

نواحی دهها منشور از دیوان او خواهند و بی اجازت او توقّع ریاست و زعامت نکنند و از استبداد و استقلال بپرهیزند و مرسوم ریاست چنانکه تا این غایت بوده است از وجوه معهود مهنا می رسانند و بقصور و احتباس منغص نگردانند و جملگی گماشتگان ما جانب عزیز تاج‌الدین را بچشم توقیر و تعظیم نگرند و وکلاء اسباب و برزیگران و ساکنان مستغلات آن جانب را از نذور و عوارض مصون و معاف دارند و گفته و نمودهٔ تاج‌الدین را مقبول و مؤثر دانند و رضاء او برضاء ما مقرون شناسند ان شاءالله تعالی.

۷ - تقلید ولایت گرگان

بنیاد پادشاهی و قاعدهٔ جهان داری بر عمارت فرمودنست و جهان جز بعدل و انصاف معمور نباشد و عدل و انصاف جهان دار جز بواسطهٔ ولاة کاردان نیکوسیرت و متصرّف ستوده عقیدت پسندیده طریقت میسر نگردد وجهانیانرا شامل نشود، و مدتیست تا حکایت حال اختلال ولایت گرگان و مضافات آن بسمع ما می رسیدست وخاطر بترتیب مصالح آن رعایا که ودایع ایزد تعالی‌اند نگران بوده است و می‌خواسته‌ایم که آن طرف بحکم فرمان اعلی خدایگان اعظمی اعلاه‌الله در ایالت و تدبیر دیوان ما باشد تا دست ظلم و عدوان که از جوانب بر آن گسترده شده‌ست کوتاه فرمائیم واطماع کاذبه از آن منقطع گردانیم و آن رعایا را در کنف امن و سلامت از نوایب حدثان مأوی دهیم و شکر عوارف و صنایع ایزد تعالی که امداد آن هر روز بروزگار ما پیوسته تر است بنیکو داشت آن رعایا و افاضت عدل بر ایشان بگزاریم، بهروقت عوایق ایام و موانع حوادث راه این مراد بسته همی‌داشتند، والأمور مرهونة باوقاتها، تا اکنون که فرمان اعلی خدایگانی اعظمی شاهنشاهی اعلاه‌الله نافذ گشت و آن ولایت و هرچه بدان منسوبست بدیوان ما حوالت شد و در تحت امر و نهی و حل و عقد نوّاب ما آمد آنرا بامیر اسفهسلار اجل کهتر برادر عضدالدین عمادالاسلام ادام‌الله تأییده که ما را برادری عزیز است و در دانستن رسوم ولایت داشتن و رعیت پروردن و قواعد نیکو گسترانیدن

و ترتیب مصالح دینی و دنیاوی کردن عدیم‌النظیر است سپردیم و بنیابت خویش درمهید این معانی او را فرمودیم و بتقدیم آنچه مصلحت کار دیوان و کافهٔ رعایا و حشم و متجنده از ترك و تازیك پیوندد در آن طرف بر رای صایب او باز گذاشتیم چه مکان او آنجا مکان ما است و حضور او حضور ما، و چون تقریر آنچه ازین معنی درضمیر و خاطر ست بقلم و کتابت ممکن نمی‌گشت و بسفارت معتمدی معتبر ازمقرّبان و ثقات خواص و کفاة دیوان حاجت بود اجل‌عالم اخص منتجب‌الدین مخلص‌الاسلام مؤیّدالدوله نجم المعالی سید الکتاب ادام‌الله تمکینه که منصب و مثابت او درخدمت دیوان و پیش تخت ما برخاص و عام پوشیده نیست و شرف دو شغل نازك انشاء و اشراف مملکت که برسم نایبان او فرمودیم ظاهرست پیش برادر عضدالدین ادام‌الله تأییده فرستادیم تا سخن منتجب‌الدین مخلص‌الاسلام بشنود و بر اعزاز مقدم او توفّر نماید ودر ترتیب کار ولایت از تعیین کار کنان و متصرّفان و تمهید اسباب آنچه بفراغ دل و آسایش و سبك باری رعایا باز گردد بواجب بفرماید چون بمثابت رای و صفای عقیدت برادر عضدالدین حرس‌الله تأییده واثقیم واز اخلاص او در متابعت و مطاوعت جانب ما و اشفاق و اشبال براحوال مسلمانان آگاه و صایتی زیادت نمی‌فرمائیم وعلی‌الأطلاق کافهٔ حشم و سپاهیان و متجنده و مقطعان و رعایا و مال گزاران ولایت را بجاذ او فرمودیم و زمان حلّ و عقد و نقض و ابرام بوی سپردیم تا در هر باب آنچه مصلحت باشد و موجب صلاح و ثبات دولت و مملکت و مستعقب آسایش و دعاء خیر رعیت گردد بجای آرد، در معنیّ اقطاعات مقطعان نظری شافی کند، هر کس که در خدمت است اقطاع او بر موجب مشروع قدیم مقرردارد و اگر کسی تغلبی و تبسطی کرده باشد ودرزیادت آنچه او را فرموده‌ایم بی‌اجازت برادرعضدالدین و بی فرمان ما تصرّفی کند باز ستاند و هرمحلول که بعد از سفر ماوراءالنهر افتاده استدیوان مارا است[کذا]بجملگی نگاه دارد و بی‌فرمان و توقیع ما هیچ کس را تمکین تصرف ندهد، فرمان چنانست که جملهٔ امرا و اسفهسلاران و مقطعان و معروفان و اجناد و سادات وقضاة وائمه ومشایخ رعایاء ولایت گرگان ادام‌الله تأییدهم

عزّهم متابعت رای و صواب دید جانب برادری عضدالدین ادام‌الله تأییده کنند و او را مطواع و منقاد باشند و حاجات و ملتمسات خویش بر رأی او عرضه کنند و حصول و انجاح از آن جانب جویند و حکم او را در آنچه از مصالح امضا کند حکم فرمان ما دانند و از اعتراض مصون و محروس شناسند و اصناف متجنده باظهار آثار طاعت و رعایا باقامت شرایط دعاء خیر مشغول باشند و بر مباشرت آن مواظبت نمایند ان شاءالله تعالی وحده .

۸- تقلید قضاء نوقان و دیههای طوس

تفویض اعمال شرعی بائمه و علما که اساس دین و اسلام بایشان راسی و راسخست از واجبات باشد و تقویت و تربیت ایشان در آنچه ملابست کنند و متقلد آن گردند از لوازم و مفترضات ، و مستحق تر کسی بتحمل اعباء و تکفل مصالح چنین معانی آن باشد که انتما در علم و عفت بخاندانی مشهور دارد و در فنون علم متبحر و متیقن باشد و بشعار سداد و تقوی متردّی و متحلی ، و خاص و عام که او را باختبار اختیار کرده باشند و با او مخاطبت داشته باتفاق و اطباق بروی ثنا و محمدت گویند و این مقدّمات حسب حال و حکایت خصال قاضی القضاة امام عالم رئیس اجل زاهد عمدةالدین ابو سعد محمد بن اسمعیل ادام‌الله تأییده است که در غزارت علم از افراد عصرست و در ورع و تقوی از معتبران و متقیان ، و تا کار قضا و حکومت قصبهٔ نوقان و مضافات آن از دیههای طوس باهتمام او مفوّض فرموده‌ایم و برین تفویض سالها گذشتست بهروقت که امتحانی فرموده ایم یا اتفاق کشف حالی افتادست همهٔ افعال و تصرفات او برمنهاج حق و منوال حقیقت بودست و آثار مصالح و فواید مسلمانان از اثناء و تضاعیف آن لایح و ظاهر و موجبات ادعیهٔ صالحه دولت قاهره را در ضمن آن تقلید و تفویض متزاید و متضاعف ، ازین جهت واجب گشت بتجدید ذکر آن تقلید این مثال فرمودن و قضاء آن مواضع که مفصل شد بتازگی بروی مقرر گردانیدن تا چنانکه از وفور علم و کمال عفت و حسن سیرت او معهودست و معلوم در اعتناق این مهمّ دینی که امانتی

بزرگ است و متقلد آن مسؤل خواهد بود از دقیق وجلیل وکثیر وقلیل آن که تقدیم کرده باشد وبر امضاء آن اقدام نموده یوم تجد کل نفس ما عملت من خیرٍ محضراً وما عملت من سوءٍ تودّ لوانّ بینها و بینه امداً بعیداً متیقظ و محتاط باشد ونصوص قرآن مجید واخبارسیدالمرسلین را صلوات‌الله علیه و سلم درفصل خصومات واستماع دعاوی وتعدیل شهود مقتدی سازد و آثار ائمهٔ سلف را رضوان‌الله علیهم تتبع کند تا از سهو و زلّت‌مصون و محروس باشد، نوّاب و معتمدان دیوان رفیع جلالی ملکی افراسیابی ادام الله رفعته وعزّهم بر احترام و توقیر و تبجیل عمدة الدین متوفّر باشند و در تعظیم مجلس قضا و تمشیت امور دینی وتنفیذ احکام شرعی بأقصی‌الامکان برسند و اگر بخلاف این مثال دیگری عرض کنند حکم آن برپوشیدگی نهند وهرچه تا این غایت برسم نایب عمدةالدین رکن‌الاسلام بوده است از قضا و تولیت اوقاف که از قدیم باسم اسلاف او بوده است ودر تولیت ایشان می‌رفته و ازیشان بوی تحویل شده وسوابق امثله مصداق آنست بر وی مقرّردارند و اجازت نیست که از دیوان اوقاف ممالك حرسها الله درآن مداخلتی کنند وبا نایب عمدةالدین ازین جهت بقلیل وکثیر خطابی رانند. جماعت اعیان ومعتبران ومشایخ و رعایاء آن مواضع اعزّهم‌الله برحکم فرمان می‌روند ودر خصومات و مهمات شرعی رجوع با جانب عمدةالدین می‌کنند و حرمت مجلس قضا هرچه موفورتر شناسند، ان شاءالله تعالی.

۹ ـ تفویض تدریس چند مدرسه در بلخ

اساس دولت و قاعدهٔ ملك برمراقبت جانب ایزد سبحانه و تعالی نهادن و اعلاء اعلام دین واحیاء معالم و مراسم شرع مقدّم مهمات گردانیدن و برتوقیر و تبجیل سادات وعلماء که ورثهٔ انبیا اند وخزنهٔ علوم شریعت و هُداة و مرشدان مسالك و مناهج سنت.توفّر نمودن و باشادت درجات و انالت طلبات و اعداد اسباب فراغ دل ایشان اهتمام فرمودن مثمر ثبات دولت و موجب دوام نظام شمل ملك باشد، و چون از شجرهٔ نبوّت و دوحهٔ رسالت شاخی یافته شود از فیض الهی بهرهٔ لطف مستوفی یافته

و بحلی و حلل ازهار و انوار علوم و آداب ولباب ألباب متحلی شده و بنفحات نسیم الطاف صنع ایزدی متعطر گشته که فوایح و روایح آن باصناف خلایق جهان می رسد و هرکس براندازهٔ فطنت و ادراك بصیرت وقریحت از آن نصیب می‌یابد و آنرا وسیلت و ذریعت فوز و نجات یوم لا ینفع مال ولابنون الا ّ من اتی الله بقلب سلیم می‌سازد وازظلام‌مهاوی‌ضلال‌دراضواء وانوارهدی وتقوی‌می آید وحرص‌براکتساب حطام‌دنیاوی که از جملهٔ مغارم است باجتهاد در احراز مغانم دینی از تعبد و طاعت ایزد تبارك و تعالی که سبب خلق وایجاد مخلوقات و موجودات آنست، کما قال‌الله عز من قائل : وما خلقت‌الجن ّوالا ٔنس ا ّلا یعبدون، بذل می‌کنند ، اعزاز و اجلال چنین دوحهٔ رسالت و ثمرهٔ شجرهٔ نبوت بر کافهٔ خلایق واجب و متعین باشد، و برما که عالم شرقاً و غرباً ، بر ّاً و بحراً بحول وقو ّت ایزدتعالی وتقد ّس درتحت اوامر ونواهی ماست حتم مقضی، واین‌مآثر ومقد ّمات ازصفات ذات‌امیرسیدظهیرالد ّین ادام‌الله تأییده است که با شرف انتماء و اعتزاء منصب نبو ّت و اعتلاء و ارتقاء برمراتب عز ّرسالت و انتظام در عقدآل یاسین که ولیس وراه مرقی ً لراقٍ ولا للسرف بعده من باق در استجماع انواع آداب و علوم و استیعاب اصناف مناقب و فضایل از مشاهیر اعیان گشتست و در عنفوان از مشایخ ائمه و علماء عصر گذشته و قصب سبق از همگنان ربوده ، و چنانکه در عهد خویش ازعلماء وسادات متقدم متأخر ّست‌برسادات علماء متأ ّخرفضیلت تقد ّم یافتست و اسلاف او که نقباء سادات و معتبران عهود خویش بوده‌اند از آباء و اجداد ما ملوك و سلاطین بر ّ و بحر روی زمین قد ّس‌الله ارواحهم همواره با کرام و انعام اختصاص داشته‌اند ودر مصالح دین و دولت محل اعتماد بوده ، و ظهیرالدین که از سلف صالح خلف صدق است وبخصال‌حمیده متز ّین ودر فنون علم متبحر ودرغزارت علم بمنزلتی که علماء وافاضل عالم از انوارعلوم وفضایل اومقتبس‌اند وازبحار آداب او مغترف بهر وقت که پیش تخت‌رسیدست واستسعادشرف ملاحظت‌یافته از الفاظ ومعانی مواعظ و زواجر آن بسمع می رسانیدست که بدان منزلت و رتبت خویش در خاطر و همت ما زیادت می‌گردانیدست و در توقیر و تبجیل او می افزوده‌ایم وآنچه برسم اسلاف او

بودست از نقابت سادات مازندران و تولیت اوقاف مساجد و مشاهد و مدارس و عقد مجالس وعظ ومنابری که ایشان داشته‌اند و ترتیب مصالح آن خیرات باهتمام او مفوّض گردانیده و آنچه او را موروث بوده است برقاعدهٔ گذشته مسلم داشته اما چون اختیار او آن بود که بجانب بلخ رود و بدان خطه مقام سازد و بافادت و استفادت و تدریس وتذکیر که در آن فوایددین ودولتست مشغول باشد مثال دادیم وملتمس ومطلوب او مبذول فرمودیم ومدرسهٔ تکشی‌ومدرسهٔ کوزه ومسجد سرسنگ و غیرآن که مثال متقدم بدان ناطقست واین مثال تأکیدآنرا نافذ باهتمام اومنوط گردانیده تا بتدریس وافادت و وعظ خلق‌مشغول باشد واقامت شرایط آن مهمات دینی چنانکه ازکمال علم و دیانت و حس سیرت و عقیدت او معلوم و محقق است بجای می‌آورد و خطهٔ بلخ بحضور او متجمل ومتبرّج می باشد و از دیگر دیار و بقاع ممالك بشرف این منقبت تفرّد یابند، وظهیرالدّین‌درکنف رعایت وحریم اهتمام جانب امیر اسفهسلای برادری اعزّی عمادالدینی امیرخراسانی وفرزندی علاءالدینی بحرمت تمام و فراغ دل روزگار می‌گذارد وعلما و فقها وکافهٔ مسلمانان را از فواید علمی نصیب می‌دهد و دولت را دعاء خیرحاصل‌می‌آرد، ودرین وقت که ظهیرالدّین‌بحضرت‌سرخس‌پیش‌تخت ما برسید و برحسب شرف منصب و فضیلت کمال علم که بدان از اقران خویش سادات و علماء جهان متمیز است مزید تقریب واکرام و تبجیل و احترام یافت‌ودر رتبتی ومنزلتی که لایق حال و مناسب حسب و نسب او بود متمکن گشت ودعاء دولت گفت، درموعظت وتنبیه و تحریض برابتغاء مرضات ایزد سبحانه و تعالی و اقتناء خیرات که مستعقب دولت سرمدی و سعادت ابدی‌باشد، یوم لاتملك نفس لنفس شیئاً و الأمر یومئذ لله، سخن‌راند واز مجلس ما بشرف اصغا مخصوص‌گشت و بزیادت حرمت وحسن نظر محظوظ و مجدود شد، و چون مطالع و مقاطع فصول وکلمات او متضمن ذکر شکر و مشتمل برنشر فضایل و خصال مرضی و آثار جمیل جانب برادری اعزّی عمادالدینی و فرزندی اعزّی علاءالدوله والدینی حماهماالله بود وبکرّات ومرّات تقریر می‌کرد ازهردوجانب حرسهما الله که‌درآن ولایت افاضت‌عدل و بسط و انصاف وتخفیف و ترفیه‌خلق وتحصیل

ادعیهٔ صالحهٔ دولت را منتظم داشتن شمل مصالح ملك و دولت واظهار آثار اخلاص در عبودیت و بسط نصفت برچه جملتست و چه امارات پسندیده درین ابواب ظاهر می دارند و چگونه دقایق نیك بندگی و نیکو خدمتی و صفاء طویّت بجای آورده‌اند واز تقدیم حسنات وبذل صدقات و استمداد ادعیهٔ صالحه از صلحا و عباد در ایام حرکت رایات منصور بمبارکی برصوب عـراق و قفول و وصول آن بطالع سعد و فیروزی بدارالملك خراسان برچه ترتیب می‌کرده ، و هرچند رأی ما را این معنی از عقیدت صافی وخلوص در بندگی و محاسن شیم و عادات برادری اعزّی و فرزندی اعزّی که بتجارب دانسته ایم روشن و مبین است وآنرا بتعریف و تقریر هرگـز احتیاج نبوده است و نیست اما چون بتازگی بتفصیل آن خصال ستوده ومساعی پسندیده و شواهد صدق برعبودیت وکمال اخلاص در نگاه داشت دقایق خدمت وگزاردن شکر نعمت ازالفاظ مهذّب ظهیرالدین علی‌رؤس‌الأشهاد استماع کرده آمد ما را اهتزاز و اعتداد تمام‌حاصل‌گشت وامدادمحامدو آفرین‌فراوان آن جانب رامتواصل‌شد این مثال درحق ظهیرالدین ادام‌الله تأییده برسبیل تجدید فرمودیم تا ازجانب برادری اعزّی وفرزندی اعزّی حماهماالله حسن‌رأی‌ما در باب او که بهروقت متضاعف می‌گردد و لطف عاطفت و رأفت که‌در بارهٔ اومتزاید می‌شود تصوّر کنند و از مزید اقبال که درین نوبت بروی فرمودیم وشرف زیادت قربت و اختصاص بغایت که ارزانی داشتیم خبر یابند و او را ازمجلس ما ودیعت دانند و بوقت قدوم در احترام و اعزاز توقیر او بیفزایند و هرچه باسم و رسم او فرموده شده است ومثال صادرگشته و این مثال مجدّد ومؤکدآنست که تدریس در مدرسهٔ تکشی و مدرسهٔ کوزه و مسجد سرسنگ وآنچه باین‌مواضع منسوبست از اوقاف و غیر آن ظهیرالدین را مسلم دارند و نگذارندکه هیچ کس کائناً من‌کان با او درکار آن بقاع و اوقاف طریق مزاحمت ومنازعت سپرد و همچنین عقد مجلس وعظ درمسجد سیم گران و مسجد زرگران ومدرسهٔ اتابکی و رباط ریسمان فروشان وتیمارداشت خزانهٔ کتب دررین‌رباط بوی بازگذارند واو را مستخلص گردانند و در مسجد جامع شهر موضعی که مناظره را معهودست و پسندیدهٔ ظهیرالدین امام—

الشرق باشد بوی دهند و کافهٔ علما وفقها از جهت اجلال و توقیر ظهیرالدین درمواسم مناظره آنجا حاضر شوند وشرط مساعدت اقامت کنند و فقها و متصلان ظهیرالدین را محترم و مکرّم دارند وعلی‌الخصوص رباط ریسمان فروشان و ترتیب مصالح آن چنان کـه از جانب محروسی صاحبی اجلی سیدی عالمی عادلی‌ناصرالدّینی دام محروساً نبشته آمد وباهتمام ظهیرالدین مفوّض گردانیده بر وی مقرّر گردانند و رخصت ندهند که از هیچ جانب در آن بی رضاء ظهیرالدین امام‌الشرق شروعی باشد تا خزانهٔ کتب را بحضور ائمه و معتبران دیوان برادری اعزّی ادام‌الله تمکینهم عرض دهند و تفصیل مهذّب منقح کنند و بخازنی امین سدید شایسته سپارند تا تیمار آن می‌دارد و اثرجمیل می نماید از جانب فرزندی اعزّی حرسه‌الله در تنفیذ حکم فرمان متابعت تمام کنند ودر احترام و اکرام ظهیرالدین تاج‌الاسلام بأقصی‌الامکان برسند و همهٔ اسباب دل فارغی او بسازند و قاعدهٔ حرمت و تمکین او ممهد گردانند و دواعی خلل از کار او زایل کنند و جملگی دقایق عزیز داشت درحق او بجای آرند و شکری را که از آن جانب می‌گویندمستدام می دارندو آنرا درمجلس‌ما موقعی‌لطیف شناسند ودرامتثال مثال‌بهمه غایتی برسند و[در] احراز مراضی ظهیرالدین و ادامت موادّ شکر او بمجلس‌ما تقرّب جویند و هـرچه از لوازم کار اوست بوی باز گذارند ورضاء او بهمهٔ معانی حاصل دارند. نوّاب فرزند اعزّ کریمه متعنا الله بطول بقائها حکم فرمان را بانقیاد تلقی‌کنند و فراغ دل ظهیرالدین جویند واز استزادت او محترز باشند ، کافهٔ اعیان ومشاهیرشهر ادام‌الله عزّهم مقدم ظهیرالدین امام‌الشرق را ادام‌الله تأییده عزیزدارند وآیّام مقام او مغتنم شمرند و اعادت او بدان خطه از عواید عواطف و لطایف عوارف مجلس ما شناسند و اگر برخلاف این مثال عرض کنندحکم آن بر پوشیدگی نهند و برکارنگیرند بی استطلاع رأی ما ان شاءالله تعالی .

۱۰ - تقلید خطابت سرخس

اجلال و اعزاز ائمه وعلما که خزنهٔ علوم دین وحفظهٔ قواعد شرع‌اند از دواعی ثبات دولت و موجبات نظام شمل مملکت باشد و بدین وسیلت و ذریعت مرضات ایزد

سبحانه و تعالی که سبب حصول سعادت ابدی است حاصل آید وچون همواره همت ما برتمهید اساس امور دینی و تبجیل و توقیر اکابر و ائمهٔ دین مقصورست و نظام ومناظم کارهای ملك دنیا از نتایج ترتیب اعمال دینی دانیم هر روز آثار الطاف ایزدی برصفحات دولت ما ظاهرتر و لایح ترست و امداد فضل او تبارك و تعالی متوالی تر و متواصلتر وهوالمشکور علی مواهبه البادیة الظاهرة و صنایعه‌المتوالیة المتظاهرة، و پوشیده نیست که امام اشرف زاهد پدر ضیاءالدین شیخ‌الاسلام ابومحمد الفضل بن ابراهیم الزیادی ادام‌الله تأییده بقیهٔ اکابر ائمهٔ جهانست و دولت را ببقاء دعاء او استناد و اعتضاد و اهل سنت‌را بروزگار متبرك او اعتداد و استعداد برقضیت این حال خواهیم که مهارت دینی سرخس که مقام وموطن اوست بنظر اهتمام او متحلی باشد ومصالح دنیاوی بیمن استشارت او منتظم درین باب پیش ازین امثلهٔ فرمودیم و بتقدیم آنچه مناسب این معانی باشد اشارت کرده و فرمان داده، درین وقت رأی ما چنان دید که خطابت در آن بقعهٔ مبارك و تدریس و تذکیر برمنابر مسجد جامع سرخس باسم و رسم ضیاءالدین فرمودیم تا ترتیب آن کار چنانکه باید می کند و دولت قاهره را ثبتهاالله ادعیهٔ صالحه می‌گوید ودر ارشاد و هدایت مسلمانان و تنبیه و اصلاح ایشان بمواعظ و زواجر وحض و تحریض هر آنچه مورث و معقب فوز و نجات باشد توفیق می یابد و بعضی ایام جمعات فرزند خویش را که حال او در غزارت علم و کمال تقوی معلومست مستخلف و مستناب گرداند و نیابت بر وی تقریر کند موصّی بقیام شرایط آن در اوقات چنانکه ازو دیدست وبر آن ترتیب یافته بایدکه خاص و عام درمتابعت و مطاوعت‌ضیاءالدّین شیخ‌الاسلام متفق و موافق باشند و ایام حضور و مقام او را از جسایم غنایم دینی و دنیاوی شمرند ودر دعاء دولت بیفزایند ان شاءالله تعالی.

۱۱ - تقلید ایالت ولایت

رایت دولت ما که بتأیید و نصرت ایزد سبحانه و تعالی همیشه مؤید و منصور است و امارات وبراهین مزید فیض‌الطاف صنع او جلت‌قدرته وعلت کلمته که بهروقت براطراف وحواشی روزگار همایون ما ظاهرتر می گردد و امداد آلاء و نعماء در اعزاز

و اذلال اولیاء و اعداء ما متظاهر تر می‌شود از آن دانسته می‌آیدکه همواره همت بر ابتغاء مرضات او عزّ وعلا مقصور داریم و اعتصام در حال هر حرکت ومقام و طلب هرمقصود و مرام بحول و قوّت او کنیم ودر استنجاح آمال و امانی دوجهانی مدد از فضل عمیم و صنع لطیف اوخواهیم و معطی و منعم ومکافی ومجازی برحسنات وسیئات او را دانیم و استبقاء دولت و استدامت آن از نتایج و ثمرات مواظبت برشکر وحمد او تبارك و تعالی شناسیم ، و شکر نعمت ایزدی را طرایقست و ابواب ، نیکو ترین آن رعایت حقوقست که اساس دولت بدان ممهد ماند و عرصهٔ ملك از آن اتساع گیرد و اسباب پادشاهی ورایات جهانداری بدان ساخته و افراخته باشد . وپوشیده نیست که امیر اسفهسلار اجل فرزنداعزّ ابوبکر بن عمادالدین را ادام‌الله‌تأیید هما در دولت‌قاهره‌چه وسایل و سوابق ذمم وحقوقست که اهمال رعایت آن جایز داشته نیاید واز این جهت همواره او را بنظر اطف عاطفت و رأفت مخصوص داشته‌ایم ورتبت ومنزلت از مراتب و منازل اقران او کـه اولیاء دولتند برگذشته و شرف ادراج در عداد اعزّهٔ اولاد کرامت کرده و پیوسته جناح عواطف ما براحوال او حاضراً وغائباً مبسوط بوده است و مقصود او ازعوارف ما بنجاح موصول، و اگر پیش ازین بسبب اشفاق شامل‌که در حق او باشد و عنایت‌کامل‌که در باب او داریم عتابی فرمودیم واز جهت ظلامات رعایا خطابی می‌رفت غرض از آن اقامت مراسم عدل بودکه جهاندار از آفریدگار بدان مأمورست حیث قال عزّ من قائل : ان‌الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی‌القربی ، و دیگر جای می‌گوید : و اذا حکمتم بین‌الناس أن تحکموا بالعدل ، و نیز می‌خواستیم که او را ازین تبعات تمحیصی حاصل آید و ذکر جمیل منتشر گردد اکنون این حفاوت و شفقت که برفرزند اعزّ علاءالدوله والدّین بود از سر تازه گشت و معوّل و اعتماد برخصال حمید و شیم مرضی و کمال فطنت وحسن طریقت او در التزام مناهج عبودیت مضاعف شد ومحلّ ودرجهٔ اواز آنچه معهود بود ترقی گرفت و علی مرورالأیام نصیب او از انعام درتزاید خواهد بود ومکان ومقام او پیش تخت در ارتقاء و اعتلاء وهرچه پیش ازین باسم او فرموده‌ایم و بوی تعلق داشتست از اقطاع و ایجاب برموجب مشروع

دیوان حماه‌الله آن اسباب و املاك بروفق حجت و قباله برقرار متقدّم او را مسلم وبر وی مقرّرست وهمهٔ تعرّضها از آن زایل و منقطع و این مثال صادرگشت تا از همهٔ جوانب ترك و تازیك و دور و نزدیك حسن رأی ما بتازگی درحق فرزنـد اعزّ تصور کنند وبر کیفیت معتقدی که بغایت صفا درحق او هست در دست وکلا ومعتمدان او مقرّر دارند وعلایق منازعت ومزاحمت از آن بریده گردانند وحرمت ایشان زیادت از گذشته دارند و دانند واز حکم فرمان نگذرند و از استزادت نوّاب آن دیوان بپرهیزند وشکر ایشان مغتنم شمرند وبمراجعت حاجت نیارند ان شاءالله تعالی.

۱۲ـ تفویض ریاست سرخس

دوام دولت و نظام شمل مملکت از ثمرات و نتایج عدلست وجهاندار و فرمان دهنده را مرضات ایزد تبارك و تعالی که سبب فوز و نجاتست بوسیله و ذریعهٔ افاضت عدل حاصل آید و هرچند همواره تا نوبت جهانداری و پادشاهی عالم شرقاً و غرباً، برّاً وبحراً بفضل عمیم آفریدگار عزوعلابما رسیدست همت برعدل واحسان باکافهٔ خلایق مقصور داشته‌ایم و جملگی جهانیانرا که ودایع آفرینند‌ه اند علی‌العموم و الشمول در ظل عاطفت و رأفت آورده علی‌الخصوص رعایاء سرخس را رعاهم‌الله بمزید عنایت و رعایت اختصاص فرموده‌ایم و ایشانرا با آنکه از ایزد سبحانه تعالی و دیعتند همچون دیگر رعایا از خداوند خاتون سعید قدس‌الله روحها ودیعت و یادگار شناخته و بدعاء ایشان تقرّب نموده و سایهٔ عدل شامل وعنایت کامل بر احوال ایشان مبسوط وممدود گردانیده‌واز این جهت خواهیم که رئیس و مقدم متبوع ایشان آن کس که باشد انتساب بخاندان قدیم دارد ودرممارست وملابست کارهای خطیر مهذّب ومجرّب گشته باشد و حُلو و مرّ ایام چشیده و رخاء وشدّت و راحت و مشقت روزگار دیده وکشیده وعهد شباب‌درمختلفات احوال گذرانیده وبحدّ کهولت رسانیده. واین مقدّمات‌بعضی از صفات ذات نجم‌الدین رئیس‌الشرق ادام‌الله تمکینه است که ریعان عمر در خدمت دولت‌ماانفاق کردست ومباشروملابس جلایل امور و معظمات اشغال بوده و در هریك از آن امارات حمید نموده و آثار مساعی جمیل ظاهر گردانیده برحسب این سوابق

وقضیت این مقدّمات رأی چنان دیدیم بعد از استخارت ریاست سرخس و مضافات آن او را فرمودیم واو را متقلد ومتکفل آن شغل جسیم که همواره برسم اعیان ومشاهیر دولت بودست گردانیدیم ومی فرمائیم تا نجم‌الدین بفراغ دل و انشراح صدر و اتساع امل معانق و ملابس آن ریاست گردد و بشرایط آن چنانکه از شهامت وحصافت او معهود و منتظرست قیام می‌نماید و براحترام وتوقیر و اکرام ائمه وعلما ومشایخ واعیان آن خطه‌متوّفر باشد وحقوق وذمم همگنان برمقادیر درجات و مراتب طبقات مرعی و مقضی دارد و تقدیم هرچه بتخفیف کافهٔ رعایا پیوندد و متضمن دل فارغی و آسایش ایشان نماید از لوازم داند ودر ازاحت رنج اقویا از ضعفا و ازالت تحکم اغنیا برفقرا مبالغت کند و نگذارد که ازجهت مجتازان و گزیدگان حشم ومتجنده و ارباب حوالات دیوانی بعوارض وعلف با آن رعایا خطاب رود وچنان سازد که ایشان از تمهید رسوم محدثه وتعرّض محالات‌مصون ومحروس باشند ودر کنف امن وعدل روزگار می گذرانند و دولت را دعاء خیر می‌گویند بتوفیق‌الله و حسن تیسیره ، فرمان چنانست که اعیان و معتبران و منظوران سرخس‌از ائمه و قضاة و سادات ومشایخ ادام الله عزّهم مقدم نجم‌الدّین را باعزاز و اجلال مقابل کنند و برتبجیل و توقیر او توّفر نمایند و رئیس ومقدّم او را دانند ودرمصالح و مهمات رجوع با سرای ریاست کنند و از صواب دید نجم‌الدّین‌نگذرند و حرمت نایب او موفور دارند ومرجع خویش درکارهای دیوانی باو کنند، وامیر رئیس اجل بهاءالدین افتخار خراسان درمساعدت وموافقت نجم‌الدین که صاحب دیوان عماست بأقصی الامکان برسد و در تمشیت اعمال دیوانی بر سنن مصلحت‌هردومساعد ومعاضد باشند وبرجادّهٔ صواب وصلاح متمشی می‌گردد و فراغ خاطر و آسایش رعایا از ضمن آن پدید می‌آید ، ومی‌فرمائیم تا نایب دیوان شحنگی دام تأییده کارها باستصواب نایب نجم الدین گذارد و باتّفاق مصالح رعایا نگاه می دارند و دولت را ادعیهٔ صالحه حاصل می‌آرند و از همهٔ جوانب ترك وتازیك فرمان را بانقیاد تلقی کنند و قاعدهٔ حرمت دارالریاسه که همیشه از رؤسا بمزید حرمت و مکنت از دیگر رؤساء بلاد ممالك ممتاز بوده‌اند ممهد گردانند و شرایط این شغل

ریاست بجملگی بنیابت نجم‌الدین باز گذارند ومرسوم و رسوم آن برقرار معهود مسلم ومهنا دارند ان شاءالله تعالی .

۱۳ - نیابت ایالت شهر ری

چون اساس دولت و بنیاد مملکت بر افاضت عدلست و استدامت و استزادت نعمت ایزد تعالی باقامت شرایط شکر توان کردن و ثبات دولت و مزید نعمت ایزدی بدین دو واسطه حاصل می‌گردد این هر دو معنی را مقدّمه و عمدهٔ جهانداری ساختن و بدین وسیلت و ذریعت تنجح حصول آمال و مطالب جستن از ثمرات فطنت و امارات سعادت باشد و توفیقی که آفریدگار عزّ و علا درین باب کرامت کند و هدایتی که بفضل عمیم وصنع لطیف خویش میسر گرداند هم نعمتی دیگر باشد مضاف با سوابق نعم وسوالف عوارف او تبارك و تعالی که امداد آنرا انقطاع و انصرام نیست وفیض آن کافهٔ خلایق را شاملست وهرچه در کونین موجودست از صنع لطیف او برحسب استعداد مخصوص بهرهٔ جودست ، و هو عز شأنه و بهر سلطانه علی العلات مشکور و لجمیع الحاجات فی الحالات مسؤل و مأمول ، و بحکم آنکه مقدّمات برای ما روشن گشتست واز کشف غطاء حاصل آمده همواره این طریقت را ملتزم باشیم و خواهیم که برهرچه اوامر و نواهی ما را بر آن مضائی و نفاذی بود و هر کجا که در ریاست وحکم فرمان ما اند آثار عدل وانصاف ظاهر می‌گردد و رعایا در مهاد امن و کنف سلامت آسایش می یابند و ایالت ما زیردستان را وقایت شود از صدمات بغی و عدوان و سطوت ظلم و طغیان چه محقق و مصور گشتست که مصانع و مصارف ومصارع و درجات و درکات عدل و ظلم و احسان و اساءت در باب مجازات ازحضرت الهی چگونه خواهد بود وجزاء وسزای هر کس از شریف و وضیع ومأمور و امیر وصغیر و کبیر برچه جملت خواهند فرمود ومساق" این مقدمه بدانست که اگر چه سالهاست تا ولایت ری بنام ماست و بوصایت و فرمان خداوند عالم سلطان سعید محمد قدس الله روحه بمیراث بما رسیده است وخدایگان جهان سلطان اعظم پادشاه بنی‌آدم سنجر خلدالله ملکه تشریف تقریر آن فرموده و انعام و تفویض ارزانی داشته

درین وقت خداوند عالم سلطان معظم شهنشاه اعظم غیاث‌الدنیا والدین مسعود اعزالله انصاره و ضاعف اقتداره بتجدید تفویض او این ولایت فرمود و انعام تنفیذ حکم ما بر آن کرامت کرد بحکم ما را معلوم شدست که رعایاء این شهر و ولایت در ایام متقدّم بمقاسات انواع مشاق وصنوف مؤن وضروب شداید وفوادح مطالبات منکوب و مبتلی بوده‌اند و از مذاق حلاوت عدل و شفقت فطام کلی داشته تدارك حال ایشان بعواطف و احسان جسیم مفترض دانستیم بازالت دست ظلم و ازاحت و تنحیت رسوم و سمات محدثات که بریشان ضربت لازب کرده بودند واجب و متعین می شناختیم استخارت کردیم واز حق تعالی توفیق خواستیم و نیابت ایالت شهر ری و ولایت بامیر اسفهسلار اجل کبیر عالم مؤیّد مظفر عادل برادر ضیاءالدوله والدین نصرةالاسلام و المسلمین ابوالفتح یوسف بن خوارزمشاه ادام‌الله تأییده که شرف نسب وحسب و حقوق او در دولت قاهره موروث و مکتسب پوشیده نیست و مساعی و مقامات او در مصالح ملك حرسها‌الله مذکور ومشهور است تفویض فرمودیم واو را وصایت کردیم تا چنانکه از اصابت رأی وکمال حصافت وحسن سیرت و دهاء و ذکاء او معهود و مألوفست واز تدّین وتدّبر و تیقظ و وقوف او بردقایق کارهای بزرگ که از نظر فکرت و اوهام دیگران محجوب و مختفی باشد و پیش رأی صائب او متجلی و روشن معتاد ومتعارف گشته شده است ترتیب ضبط شهر و ولایت بواجبی پیش گیرد و تعرّض ظالمان از مظلومان و تطاول اقویا از ضعفا بکلی زایل ومنقطع گرداند وبراحترام اعیان ومشاهیر آن سادات و قضاة و ائمه وصلحا و اتقیا و مشایخ متوّفر باشد و در مصالح شهر و ولایت و معظمات خطوب و قرارات نوّاب را بگوید تا با ایشان مشورت کنند وترتیب آن بصواب دید و مطابقت و موافقت ایشان کنند و در قمع و قهر مفسدان و متعدیان و لصوص و قطاع الطریق بهمهٔ غایتها برسد و اقامت حدود که متضمن صلاح مسلمانان باشد بعد از تأمّل واستشارت قضاة و ائمه و معتبران از لوازم شرعی و دواعی نظام شمل مصالح دین و دنیا داند ، فقال الله تعالی : انّما جزاء الذین یحاربون‌الله و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً أن یقتلوا اویصلبوا اوتقطع ایدیهم

وارجلهم من خلاف او ینفوا من‌الأرض ، و ایمن داشتن راهها و تحصیل فراغ دل‌تجار و مجهزان ومجتازان و غربا از لوازم شناسد وهرچه ممکن گردد از مبالغت ومحافظت درین باب تقدیم کنند و عسس گماشتن در شهر بهرموضع که مظنهٔ عیث و فساد باشد ومردان شهم متیقظ مرتّب گردانیدن از واجبات‌شمرد چنانکه ازوقت آنکه مسلمانان در مساجد از جماعت نماز فارغ شوند تا بوقت انفجار صبح بازارها و محلتها محفوظ و مضبوط باشد و عوادی فساد و لصوص منقطع ومنحسم، درشهر منادی فرستد تا در کار اسعار که خاص و عام و غریب و شهری را بدان احتیاج باشد احتیاط تمام کنند و بأغراض خویش غلاء اسعار مأکولات نجویند و تعدیل مکاییل وموازین از مفترضات دانند فقال‌الله تعالی : و زنوا بالقسطاس‌المستقیم ، ودر جملگی احوال مراقبت جانب ایزدی را شعار و دثار سازند ، و متیقن باشد که برهرچه کند از خیر وشر مثاب و معاقب خواهد بود وبجواب وسؤال از نقیر وقطمیر مخاطب ومسؤل، وتقویت کارهای دینی و تمشیت قضایا و احکام شرعی عین فرض داند تا اموال مسلمانان و حقوق ارامل و ایتام ضایع و مستهلك نگردد و از اغنیا برفقرا واز متجنده بر رعایا حیف نرود و ادعیهٔ صالحه دولت را حاصل و متواصل باشد ، سبیل اعیان و معتبران شهر و نواحی از امرا و سادات و قضاة و ائمه و اصناف و متجنده و رؤسا و مشایخ رعایا کثرهم‌الله آنست که درهرچه تعلق بشحنگی دارد رجوع با دیوان و در سرای نواب امیر اسفهسلاری ضیاء الدوله و الدینی ادام‌الله تأییده کنند و نایب ما را در ایالت و ولایت ری ضیاءالدوله و الدین را دانند و برتبجیل و تمکین نوّاب او متوّفر باشند و در مصالح از صواب دید ایشان عدول ننمایند و سپاهیان ولابت و معروفان متجنده در هرمهمی که حادث شود متابع و منقاد برادر ضیاءالدوله والدین باشند واز آنچه او مصلحت بیند در مهمات ملك و دولت ومتمرّدان و متعدیان ترتیب کند بنگردند و رضاء او مقرون رضاء ما باشد و حاجات و ملتمسات خویش بواسطهٔ اوبمجلس ودیوان ما برمی‌دارند وکافهٔ رعایاء شهر و ولایت رعاهم الله گماشتگان او را ممکن و محترم دارند و مرسومات شحنگی برقرار متقدّم از وجوه معتاد مهنا می‌رسانند و دولت را

دعای خیر می‌گویند ان شاءالله تعالی .

١٤ - تفویض قضاء گلپایگان

قضا وحکومت بزرگتر شغلی است از اشغال دینی و نازکتر عملی است از اعمال شرعی و ترتیب آن کردن و تیمار داشت آن بمستحقی از ائمهٔ دین و علماء شریعت تفویض فرمودن از فرایض باشد و قاضی امام اجل مجدالدّین محمد ادام الله تأییده استحقاق این تفویض دارد که در ورع و علم از اقران خویش ممیزست و همتا ندارد و بخصال حمیده متحلی و موصوف ، بحکم این حال قضا و حکومت گلپایگان بوی تفویض گردانیده شد و بعد از استخارت این مهمّ دینی باهتمام او کرده آمد تا چنانکه از وفور علم و کمال و سداد طریقت او معهودست و مألوف آن کار را بواجبی اعتناق کند و جانب ایزد عزّ اسمه در همهٔ احوال مراقبت نماید واز آن روز بزرگ که داور آفریدگار باشد اندیشه کند و در هر داوری که خصمان پیش او رانند متیقظ و متأمل باشد وقطع وفصل آن بنصّ قرآن مجید کلام ربّ العزّة و اخبار سیدالمرسلین صلوات‌الله علیهم‌الله اجمعین و آثار و کتب خلفاء دین وطریقت امام‌المسلین ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت رضوان‌الله‌علیه [کند] تادرهر کار شرعی که گذارداز تبعات طعن این جهانی مصون ومحروس باشد وخصمانی‌راکه بمجلس حکم حاضر آیند درلفظ و لحظ متساوی‌دارد و ازالتفاتی که موهم عنایتی زیادت تواند بود محترز باشد و بشرایط این امانت بزرگ که در گردن او کرده شد ودرعرصات روز بزرگ از آن مسؤل خواهد بود وبدانچه کرده‌باشد از نیك وبد مثاب ومعاقب بواجبی قیام نماید تا مارا وخویشتن را درهردو سرای ثنای جمیل و ثواب جزیل حاصل گرداند والله سبحانه و تعالی‌العصمة و التوفیق .

رئیس ومشایخ ورعایا باید که قاضی و حاکم خویش مجد الدّین را دانند ودر مهمات شرعیات رجوع با او کنند ودر هرداوری که افتد بمجلس او روند و از اشارت و صواب دید او نگذرند و برتوقیر و تمکین واحترام و اکرام او متوفّر باشند ورضاء اوجویند، نایب شحنه باید که در تمهید قاعدهٔ حرمت او مبالغت نماید و آنچه بزیادت

رونق و طراوت مصالح دینی و مهمات شرعی و تنفیذ قضایاء مجلس حکم باز گردد جدّی تمام کند و در تحصیل فـراغ دل مجد الدّین کوشد و شکر و شکایت او را اثری هرچه تمامتر شناسد و بمعاودت نوشتن درین باب وفرمودن حاجت نیارد ان شاءالله تعالی.

۱۵ - تقلید نیابت دیوان استیفا بمرو

چون خطهٔ مرو مستقرّ سریر ملك و مرکز رایت دولت و مهبط وفود تأیید و نصرت است برخاندان سلجوقی التفات خاطر بمنتظم داشتن مصالح آن طرف زیادت از آن باشد که بدیگر اطراف ممالك و همواره رعایا و زیر دستان آن خطه علی قرب المسافة و بعدها در نظر همت وظل رأفت ما باشند وهرمهمی که آنجا باشد بکسانی تفویض فرمائیم که از ثقات و کفاة دیوان که بر اقـران و اکفا فضیلت تقدّم دارند و منقبت سبق و در ملابست جلایل امور امارات ستوده نموده باشد ودر تضاعیف تصاریف روزگار مجرّب و مهذّب شده و بر دقایق امور معاملات وقوف تمام یافته وبرمحكّ اختیار پسندیده عیار آمده ، واجلّ عالم زین‌الدین ابوالعلاء صاعدبن‌الحسین‌المستوفی از سالها باز بفرمان ما متقلد استیفاء آن ولایت بوده است آن شغل بعد از استخاره و اختیار باهتمام او منوط کردیم و اعتماد درآن‌کار برشهامت و غنا و کفایت و حسن سیرت و کاردانی وکوتاه دستی او مقصور گردانیده که در هر یك از این خصال حمیده وآثار مرضی که اومستجمع آنست باتّفاق اقران انگشت نمای جهانست وبردولت آن سوابق حقوق تمهیدکردست که نطاق رعایت از آن قاصر می‌آید ، وهر انعام و اکرام که درباب او فرموده می‌شود ازکنه آنچه او مستحقّ آنست متقاصر می‌نماید وآثار معجزات منظوم و منثور اوکه در ذکر مفاخر دولت منتشرکردست و دفاتر بـدان متحلی‌گردانیده مخلد ومؤبّدخواهدماند وآن حقی باشدکه زخارف دنیاوی درمقابل آن نیاید وسیلتی‌که هرگز مواد ذمم آن منقطع نگردد، وپیوسته آن شغل استیفا در تیمار داشت نوّاب او بودست و زین‌الدین ادام‌الله تأییده ملتزم خدمت و معتنق شغلی نازکترین از اشغال و اعمال بحضرت، و بحکم آنکه هر وقت بسمع ما می‌رسید

که کارهای معاملتی مرو نه بر آن قاعده می رود که فرمودیم وحسابهای اسباب خاص در غیبت زین الدّین دام تمکینه نه چنان می پردازند که پسندیدهٔ دیوان باشد و متضمن دل فارغی رعایا و زیر دستان و این معنی از تقریر زین الدّین محقق و روشن گشت فرمودیم تا زین الدّین ادام الله تمکینه بذات خویش بسر آن کار رود و بضبط آن مشغول گردد هرچند که درگاه و دیوان از حلیت حضور او عاطل می ماند وشغل نازك بسبب غیبت او معطل ومهمل می باشد آن مصلحت بر دیگر مصالح بر گزیدیم و استیفاء جملگی خطهٔ مرو از شهر و رستا و نواحی و ضرائب قصبه از ملکی و غیر آن بتازگی باهتمام او مفوّض گردانیدیم بنیابت دیوان استیفاء حضرت حماه الله از استقبال معاملات و ارتفاعات سنهٔ ثلث واربعین، و اجازت دادیم تا بفراغ دل و فسحت امل بسر آن کار رود وترتیب ضبط محاسبات اسباب خاص قدیم و حدیث پیش گیرد بدین تفصیل، وبهرموضعی نایبی سدید شهم متهدی فرستد تا معاملات و ارتفاعات را بقلم مضبوط گرداند و در آن طریق راستی و امانت سپرد و هیچ چیز از قلم فرو نگذارد و محاسبات روشن گرداند تا بوقت خویش مهذّب ومنقح بدیوان می فرستد و کیفیت آن تقریر می کند، ومی فرمائیم تا زین الدّین ادام الله تأییده حساب بقایاء خراج و ابواب المال که در وجه ارزاق سادات کثرهم الله است و همچنین وجوه معایش و ادرارات دیگر مستحقان روشن گرداند و نصیب هر مستحق بقلم مفروز می کند تا می رسانند ومعتمدی را بر گمارد تا بمعرفت او ٥٠
بمصبّ وجوب می رسد و اگر چیزی از وجوه خراج و ابواب المال بجای دیگر خرج کرده باشند تلافی آن بکنند وبقرار اوّل باز آرد ودروجه ارزاق مستحقاق نهد همچنان که بوده است، و مالی را که بتازگی ببایست داد و معروفان متقبل آن گشته اند حال بداند ودخل و خرج در قلم گیرد وحسابهای گذشته باحتیاط باز بیند و اگر چیزی از قلم فرو شده باشد ویا خیانتی رفته تدارك آن واجب ومتعین شناسد، فرمان چنانست که همهٔ نوّاب بر احترام و اعزاز و اکـرام زین الدین ادام الله تمکینه متوّفرباشند و مستوفی معاملات این جمله که مفصل شد او را دانند واسباب تمکین نوّاب او ساخته دارند و جماعت نایبان دیوان اشراف حرسهم الله نسخت رفع ارتفاعات و مستخرجات

اموال پیش او برند تا در آن تأمل می‌کند و آنرا بعد ازمطالعت بواجب برکار می‌گیرد نوّاب امیراسفهسلاری ادام‌الله تأییدهم در تمهید قواعد حرمت زین‌الدّین مبالغت نمایند و هرچه بتمشیت کار و مزید رونق و طراوت شغل او پیوندد تقدیم کنند و از سرای ریاست حماه‌الله هر مساعدت و موافقت که ممکن گردد بجای آرند و هر توجیه و قسمت ناگزیر که افتد در قلم نایب او دارند واعتماد بر آن دانند ، کافهٔ و کلاوعمال و متصرّفان اسباب معاملات و زعما و رعایا و بزرگان رعاهم‌الله نایب مستوفی زین‌الدین را دانند و مرسومی که فرموده شدست و حجت دیوان بدان ناطقست مهنا می‌رسانند وهیچ چیز قاصر نگردانند ، اجل عالم امین مهذّب ناصح‌الدّین ادام‌الله‌تأییده در تنفیذ حکم فرمان بأقصی‌الامکان برسد و تشیید مبانی مکنت ومزید حرمت زین‌الدین بجای آرد ومعوّل برقلم او داند وتحصیل فراغ دل و ابتغاء رضاء او متعین شناسد و اثر امتثال لایح وظاهر دارد ، ان‌شاءالله تعالی .

١٦ - تفویض نیابت وزارت دیوان طغرا

جهان داری و پادشاهی را مدارج ومناهجست و دین و دولت را مراتب وقواعد وچون در انتهاج آن مناهج و تشیید و تمهید آن قواعد تأمّلی بواجب رود واطراف و اوساط آن بحزم و تدبیر و رأی صائب نگاه داشته شود اساس دین ودولت هر روز مستحکم تر و راسخ تر می‌گردد ومبانی جهان بانی رفیع تر ومنیع تر می‌شود وفراغ دل از دواعی اختلال حاصل می‌آید و آن تدبیر جز بتأیید وتوفیق ایزد سبحانه وتعالی که یؤیّد بنصره من یشاء نگردد و ملك و دولت الّا بحول و قوت او عزّوعلا نتوان داشت چنانکه درمصحف مجید وشرف الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید می‌آید ، ان ینصرکم‌الله ولا غالب لکم ، ومعمور داشتن جهان ومنظوم گردانیدن شمل ممالك ومصالح جهانیان الّا باستخدام ثقات و دهاة حشم وخدم از اصحاب شمشیر و قلم نتواند بود و اختیار ایشان بعد اختبار توان کرد و بسیار روزگار باید گذاشتن و بندگان و خدمتکاران را برتصاریف روزگار و اختلاف احوال عرض می‌کردن و استکشاف مناقب و مثالب وخصال وخلال ایشان می‌فرمودن تا بعد از

تجربت وامتحان هریك براندازهٔ شهامت و دهاء و کفایت وغناء او تقلید مهمات فرموده آید و اعنهٔ اعمال بدست او داده شود و سالها گذشت و روزگار دراز طی کرده شد تا رأی ما برفضایل ومآثر اکفی الکفاة اجل عالم ضیاء الدولة و الدّین مؤیّدالاسلام و المسلمین ادام‌الله تأییده وقوف یافتست ودر هرخدمت از مهمات دولت که بروی اعتماد فرموده شدست و بتدبیر و ترتیب شهامت او باز گذاشته آمده چندان آثار پسندیده نمودست و چنان اعتناق آن کرده که اوهام اقران او ازکفاة عصر و دهاة ایام بدان نرسیده است وچنانکه رأی ما خواستست و همت ما بدان نظر افکنده آن کار بسر می‌بردست وما را از آن فارغ دل داشته وبدین سبب اعتماد هر روز متزاید ومتضاعف بودست و منزلت او در مجلس ما می افزودست و موقف و مقام او پیش تخت ترقی می‌گرفته وهمت ما براعلاء درجه و تنویه ذکر وتمهید اساس محل و مرتبهٔ او در دیوان التفات می‌داشته و از ایزد سبحانه و تعالی دیوان طغرا و نیابت دیوان وزارت بوی تفویض فرموده شد و زمام امر ونهی وحلّ وعقد مهمات ملك و مصالح دین و دولت بدست کفایت وفضل و فطنت او داده آمد تا چنانکه از وی معهودست و متعارف روی بدان آرد و برأی صائب ترتیب کلیات مصالح ممالك حرسه‌الله بواجبی پیش گیرد وخاطر ما از آن فارغ دارد ، وجوه ارزاق و مواجب حشم و خدم معین و مرتّب گرداند و اسباب تخفیف و ترفیه خلایق جهان که و دایع آفریدگار عزّ و علا اند مهیا کند وهر رسم محدث و قاعدهٔ نا پسندیده که مسلمانان را از آن رنجی باشد وشائبهٔ ظلمی وحیفی دارد براندازد وکارهای معاملات ملك عالم را بتازگی بقلم طراوتی دهد وترتیبی کند که از آن ذکر جمیل و ثواب جزیل منتشر ومدّخر گردد وآن قرار آثار الی ان یرث‌الله الأرض ومن علیها وهو خیرالوارثین مؤبّد ومخلد ماند ، و همچنین ترتیب دیوان انشاء که نازکتر شغلی در دیوان آنست بواجب گیرد ودر هرچه طبقات کتاب که امناء اسرار و ثقات خفایاء احوال ملك‌اند تحریر کنند بتأنق تأمل کند و بردقایق الفاظ ومعانی ایشان مطلع باشد وحال‌عقل وفضل هریك ازمکتوب ونتایج ونسایج قریحت و قلم او بداند که کتاب الرّجل عنوان عقله و فضله تا هر مثال وکتاب وخطاب که نافذ

و صادر گردد و بأدانی و اقاصی جهان برسد متضمن فواید و مصالح جهان و جهانیان باشد مصون از خلل و سهو موجب ابطال و محو علی تعاقب الأیام و ترادف الشهور و الأعوام مذکور و مسطور همی ماند و آن دفتر مدّخر همی گردد این مثال فرمودیم تا کافّهٔ اولیاء دولت و اماثل دین و ملت و اعیان و معتبران حضرت از حشم و خدم و ارباب قلم ادام‌الله عزّهم حسن رأی ما در باب اکفی الکفاة بواجبی بشناسند و برعایت صفاء اعتقاد که در حق او داریم وقوف یابند وچون این دومنصب رفیع را بمکان اومشرّف گردانیم در جملگی مصالح ملك و دولت رجوع با او کنند و هرچه او بکمال دهاء و ذکاء و فطنت خویش ایراد و اصدار کند معترض نشمرند و از آن عدول ننمایند وطریق مساعدت ومتابعت سپرند و معروفان ومشهوران اطراف و اکناف ملك واصناف رعایاء بلاد و نواحی برّاً و بحراً ، سهلاً وجبلاً احوال خویش بدیوان وزارت اجلهاالله انهاء می‌کنند و اکفی‌الکفاة را باز می‌نمایند و بسفارت و اهتمام او از مجلس ما بحصول مطالب ومقاصد محظوظ و مجدّد می‌گردند ، ان شاءالله تعالی.

۱۷ ـ تقلید قضاء و خطابت استراباد

منقبت علم و منزلت علما شریفترین مناقب و رفیعترین منازلست و از شرف و فضیلت علمست که ایزد سبحانه و تعالی علما را رتبت روحانیان دادست و ایشانرا در شهادت بر وحدانیت خود بمرتبهٔ ملائکه رسانیده و معاونت و مشارکت ایشان کرامت کرده آنجا که در مصحف مجد و شرف می گوید : شهدالله انّه لا اله الا هو و الملائکة و اولوالعلم قائماً بالقسط ، وخشیت مراقبت آفریدگار عزّ وعلا که موجب فوز ونجات و سعادت ابدی است هم از ثمرات نتایج علمست کما قال عزّ من قائل: انّما یخشی‌الله من عباده‌العلماء ، وچون شخصی از بنی‌آدم بحلیت علم و تقوی آراسته شد واز عوارف و لطایف صنع ایزدی بدین موهبت سنیّ محظوظ ومخصوص گشت برتبت اعلی رسید و درجهٔ کمال یافت ،

فاذا هما اجتمعا لنفس حرّة   بلغت من العلیاء کلّ مکان

وخواجهٔ امام اجل قاضی‌القضاة ضیاءالدین مجدالاسلام ادام‌الله تمکینه با آنکه

انتما بخاندان قدیم دارد دولت قاهره را شیدالله ارکانها دعاگوی مخلص است وانواع خصال حمیده را مستجمع در عهد خویش بعلم و تقوی مشارالیه ومتفق‌علیه است واز علماء عصر و ائمهٔ روزگار بدین دو فضیلت ومنقبت متمیز ومتفرّد گشتست ودرمدّت مدید که قضا و حکومت و خطابت استراباد باسم و رسم او بودست ودر ملابست هر یك از آن اعمال دینی طریق پسندیده سپردست و بهمهٔ زبانها ستوده بوده آن اعمال که از امّهات مهمات شرعست برقرار متقدّم بر وی تقریر فرمودیم واین مثال بروفق فرمان اعلی خدایگانی اعظمی شهنشاهی اعلاه‌الله ارزانی داشتیم تا قاضی‌القضاة ضیاءالدّین دام تأییده باهتزازی تمام و رغبتی صادق باعتناق مهمات مشغول گردد و اقامت شرایط هر یك از آن بواجب پیش گیرد و عمل قضا را که امانتی بزرگست از علم و عفت و دیانت وحسن سیرت وسریرت خویش کسوتی پوشاند مطهر ازمظنهٔ ریا و هوا، مطرّز بطراز ورع و سدادطریقت برسلوك جادّهٔ شریعت، و درمجلس حکم چنان نشیند که اماثل قضاة اسلام و اعلام علماء دین پیش ازو نشسته‌اند ، وساوس و شواغل دنیاوی از سینه دور کرده وهواجس حس وعوارض نفسانی از پیش خاطر ودل برداشته وبحق‌المعرفه شناخته که در آن ساعت که او فاصل حق و باطلست و حاکم اموال و دماء و فروج درموقعی و مقامی است که فحول ائمه ونساك علما بر آن مقام بتفکر گذشته‌اند و در آن موقف بتحیر و تأمل ایستاده که آن مورث ومثمر سخط و رضاء ایزد سبحانه و تعالی است ومتوسّط و متمایل جنت و جحیم تا آن تفویض و تقلید را از فادحات امانات و معظمات مهمات شمرد و در قطع دعاوی و فصل خصومات و تحلیل و تحریم واعطاء وحرمان و حفظ اموال ایتام تا بوقت ایناس رشد بغایت محتاط و متیقظ باشد و هنگام احکام خویش ازحکم داور حق می‌اندیشد، یوم لا ینفع مال و لا بنون الّا من اتی‌الله بقلب سلیم، ودرهمهٔ معانی قرآن مجید ، الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفهٔ تنزیل من حکیم حمید ، قدوه سازد وباخبار سیدالمرسلین صلوات‌الله علیه و علیهم اجمعین اقتدا کند، فقد قال الله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا ، و آثار ائمهٔ سلف را که برطریق ومذهب امام المسلمین نعمان‌بن ثابت رحمةالله

علیه بوده اند مقتفی باشد تا قضایا و احکام او از طعن و اعتراض مصون و محروس ماند و کارهای مسلمانان برمنهاج وجادّهٔ شرع می گذارد و همچنین ترتیب خطابت و احتساب بواجب و شرط بکند ودر جمعات و اعیاد برمنابر اسلام دولت قاهره را دعاء خیر می‌گوید و در اقامت شرایط احتساب از قمع و زجر مفسدان و متعدّیان و منع ایشان از اظهار شعار فسق و تعدیل مکاییل و موازین و ترتیب اسعار بأقصی الامکان برسد و آثار ستوده در همه باب ظاهر ومنتشر گرداند بتوفیق‌الله وحسن تیسیره .

فرمان چنانست که از جانب امیر اسفهسلاری اجلی ضیاءالدوله و الدینی دام محروساً و از دیگر جوانب امرا و اسفهسلاران و مقطعان و متصرّفان وگماشتگان ادام‌الله عزّهم اسباب تمکین واحترام ضیاءالدین مجدالاسلام قطب مازندران دام تمکینه ساخته دارند وهرچه برونق و طراوت امور شرعی وحرمت مجلس قضا پیوندد تقدیم کنند و فراغ خاطر ضیاءالدین حسین از لوازم شناسند و مساجد و منابر و مشاهد و متعبدات که تا این غایت در اهتمام او بودست بوی باز گذارند و هیچ کس را نیست که بی رضا و اجازت ضیاءالدین عقدمجلس وعظ کند ، ومی فرمائیم تا اگر کسی از حضور مجلس‌حکم تمرّدکند ازجناب ضیاءالدولة والدینی آن کس را زجر بلیغ کنند و رسم تعریك واجب دانند و تقویت قاضی القضاة از فرایض شمرند علی الخصوص مال اوقاف و رسانیدن آن بمصبّ استحقاق ، و املاك و اسباب که او را هست مسلم دارند و از خطاب نا واجب محروس ومستأجران ملك او را از عوارض وقسم صیانت کنند وادرار او برقرار گذشته می رانند و مهنا می رسانند و نایب او را قاضی امام‌الدین دام تمکینه موقّر و محترم دارند و شکر و شکایت ضیاءالدین موجب رضا و سخط ما دانند وحکم فرمان ما را انقیاد نمایند ان شاءالله تعالی .

۱۸ - تولیت نیابت دیوان اوقاف گرگان

چون تولیت اوقاف قصبهٔ گرگان ونواحی آن بامام اجلّ اخص عزیزالدین اثیر الاسلام ادام‌الله تمکینه تفویض افتادست و ترتیب مصالح آن بر وفق شرایط واقفان او را فرموده آمد آن کار که نازکترین کارهاء شرعست باهتمام او فرمودیم ودر عهدهٔ

تدبیر و کاردانی و هوشیاری و نیکو سیرتی او کرده و او را در تیمار داشت و مباشرت آن کار از نایبی شهم سدید نیکوسیرت پسندیده طریقت متهدی درامور شرعی و معاملتی، واقف بردقایق آن، چارهٔ نتواند بود فرموده آمد تا خواجهٔ عمید ضیاءالدین که از ثقات کفاة حضرت و بشهامت و کفایت موصوف و موسوم و بسداد طریقت وحسن سمت مذکور و مشهور نیابت عزیزالدّین دام تمکینه تیمار آن مهمّ دینی می دارد و احوال اوقاف بواجب معلوم می کند و خللهای آنرا در یابد ودر عمارت و احیاء آن مجهود بذل کند و محصولات آن که درگذشته بودست باز طلبد و اگر اختزالی رفته باشد و خیانتی راه یافته و او تدارك آن بشرط بتواندکرد و الا بدیوان باز نماید تا آنچه واجب آید از تلافی آن فرموده شود و قاعدهٔ حرمت ممهدگردد. فرمان چنانست که معروفان ومشاهیر ومعتبران شهر گرگان و نواحی آن از سادات و قضاة و ائمه و رؤسا و دهاقین و نوّاب ومقطعان اعزّهم الله و ایّدهم اسباب تمکین و توقیرضیاءالدّین ساخته دارند و شرایط آن شغل که بنیابت عزیزالدّین او را فرموده شدمُسلّم گردانند وهیچ چیز بر وی پوشیده ندارند و آنچه بدیوان ریاست وسرای شحنگی رجوع کند واستعانت خواهد اهتمام نمایند ومعونت کنند واگر بمعاونی و شحنهٔ حاجت باشد معین گردانند و برحسب التماس او هرچه بتمشیت آن کار بازگردد بجای آرند واز هرطایفهٔ ومذهبی از مذاهب اسلام نسختی از اوقاف بوی دهند و هیچ چیز نپوشانند تا مستوجب انکار و زجر نگردد وهمهٔ تعرّضها وتصرّفها که نه موافق نایب عزیزالدین باشد زایل دارند وبی اجازت او تصرّفی نکنند و از همهٔ جوانب حکم فرمان را بانقیاد و امتثال مقابل گردانند ان شاءالله تعالی .

۱۹ - تفویض تولیت اوقاف [گرگان]

ثبات دولت در طلب رضاء حق سبحانه و تعالی پیوسته است و استدامت نعمت او عزّ وعلا کردن باقامت شرایط شکرست و تحصیل رضاء ایزدی و اقامت شکر در آن باشد که هرحقی بموضعی نهاده آید و هرمهم که بمصالح دینی و مهمات شرعی باز گرددتقدیم کرده شود، ویکی از مصالح دینی و مهمات شرعی ترتیب کار اوقافست که سبب

بقاء آثار خیر و اعلام شعارشرعیاتست تا منافع و جدوای آن بمستحقان رسد و معالم خیرات مؤبّد ومخلد می‌ماند، وچون معلوم و محقق است که اوقاف جرجان و مضافات آن در اختلال وانحلال چنانست که اگر آنرا بمعروفی کاردان متهدی متدّین تفویض فرموده نیاید هر روز دواعی خلل آن در زیادت باشد و امارات و اعلام خیرات که از محصولات وارتفاعات آن باقی تواند ماند مندرس گردد رأی چنان اقتضا کرد که تولیت اوقاف که در شهر گرگان و نواحی آنست بامیر امام اجل عزیزالدّین اثیرالاسلام ادام‌الله تمکینه که از خواص ّخدمتکاران‌مجلس ما است و بسداد طریقت وحسن سیرت و عقیدت موسوم و بکوتاه دستی وامانت گزاری و دیانت و نگاه داشتن حقوق شرعی و رعایت آنچه برضاء ایزدی ونیکو نامی دوجهانی بازگردد موصوف ومعروف حوالت فرموده شد و زمام آن خیر بزرگ بدست کفایت و شهامت او داده آمد تا چنانکه فرمودیم در مراقبت جانب ایزدی کوشد و طلب رضاء او سرّاً وجهراً پیش دل دارد وحقیقت داند که از هرچه او در آن تصرّف خواهد کرد مسؤل خواهد بود یوم تجزی کل ماکسبت ، وبر نیك و بد مثاب و معاقب و بقلیل وکثیر مخاطب و محاسب ، وبعد از تأمّل وتفکر درین باب که فرموده شد بتفحص احوال اوقاف مشغول گردد و وقفها و وقفنامه ها باز طلبد وکیفیت احوال هر یك بداند و محصولات گذشته معلوم کند تا بکدام کس تعلق داشتست و مصارف آن چگونه بودست ، اگرمتصرّفان کار بر وفق شارط کرده باشند و محصول بمصبّ استحقاق رسانیده شغل بر ایشان تقریر می‌کند و بتازگی ّشرط احکام بجای می‌آورد و اگر بخلاف این بوده باشد حال بدیوان باز نماید تا آنچه ازتعریك واجب شود فرموده آید ودرمستقبل هرموضعی که از اوقافست بمعتمدی کاردان خدای ترس معتبر می‌سپارد و حجت می ستاند که در تیمار داشت تهاون نکند و از خیانت و اختزال دور باشد تا عزّالدین دام تمکینه آنچه حاصل می‌آید در وجوه خیرات برحسب شرایط و اتقان صرف می‌کند و در احیاء آن بأقصی الامکان می رسد و آثار جمیل ظاهر می‌گرداند و اوقاف را معمور می‌دارد و محصول آن برآن جملت که فرموده است بمصبّ وجوب می رساند بمعرفت معتمدان دیوان

اشراف، و تصرّف مستأکله و تعرض و تعلق غاصبان و متغلبان از آن زایل و منقطع می‌گرداند ومتصرّفان وتیمار داران کاردان صافی‌عقیدت خوب سیرت کوتاه دست گمارد و از مطعن عیب ومغمز انکار و اعتراض محترز باشد و چنان سازد که ازین تقلید وتقلد او را ذکر جمیل و ما را ثواب جزیل عاجلاً وآجلاً حاصل و مدّخر گردد، سبیل مقطعان وشحنگان و رؤسا و عمال و دهاقین و معتبران و منظوران از سادات و ائمه و قضاة ادام‌الله تأیید هم وحرس عزّهم آنست کـه حکم فرمان را بانقیاد تلقی کنند و اسباب تمکین وتبجیل و اعزاز عزیزالدّین مهیا دارند واوقاف شهر و ناحیت هر کجا که هست آبادان وخراب، قدیم وحدیث، بوی بازگذارند وهرطایفهٔ وطبقهٔ ازطوایف و طبقات مذاهب شرع نسختی روشن و تفصیل مهذّب از هرچه تعلق بدیشان دارد بوی دهند وهیچ چیز پوشیده ندارند ونوّاب و ولاة مقطعان وشحنگان شهر ونواحی طریق تعزّز وحمایت نسپرند و در تقویت نایبان عزیـزالدین مجهود بذل کنند و از شکایت واستزادت و اجتناب نمایند وحرمت نوّاب او موفور دارند ودر هیچ کاری که تعلق بدیوان اوقاف دارد مداخلت نکنند و علایق مزاحمت و معارضت بریـده گردانند و از همهٔ جوانب، ترك و تازیك، سپاهی و رعیت، برموجب فرمان کار کنند وجملگی شرایط آن شغل نایبان عزیزالدّین را مسلم دارند وآنچه رسم ایشان باشد برقرار قدیم می‌رسانند تا ایشان بدان قناعت نمایند وحاصل وقف چنانکه فرموده شد بجایگاه می‌رسانند وطریقهٔ امانت و راستی می‌سپرند ومسلوك می‌دارند ان‌شاءالله تعالی.

۲۰ ـ تفویض ریاست بسطام

مرتّب گردانیدن مهمات دیوان و ملتئم داشتن احوال رعایا از مصالح دین و دولتست وچون بهروقت بسمع ما می‌رسیدست که رعایاء بسطام که خطهٔ عزیز ومتبرّك است سالهاست تا معرض رنجها می‌باشد و از جوانب مخاطب بزواید و مؤن، واجب شد ترتیب فراغ دل ایشان فرمودن ومسالك آفات بر ایشان مسدود گردانیدن وآنچه بتخفیف و ترفیه ایشان پیوندد و متضمن سلامت و فراغت ایشان باشد تمهید کردن

رأی چنان دید که ریاست آن قصبه و نواحی باجل شرف‌الدّین ادام‌الله تأییده تفویض فرمودیم واو را متکفل تقدیم مصالح آن رعایا که ودایع ایزد تعالی‌اند گردانیدیم تا نایبی شهم شایستهٔ متهدّی مصالح کاردان گمارد وچنانکه ازشهامت وحسن‌سیرت ومتانت رأی و سداد طریقت شرف‌الدین معهودست ترتیب این کار پیش گیرد و رمیدگان را استمالت دهد و بتلطف و مراعات بجای باز آرد و همگنان را از شریف و وضیع ، سپاهی ورعیت، از مجلس ما بهمهٔ نیکو داشت و رعایت و توقیر و تـرفیه و احسان و انعام موعود و مستظهر گرداند و جناح عدل و انصاف برکافهٔ آن رعایا بگستراند و قواعد نیکو نهد و رسوم نا پسندیده بر اندازد و آثار حمیده در همهٔ معانی ظاهر کند و در تحصیل ذکر جمیل و دعاء خیر کوشد ، و چون منصب دیوان استیفاء حماه‌الله بمکان شرف‌الدین متحلی است واعتماد در آن مهمّ بزرگ و نازك براستقلال وکفایت و غناء و شهامت او مقصور لابد بهرطرفی از آنچه تدبیر دیوان خاص است نایبی امین سدید نصب کند و زمام کار معاملاتی و محاسبات بدست کفایت او دهد ، اختیار در باب نیابت ریاست واستیفاء بسطام براجلّ امین رشیدالدّین ادام‌الله عزّه کند و این هردو شغل بدو مفوّض گرداند . فرمان چنانست که معروفان و معتمدان ومنظوران ازترك و تازيك و اصناف رعایاء بسطام و نواحی آن در تمکین و احترام نایب جانب شرف‌الدین متوفّر باشند ودر مصالح و مهمات که بدیوان ریاست و معامله تعلق دارد رجوع با او کنند واز صواب دید او نگذرند ودیگر گماشتگان ومتصرّفان ادام‌الله عزّهم بی‌مشورت وحضور رشیدالدّین کاری نگذارند و او را محترم وموقّر دارند وهمهٔ اعتماد برقول و قلم او دانند و مرسوم ریاست و استیفاء برقرار متقدّم مهنا می‌رسانند و حسابهای گذشته از ضرایب و طیارات وغیر آن بحضور او و نایب دیوان عمل روشن کنند ، امیر اسفهسالار فلان‌دام تأییده‌ترتیب کار دیوان ریاست و استیفاء بواجب بکند ، هرچه برونق وطراوت کارهای دیوان پیوندد تقدیم کند وشکر نوّاب دیوان متواتر گرداند تا بموقع حمید افتد ان شاءالله تعالی .

۲۱ ـ تقلید قضاء نیسابور

محل و رتبت و کمال فضل و وفور زهد قاضی‌القضاة امام اجلّ اوحد زاهد برهان‌الدّین ادام‌الله تأییده از آن ظاهر تر است که آنرا شرحی و کشف بیانی باید واعتدادی که مجلس ما را بمکان اوهست و تقرّب و تیمن و تبرّکی که بانفاس مبارك و دعاء خیر او داریم خاص و عام را مقررّست و علوّ درجه ومنصب ومکانت او در مجلس ما دور و نزدیك را معلومست، و چون پیش ازین مدّتی اختیار چنان کرده بود که از جهت او در امور شرعی و احکام دیوان قضاء نیسابور خوضی نرود و طریق عزلت سپرد اما چون مصالح اعمال رعایاء نیسابور که تعلق بمجلس قضا داشت ضایع می بود و آن کار که مهم ترین بود از کارهای دین وقاعدهٔ سنت وقانون شریعت بواجبی تمشیت نمی یافت ترتیب آن فرمودیم تا شغل قضاء نیسابور و اعمال آن تقلد کند و در ملابست آن مصالح اعمال کلی رعایا نگاه دارد وعهدهٔ آن مهمّ نازك او را تقلید فرموده شد و منشور داده آمد و او را برسبیل اعزاز وکرامات باز گردانیدیم و تا این غایت که آن شغل مهم بحسن نظر واهتمام برادری برهان‌الدین مفوّض‌بودست شکرنامه‌ـ های کافهٔ رعایای شهر و ولایت بحضرت می‌رسیدست و آسایش و فراغی که جملهٔ اهل ولایت را باستقلال برهان‌الدین بـودست بر رأی ما عرضه می‌کردند و دعاء خیر که دولت‌را بمکان او بودست بازمی‌نموده ومحلّ آن پسندیده می‌داشته‌ایم وبرهان‌الدین را برآن احماد فرموده و اعتماد برکمال دیانت وامانت می‌افزوده، وچون درین وقت بسمع ما می رسانیدند که دیگر بار دست از ملابست آن مهم بکشیده است و خللی تمام بدین سبب باحوال رعایا راه یافته این منشورمجدّد تأکید را فرمودیم تا برادر برهان‌الدین بدلی قوی و استظهاری تمام بتیمار داشت وملابست قضاء نیسابور واعمال و نواحی آن برقاعدهٔ گذشته بحکم فرمان متقدّم قیام نماید و دیوان قضا را ترتیبی نو نهد و آنچه بطراوت و رونق این مهم پیوندد بجای آرد وبرآن جملت که در پیش تخت بخلوت از ما قبول کردست قاعدهٔ آن کار را تمهید کند و شرایط و مراسم آنرا هرچه نیکوتر بجای آرد و در قطع خصومات و فصل دعاوی واستماع شهادات و تـزکیت

عدول بر آن جملت کند که مفروض و مسنونست بجدّی هرچه تمامتر پیش گیرد سبیل اعیان و سادات و ائمه و اماثل و مشایخ و کافّهٔ رعایاء شهر نیشابور و نواحی و اعمال آن حاطهم‌الله آنست که این جمله از رأی ما تصوّر کنند و در احترام و توقیر و تبجیل و تمکین جانب برهان‌الدین طریق توفّر و تکلف سپرند و در جملگی اعمال شرعی و امور حکمی بدیوان قضا و نایبان او رجوع کنند و مرجع آن بنوّاب او دانند و جملگی فرمان را و حکم مثال را بامتثال و انقیاد مقابل کنند و نوّاب جانب امیر اسفهسلاری اجلی کبیری مؤیدالدولة والدینی ادام‌الله عزّهم هرچه بتنفیذ این مهم و تمهید این شغل نازك پیوندد تقدیم کنند و اسباب معارضهٔ این شغل منقطع و قاصر دارند و اگر پیش ازین مثالی بنقض این فرمان تحریر کرده‌اند و بر رأی ما پوشیده داشته حکم آن منسوخ و باطل دانند و اعتماد برین فرمان کنند چه قانون این مهم که ببرهان‌الدین منوط گشته است از تغییر و تبدیل دور خواهد بود و این اسم برجانب برهان‌الدین مقرّر و مؤید تا خاص و عام آن احوال بدانند و بهرچه نوّاب برهان‌الدین بنایبان جانب مؤیدالدین صواب بکی رجوع کنند اهتمام شافی نمایند و برحسب اشارت او می‌روند و امداد اقبال و مزید اعتماد از مجلس ما جانب برهان الدین را بر تواصل و تزاید دانند و از همهٔ جوانب برحکم فرمان روند ان شاءالله تعالی .

۲۲ ـ تفویض قضاء حکم و لشکر حضرت

اعلام دولت و معالم اقبال که درجهان منصور و معمور ماند واز نوایب و حوادث ایام مصون و محروس بمراقبت جانب ایزد تعالی و تشیید قواعد امور دینی و تمهید مصالح شرعی باشد و هرچه درین باب تقدیم افتد و بتأیید ایزد تعالی میسر گردد آنرا ازدلایل اقبال و مخایل مزید دولت و بسطت مملکت شناخته شود[کذا]و همت ما همواره برسلوك این طریقت و اقتناص این غنیمت که متضمن این سعادت دو جهانی است مقصور باشد واز باری عزّ وعلا توفیق مواظبت برین سیرت و افاضت سجال عدل و رأفت بکافهٔ زیردستان می‌خواهیم و بفضل عمیم او عزّ و علا مستظل و ملتجی می‌باشیم و برحسب امکان ترتیب انتظام شمل اعمال دینی می‌فرمائیم و چون قضا و حکومت رکنی

بزرگست از ارکان ملت و دولت وتأنّق در آن از واجبات ومفترضات باشد وتولیت آن الّا بمتدیّنی عالم عفیف مستیقظ متحلی بخصال حمیده حوالت نتوان فرمود وبرقضیت این حال قضا وحکومت میان حشم منصور و اصناف متجنده و لشکریان قاضی القضاة مجدالدّین را ادام‌الله تأییده فرموده شد بعد ازاستخارت ایزد سبحانه وتعالی تاچنانکه از غزارت فضل و زکاء محتد وکمال عفت و سداد طریقت وحسن سیرت و سریرت او معلوم و معهودست این مهم دّینی را پیش گیرد و باملی فسیح آنرا اعتناق کند و جانب ایزد را عزّشأنه سرّاً وجهراً مراقب باشد وازمطامع دنی ومکاسب وبیّ اجتناب نماید ودر فصل خصومات وقطع دعاوی طریق احتیاط سپرد وبغایت متیقظ و متحرّج باشد وچنان سازد که قضایا و احکام او مناسب ومطابق نصوص قرآن مجید کلام رب العزّه باشد، الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید، ومجاوب و موافق اخبار سیدالمرسلین صلوات‌الله علیه وعلیهم اجمعین فقد قال‌الله تعالی ما اتیکم الرّسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا ، و در همهٔ احوال اقتدا بائمهٔ سلف صالح کند و بر منوال مذهب امام المسلمین ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضوان‌الله علیه رود . و می‌فرمائیم تا اوقاف ممالك در نظر او باشد و قلیل وکثیر آنرا باز بیند ومحصول آن باز جوید و خللها زایل گرداند و تصرّف و تعرّض مستأکله از آن منقطع و زایل کند وبرشرط و اتقان درآن باب می‌رود ومحصولات بمصابّ ومصارف وجوب و استحقاق می‌رساند وآثار پسندیدهٔ کـه موجب دعاء دولت باشد ظاهر می‌گرداند . فـرمان چنانست که امیران اسفهسلاران و مشاهیر و معتبران حشم از ترك و تازیك ادام‌الله عزّهم براحترام و توقیر مجدالدین متوفّرباشند و تعظیم جانب شرع واحتشام بمجلس قضا واجب ومتعین دانند ودرخصومات شرعی پیش او روند، واز قاعدهٔ شریعت ومقتضی حکم امتناع و تقاعد نماید تا همگنان فرمان را منقاد باشند و شرع را مطواع و از استزادت قاضی القضاة بپرهیزند و متولیان اوقاف هیچ چیز بـروی پوشیده ندارند و محصولات معلوم او گردانند واز صواب دید او نگذرند و رضاء او طلبند ومرسوم آن شغل مهنا می‌رسانند و بمراجعت حاجت نیارند ان شاءالله تعالی .

۲۳ ـ تسلیم عمل

منتظم داشتن عقد مصالح دولت و مرتّب گردانیدن مهمات باستخدام کفاة و تفویض اعمال بمشاهیر ثقات باشد و چون درین باب تأنّی و تأمّلی رود فراغ خاطر از کلیات و جزویّات مهمات دولت و مصالح رعایا روی نماید و امارات اصابت رأی برصفحات احوال ملك حرسهاالله پدید آید و بحکم آنکه خواجهٔ عمید فلان ادام‌الله تمکینه انتما بخاندان مشهور دارد و ملابست اعمال خطیر کردست و آثار شهامت وسداد طریقت ظاهر گردانیده عمل قصبهٔ گرگان و نواحی آن بموجب مشروحی که از دیوان استیفاء حماءالله نوشته‌اند او را فرموده شد و ترتیب آن شغل وتحصیل اموال معاملتی از وجوه وجوب بکفایت و حسن سیرت او مفوّض گردانیده آمد تا چنانکه از شیم مرضی وکمال هنرمندی او متعارفست آن شغل را بواجبی اعتناق کند وحقوق و رسوم دیوانی برقرار معتاد و معهود حاصل گرداند و رعایا را نیکو دارد و قواعد محدث نگسترد و دراظهار آثار حمید کوشد وچنان رود که بشهامت وکفایت اموال دیوانی محصل میگرداند و ابواب توفیرات ومستزادات گشاده میشود و رعایا آسوده و ساکن می‌باشند تا بمزید اعتماد پیوندد، فرمان چنانست که از همهٔ جوانب‌حرمت ناصح‌الدّین موفور دارند و تقویت او درین عمل از واجبات شمرند و نوّاب او را تمکین کنند و اموال دیوانی بموجب مشروح و بخطوط او میگذارند ودرمهمات دیوان عمل رجوع با او کنند واز صوابدید او نگذرند و رعایا او را منقاد باشند و از استزادت او احتراز نمایند و بمراجعت حاجت نیارند، گماشتگان ما از ترك و تازیك دام عزّهم بسرحکم فرمان بروند ان شاءالله تعالی.

۲٤ ـ تفویض شحنگی [جوین]

آسوده داشتن رعایا و بر احوال ایشان شفقت نمودن و ترتیب مصالح ایشان فرمودن و سایهٔ عدل بر ایشان گسترانیدن واز معرّت جور وعدوان مصون ومحروس گردانیدن از لوازم و مفترضاتست واز موجبات و از مثمرات مرضات ایزد سبحانه

وتعالی، وسالهاست تا شحنگی جوین بدیوان معمور خاتون اجل خواهر عزیزه تاج‌الدنیا والدین نوربلکا بکربکان[کذا]ادام‌الله عصمتها حوالتست و بنواب ومعتمدان آن جانب دام تمکینهم مفوّض وبرایشان مقرّر وازجهت دیوان تاج‌الدنیا والدین شحنگی برامیر سپاه سالار سیف‌الدین یرنقش ادام‌الله عزّه که از بندگان شایستهٔ پسندیده سیرت نیکو خدمتست تقریر کرده آمد وآن شغل بوی ارزانی داشته وبسمع ما رسانیده‌اند کـه رعایاء آن ناحیت ازسیف‌الدین شاکرند وبا ایشان طریق پسندیده می‌سپرد ودر تخفیف و آسایش ایشان می‌کوشد، او را بر آن محمدت فرمودیم و این مثال بتازگی صادر گشت تا سیف‌الدّین در ملابست این شغل قوی دل باشد وشرایط آن بواجب بجای آرد وبر احترام و اکرام اهل بیوتات و ائمه و علما و عباد و قضاة و صلحاء آن ناحیت که منشأ و مسکن این طبقاتست وما را بدعای ایشان تیمن وتبرك تمام متوفّر باشد وجانب ایشان بهمهٔ معانی رعایت کند و هیچ کار دیوانی بی مشورت و اتفاق این طبقه که از مشاهیر عصراند نگذارد واصناف رعایا را ازتوانگر و درویش، معروف ومجهول نیکو دارد و از تعرّض نا واجب و خطاب نا متوجه خویشتن را صیانت کند و از شکایت و استزادت رعایا بپرهیزد وایشان را آسوده ومرفّه گرداند واز قصد و زیان مجتازان و لشکریان و راه‌گذریان نگاه دارد ومفسدان ومتعدّیان را خصوصاً جماعتی که باسم و رسم عیاری درکوهها می‌گردند و لوریان و دزدان را که مسلمانان را ازیشان رنج و زیانست از آن‌ناحیت بکلی نفی کند وحسم مادّت فساد ایشان از آن ولایت مهمترین کارها داند و زجر ومالش هرکس را که ایشان را حمایت کند کائناً من کان واجب و لازم شناسد وکسانی راکه پیش ازین بنیابت اوکاری می‌کرده‌اند و رعایا را ازیشان رنجها می‌رسیدست از میان کارها دورکند و بهیچ شغل دیوانی مشغول نگرداند ، و فرمان‌چنا نست که کدخدائی دیوان‌شحنگی بر ثقة‌الدین‌دام تمکینه که پیش ازین نیابت سیف‌الدین داشتست و رعایا از وی شاکر بودند و بکفایت و سداد طریقت موسوم است مقرّر دارد واو را محترم و ممکن گرداند، سبیل خواجگان ومنظوران ومعتبران و مشایخ و ائمه و سادات و علماء جوین ادام‌الله ولایتهم آنست کـه شحنهٔ خویش

سیف‌الدّین را دانند ودرمهمات وحوادث شحنگی رجوع با او کنند وحرمت نواب او موفور دارند ودر تمشیت هر کارکه از مصالح آن ناحیت کنند با او مساعد و معاضد باشند و از همهٔ جوانب شرایط کار شحنگی بوی باز گذارند و از جهت خواجهٔ امام اجلّ اشرف زاهد معین‌الدین سیف‌الاسلام ادام‌الله تمکینه در تمهید حرمت و تقویت سیف‌الدین و مساعدت با او در هرچه صلاح رعایا ودیوان باشد آسوده باشند و دولت را ادعیهٔ خیرحاصل می‌گردد ان شاءالله تعالی.

۲۵ـ استمالت

انتخاب واختیار ثقات و کفاة درتقلید و تفویض معظمات امور مملکت از دواعی خلود دولتست واستخدام ایشان بعد از استخارت از الهام ایزدی و فیض الهی، و سالها است تا رأی‌ما ازطبقات کفاة ممالك حرسها‌الله صاحب اجل‌عالم معین‌الدین یمین‌الاسلام و المسلمین را ادام‌الله تأییده بعد از امتحان و اختبار بسیار اختیارکردست و ازین جهت همواره او را بمزید اعزاز و تبجیل مخصوص داشته‌ایم ودر اعمال بزرگ واشغال خطیر برشهامت و حسن سیرت و کمال فطنت و سداد طریقت وی اعتماد فرموده و ترتیب رتبت و منزلت او از اقران و اکفا واجب و متعین داشته وتا باجازت و فرمان ما ملابس خدمت دیوان محروس برادری اعزّی خاقان اعظمی قراخانی دام محروساً گشتست و آثار پسندیده می‌نماید وهر روز دلایل مناصحت و حسن همت او ظاهر تر است و امارات کفایت و شهامت او روشن تر اعتقاد در خصال حمیدهٔ او بیفزودست و اعتماد برشهامت و نیکو سیرتی او متضاعف شده ، و عزیمت آنست که ثمرت آن نیکو خدمتی عن قریب بوی رسانیده آید و اکرام و توقیر و انعام و تبجیل جانب‌برادری اعزّی دام‌محروساً او را درتزاید باشد و حقوق مساعی جمیل او بهروقت مرعی تر می‌گردد و اساس حرمت و مکنت و منزلت او ممهد تر می شود ، و در مدّت غیبت معین‌الدین صدر توران دام تأییده از دیوان و درگاه ما فرزند او صانها‌الله[کذا] پیوسته بخدمت می‌رسیدست وحقوق ثابت می‌گردانیده و از اعزاز و اکرام بهرهٔ می‌یافته و خواستیم که از خدمت دور نشود و هم اینجا ملازمت خدمت

نماید اما چون از جانب معین‌الدین استحضار او کرده بودند و آن التماس نموده اجازت آمدن بدانجانب فرمودیم و تشریفی لایق حال از خانهٔ خاص [کذا] ارزانی داشتیم و همچنین تشریفی که معین‌الدین را دام تأییده معهود بودست از خزانهٔ خاص فرمودیم تا ترتیب کردند و درصحبت فرزند رضی‌الدین فرستادند. باید که معین‌الدین از مجلس ما بهمهٔ عواطف واثق باشد و بهمهٔ کرامتها وعنایتها مستظهر و درخدمت دیوان محروس برادری اعزّی دام محروساً بفراغ دل وفسحت‌امل ایستادگی نماید ودرخدمت دیوان محروس آثار ستوده چنانکه از کاردانی و تیقظ و غناء و کفایت او مألوف و متعارفست ظاهر می‌گرداند تا ثمرات آنرا علی‌مرّ الایام اجتناء می‌کند ان شاءالله تعالی.

٣٦ - منشور تقلید نقابت سادات

محافظت حقوق سادات کثرهم‌الله وادام شرفهم عین فرض است ویکی از رعایت حقوق آنست که تقدّم بر ایشان آنرا فرموده شود که دیانت و امانت و نیکو سیرتی و کاردانی ومعرفت دقایق امور ومراقبت جانب ایزدی و اطلاع بر خفایاء مصالح دینی و دنیاوی او مشارالیه ومتفق علیه‌باشد واین معلومات بعضی ازصفات ومناقب ذات امیر اجلّ اطهر مرتضی جمال‌الدین ابوالحسن العلوی ادام‌الله تأییده‌است، در عنفوان شباب بحلیت وقار وعفت وسداد که ازنعوت واوصاف اکابر ومشایخ سادات تواند بود متحلی گشتست ودرخصال حمید وفضایل مشهور و مفاخر مذکور قصب سبق از اقران ربوده وبدین محاسن و وسایل برجملگی اکفا شرف تفوّق و تقدّم یافته، بحکم این معانی وفضیلت این سوابق بروفق مثالی که ازمجلس اعلی خدایگان اعظمی اعلاه‌الله فرموده آمد نقابت سادات گرگان و دهستان و استراباد ودیگرمواضع که بدین بلاد مضاف و منسوبست و این منصب بحق الارث سیداً عن سیدٍ و کابراً عن کابرٍ بجمال‌الدین رسیدست بوی ارزانی فرمودیم واین شغل برقرار متقدّم بر روی مقرّر داشتیم و او را بتجدید متقلد این امانت بزرگ گردانیدیم تا بشرایط آن قیام بواجبی نماید و قاعدهٔ حرمت سادات ممهد می‌دارد وجانب هرکس بر اندازهٔ علم و عفاف او رعایت می‌کند و ارزاق ومعاش ایشان از وجوه معهود می رساند و مصلحان را در روش طریق صلاح تقویت می‌کند و مفسدان را مزجور و مالیده می‌دارد و در شجرات و انساب ایشان

نیك تأمل کند و منصب نبوّت و امامت را از مدّعیان و اهل تلبیس و تزویر مصون گرداند و ایشان را بعد از تفحص و استکشاف ازمیان سادات دور کند و تغییر سمت بحلق شعر و تعطیل از حلیت سادات و زینت و شرف واجب داند ودرکل احوال در اظهار ایشان پسندیده کوشد وچنان سازد که او را نام نیکو ودولت را دعاء خیرحاصل باشد. فرمان چنانست که جملگی سادات گرگان و دهستان دام شرفهم نقیب ومتبوع ومقدّم خویش جمال‌الدین را شناسند ودر مصالح مهمات رجوع با او کنند وازصوابدید او نگذرند و مطاوعت و متابعت او واجب دانند، نوّاب دیوان وگماشتگان شهر ومضافات آن از ترك و تازیك برتوقیر و تمکین و اعزاز و تبجیل جمال‌الدین متوّفر باشند ودر تحصیل رضاء او بأقصی الامکان برسند و اساس حرمت او در همهٔ احوال متمهد دارند و ترتیب‌کار سادات از نواختن و راندن ونیکو داشتن ومالش دادن بوی بازگذارند و درآن مداخلتی نکنند وکرسی و منبر علم‌که باسم و رسم سادات باشد حکم‌آن بدو مفوّض دارند تا آنرا بعلم و تقوی آراسته کند و از تعصب و تهوّر و تهییج فتن دور اجازت عقد مجاس وعظ دهد وکسی را که بخلاف آن باشد تمکین نکند و ادرارات و ارزاق و معایش جمال الدین ودیگر سادات از وجوه رایج مهنا می‌رسانند و احتباس و قصور را بدان راه ندهند وهمگنان درطلب مرضاة جمال‌الدین کوشند وشکر وشکایت او را درمجلس ما اثری هرچه تمامتر دانند وسخن او درآنچه نماید وتقریر کند مسموع ومؤثّرشناسند وفراغ دل او بمحامد مقرون، ان‌شاءالله تعالی.

٢٧ ـ تقلید قضاء طوس

ان‌الله‌یأمرکم أن تؤدّوا الأمانات الی اهلها و اذا حکمتم بین‌الناس ان تحکموا بالعدل نعما یعظکم به ان‌الله کان سمیعاً بصیرا، تا رایت دولت ما بحول و قوّت ایزد تبارك و تعالی در ممالك جهان افروخته گشتست و بتأیید و تقدیر او عزّ و علا سایهٔ همایون براقالیم عالم افکنده‌وعنان حل وعقد و ابرام ونقض امور مملکت بسیط روی زمین درقبضهٔ اقتدار ما آمده و رقاب و اعناق ملوك وسلاطین که درآفاق شرقاً وغرباً برّاً و بحراً، نشاندگان و صنایع رأی وفرمان ما اند مذّلل ومسخر اوامر و نواهی

ما شده وهمواره همت ما براتّباع فرمان آفریدگار سبحانه تعالی و تقدّس دراصطناع مستحقان و رعایت ذمم وحقوق ایشان از ائمهٔ و قضاة و اهل بیوتات برحسب اختلاف طبقات و تفاوت درجات مقصور بودست و تقریر اعمال دینی که اساس دولت بدان مستحکم ماند بر کسانی که استحقاق و استعداد آن داشته اند انتساباً و اکتساباً از لوازم دانسته‌ایم ومقاعد و قواعد اعمال و احوال ملك و دولت را بانتهاج این منهاج و سلوك این طریق مؤکدّ وممهد دانسته و آلاء و نعماء ایزدی را که هرروز آثار آن ظاهرترست و امداد آن متظاهرتر از میامن وبرکات آن شمرده و بدین وسیلت و ذریعت استمداد و استدامت نعم او عزّ وعلا کرده ومهمترین کارها باجالت رأی در ترتیب آن فرمودن و عنایت بحفظ وحواشی و اطراف آن از خلل و خطل مصروف گردانیدن شغل قضا و حکومتست که اشتمال آن بر مصالح خلق پوشیده نیست و منتصب در آن منصب مرموق ومتحمل اعباء آن امانت بزرگ جز آن کس نتواند بود که او را درخاندان علم و شریعت و سداد طریقت عرقی عریق باشد و اتّصاف و اتّسام بمآثر و مفاخر دینی و دنیاوی از قدّ قدر او قاصر نیاید و اعتلاء رتبت او برمراتب اتراب و اضراب اولوالألباب مستنکر ننماید، وچون گفته‌اند که معنی ظلم وضع الشیء فی غیرموضعه است از قضیت این سخن لازم آید که عدل وضع الشیء فی موضعه باشد وما از آفریننده جلت عظمته در تنفیذ احکام میان خاص و عام بافاضت عدل مأموریم و بسپردن کار بکاردان و رسانیدن مستحق برتبت استحقاق وتقویت او در آن مخاطب ومنسوب، و معلومست که امیر اجل جلال الدّین ادام الله تأییده قضاء ولایت طوس ومضافات آنرا میراث داری مستحقّ است و مدّتی مدیدبفرمان ما ملابس ومباشر آن بودست وآثار جمیل نموده ودر دولت بوسایل وشوافع موروث ومکتسب متوسّل ومتصل است وبعلم وعفاف که مقتضی وموجب تقلید اموردینی باشد متحلی ومتوشح . برقضیت این مقدمات وسوابق صفات رأی چنان دید که بعد از استحازت قضاء ولایت طوس بجملگی از سر طوس تا پای طوس بوی ارزانی داشتیم و این شغل بزرگ ومهم نازك بروی مقرّر فرمودیم واو را متقلد و متکفل آن گردانیدیم و زمام آن امانت جسیم و ودیعت عظیم بدست

شهامت و دیانت و کمال علم و عفت او دادیم و می‌فرماییم تا مراقبت و اتّقاء جانب ایزد تعالی حلیت احوال و عمدهٔ حصول آمال خویش سازد عاجلاً و آجلاً ، و استصحاب صنع لطیف و فضل عمیم او عزّ شأنه وعمّ احسانه درآنجا طلبد و مقاصد بوسیلت تقوی وثبات‌قدم برسنن هدی کند ان‌الله مع‌الذین اتّقوا والذین هم محسنون ، و نصوص قرآن مجید را که لایأتیه‌الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید در فصل خصومات مقتدی دارد و باخبار سیدالمرسلین صلوات‌الله علیه که تلو کلام رب‌العزّه است و می‌گوید عزّمن‌قائل: ما آتاکم‌الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا، مقتدی و مهتدی باشد و جملگی دقایق و رسوم آداب قضا را که از توصیت بدان مستغنی گشته است مرعی دارد واز مطعن ومغمز اجتناب نماید انشاءالله تعالی .

۲۷ - منشور تقلید عمل مرو بنیابت دیوان

دوام دولت و نظام مملکت از ثمرات و نتایج رعایت رعایا است که ودایع ایزد تبارك وتعالی‌اند و ما باحسان بایشان مأموریم حیث یقول‌الله عزّ و جل : احسن کما احسن‌الله الیك ، وهرچند تا نوبت جهان داری و پادشاهی عالم شرقاً و غرباً بفضل عمیم آفریننده علت کلمته‌بما رسیدست رایات دولت‌ما بهرکجا که مطرح‌شعاع آفتابست سایه گسترده دارد وخلایق را علی‌العموم درظلّ عدل و کنف عاطفت آریم وبدین طریق برحسب امکان شکر صنایع و مواهب مالك‌الملك عزّ شأنه و احسانه بحق می‌گزاریم و علی‌الخصوص رعایاء خطهٔ مرو که دارالملك وخاندان دولتست و مرکز رایات ملوك اسلاف ما ملوك و سلاطین روی زمین انارالله براهینهم بمزید عنایت و التفات همت مخصوص داشتن واز نظر بر ایشان حارسی یقظان گماشتن ومتعین دانسته‌ایم وهمواره چنان خواهیم که زمام اعمال آن بقعهٔ همایون در دست صاحبان تدبیری شهم متدّبر متیقظ باشد ملابست‌جلایل اعمال‌کرده ودر تضاعیف وتصاریف روزگار محنك ومجرّب شده ودرمناصب مرموق ومنتصب گشته وبر محك امتحان‌درهریك از آن‌پسندیده آمده ومستأهل ومستحق زیادت‌اعتماد نموده ومستعدّ رتبت ودرجه بوده ، واین مقدّمات

ازصفات معین‌الدّین‌است که درخدمت دولت ایّام شباب که زبدهٔ عمر وخلاصهٔ حیات باشد گذرانیدست، سوابق حقوق‌را بلواحق مشفوع و مقرون گردانیده و رتبت خویش بخدمات پسندیده‌پیش تخت‌بجائی رسانیده که اوهام اکفاء و اقران او از آن قاصر آید وهر انعامی که درحقّ اوفرموده‌شود از اندازهٔ استحقاق‌او متقاصر می‌نماید، برقضیت این معانی رأی چنان دید که عمل مرو باهتمام او مفوّض گردانیم وهرچه درآن ولایت دیوان خاص راست از معاملات و ارتفاعات اسباب ودیگر ابواب چنان که بدیوان استیفاء حماه‌الله مفصل گردانیده آمد درتصرّف وتدّبراو کردیم ومعوّل درآن خدمت ومهمّ نازك برشهامت و غناء و حسن سیرت او مقصور فـرمودیم و این منشور دادیم تا بفراغ دل و فسحت امل بضبط وترتیب این‌مهمّ خطیر مشغول گردد وجملگی اموال و ارتفاعات را درقبض وتصرّف آرد و آثار کفایت و تهدّی درآن لایح وظاهر گرداند وبا رعایا بمجاملت معاشرت کند و توفیر و تثمیراموال از وجوه وجوب سازد وباتّفاق ومساعدت ومعاضدت نوّاب دیوان وزارت اجله‌الله وثقات دیوان استیفاء واشراف ونظر ادام‌الله تمکینهم و برموجب فرمان وبروات دیوانی خرج می‌کند و نگذارد که با رعایاء ولایت و برزیگران اسباب خاص خطاب ناواجب رود و آنچه متضمن ترفیه وتخفیف ایشان باشد تقدیم کند و دولت را دعاء خیر حاصل گرداند بمنّ‌الله و حسن توفیقه. باید که از دیوان ایالت و ریاست و مجلس قضا واز جوانب اکابر و ائمهٔ دین و اعیان ومعتبران شهرو ولایت دام تمکینهم بر اعزاز مقدم واکرام واحترام جانب معین‌الدّین توّفر نمایند واو را درآن ولایت که عمل برسم اوست نایب ما دانند ودرمصالح مهمات دیوانی رجوع با او کنند وحرمت دیوان عمل موفور دارند وبتحصیل اموال با اومعاون ومعاضد باشند ان شاءالله تعالی.

۲۸ ـ نوعی دیگر

چون ولایت گرگان وآنچه بدان مضافست ومنسوب در تدبیر و ترتیب دیوان ماست و ایالت آن ولایت بنوّاب و معتمدان و خدمتکاران ما تعلق دارد و برتواتر

خبار اختلال آن ولایت ومتفرّق بودن حشم و رنجوری رعایا وخرابی اسباب ومشوّش
گشتن کارها بسمع ما می رسیدست خاطر بدان طرف نگران داشته‌ایم و همت بر آن
صروف گردانیده که این خللها زایل گردانیده شود و رعایا را در کنف امان و راحت
أوی داده آید و ترتیب این مهم که فواید آن شاملست و عواید آن عام در آن دانسته
ـد که اجلّ عالم اخص منتجب الدین مخلص الاسلام مؤید الملك یمین الدوله عزیز الملوك
السلاطین علی بن احمد الکاتب ادام الله تمکینه که درجهٔ او درمجلس ما برتر از جملگی
قرّبان وخواص و معتمدانست ومنصب او در دیوان ما زیادت از مناصب کافهٔ کفاتست
معتبران و اصحاب قلم نام زد فرمودیم وهرچند غیبت او از خـدمت بردل و خاطر
ری تمام دارد و مصالح بسیار که جز بشهامت و حسن سیرت او مضبوط نتواند بود
ـمل و مختل می ماند مصلحت آن طرف را بر دیگر مصالح خاص ترجیح نهادیم و
ـفرماییم تا چون آنجا رسد افتتاح باستمالت امرا و مقطعان و سپاهیان و مقدّمان
لایت کند وهریك را برمقدار رتبت او ازمجلس ما بهمهٔ مواعید خوب امیدوار گرداند
استمالت دهد واز دولت ما بهمهٔ انعام واحسان ومزید اقطاع و نانپاره موعود گرداند
ترتیب دیوان ریاست و شحنگی و عمل بواجب بکند و بر آن جملت که فرموده‌ایم
ثال داده ومشافهت گفته هر کاری بمستعدّی و مستحقی رساند و مفوّض گـرداند
بر آن جملت که از سیرت پسندیده و عقیدت ستودهٔ او مألوف و معهودست کارها
دازد که موافق رأی ما و متضمن صلاح دولت باشد، مهمات دیوان و رعیت ساخته
پرداخته کند و هرصاحب عملی ومباشر شغلی دیوان را علی حده وصایت کند تا در
چه بوی تفویض افتاده باشد وبر وی اعتماد کـرده طریق انصاف و راستی سپرد و
نب ایزدی در همهٔ احوال با رعایا و زیردستان مراقبت نماید و در اظهار آثار خیر
ـشد و جملگی رعایا را آسوده دارد و رنجها که درگذشته کشیده اند براحت
آسایش بدل گرداند و مرضات ما در تخفیف وآسوده داشتن رعایا داند و دعاء
ـان دولت ما را پسندیده تر ذخیرهٔ و نیکو تر خدمتی شناسد، و منتجب الدّین
ـلص الاسلام را فرمودیم تا آنچه از لفظ ما شنیده است بنیکوئی درحقّ رعایا با ایشان

رساند و هرچه در امکان آید از احسان و اشفاق درحقّ ایشان تقدیم کند و مقطعان و ولاة ومتصرّفان را بگوید تا در نیکوداشت ایشان بهمه غایتی برسند و بزوایدو مؤن خطاب نرانند و رسوم محدثات ننهند ، ومی‌فرماییم تا هر کس که اقطاع و نانپاره دارد ودرخدمت ما مرتّب است اقطاع قدیم بر وی مقرّر باشد وهیچ کس را در آن منازعت نرود و هر کس بدانچه دارد قانع باشد ودر خدمت و مطاوعت بیفزاید تا ما در انعام واقطاع بیفزائیم وهرمحلول که بعد ازسفر ماوراءالنهر افتادست با دیوان خاص گیرند وبی‌فرمان وتوقیع یك‌من غله و یك دینار زر بکس ندهند تا بعد از این چون جملگی حشم بخدمت رسند بر اندازهٔ هریك آنچه واجب آید از زیادت اقطاع فرموده شود . باید که کافهٔ امرا وحشم و مقطعان ولایت و سپاهیان وخدمتکاران دام عزّهم براحترام و اعزاز جانب اجلّ عالمی منتجب‌الدّین عزیزالملوك و السلاطین دام تأییده متوفّر باشند و هرچه او گوید و ترتیب کند و قرار دهد گفته و فرموده وترتیب کردهٔ ما دانند و از صواب دید او عدول نکنند و بتحصیل فراغ دل و رعایت جانب او بمجلس ما تقرّب جویند و ملتمسات وحاجات بسفارت و وساطت زبان وقلم او بر رأی ما عرضه کنند وهمهٔ اعتماد ما درکلیات وجزوّیات مصالح و مهمات برقلم و قول منتجب‌الدّین شناسند ومنظوران ومعتبران وسادات وقضاة و مشایخ و اعیان و اصناف رعایاء ولایت دام توفیقهم در مهمات خویش رجوع با منتجب‌الدین کنند و بجانب امیر اسفهسالاری اجلی کبیری مؤیّدی مظفری برادری عضدالدینی‌عمادالاسلامی الب قراخانی ارسلانی ادام‌الله تأییده نبشته‌ایم و فرموده تا در همهٔ معانی قاعدهٔ حرمت منتجب‌الدّین مخلص الاسلام ممهد گرداند واو را در نیابت که بدو مفوّض است تمکین تمام دهد و هرچه واجب آید از دقایق‌احترام و اعزاز وتبجیل درحقّ او بجای آرد و آنرا در مجلس ما موقعی هر کدام لطیفتر داند وبمحامد و آفرین فراوان مقرون شناسد ان شاءالله تعالی .

۲۹- منشور ایالت ری برسبیل نیابت حضرت

چون ایزد سبحانه وتعالی بفضل عمیم و صنع لطیف خویش پادشاهی عالم ما را کرامت کردست و عنان حلّ وعقد مصالح ممالك جهان و ترتیب مناظم امور جهانیان

در دست اقتدار ما نهاده ورایات دولت ما را آیات قدرت وعظمت خویش جلّ وعزّ گردانیده و خلایق بسیط زمین را برّاً وبحراً، سهلاً و جبلاً بودایع ما سپرده وسایهٔ ایالت وسلطنت ما را برایشان گسترده و رقاب اکاسره و جبابرهٔ آفاق را شرقاً و غرباً در ربقهٔ طاعت وخدمت مجلس ما آورده و عصابهٔ اذعان و انقیاد برجبهات ایشان بسته ونواصی ایشان باقاصی وادانی بلاد و اقالیم مذلّل ومسخر اوامر ونواهی ما گردانیده وآنچه ازمطامح همم سلف سلاطین امم وملوك عرب و عجم محتجب ومنتقب بودست و معارج و مدارج بر ایشان معتاق ومسدود پیش رأی و رایت ما مکشوف وگشاده گردانیده ومقاصد همت ما در آن بنجاح رسانیده و شکر آن عوارف و مواهب جسیم جزیل گزاردن وبهر وقت لیلاً و نهاراً ، سرّاً وجهاراً تجدید ذکر احصاء وتعداد آن مألوف ومعتاد خویش داشتن از لوازم و مفترضات باشد هرچند که آلاء و نعماء ایزد تبارك و تعالی نا معدود ونا محصورست وغایت استقصاء دراحصاء آن از عجز وقصور چنانکه می گوید عزّ من قائل : و ان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها ، امّا برحسب امکان و زائدهٔ توان اجتهاد در اداء شکر منعم برامید مزید نعمت واجبست و معتبر بقوله : لئن شکرتم لأزیدنّکم ، وگزاردن شکر نعمت او را تبارك وتعالی ابواب و اسبابست و اولوالأمر بدان مأمورند کما قال جلت عظمته: ان الله یأمر بالعدل والاحسان ، و ما همواره در دولت خویش از مبدأ طلوع رایت تا غایت وقت همت بتمهید و تشیید اساس این دو فضیلت مایل داشته‌ایم وعقیدت وطوّیت بر ایثار و اظهار آن باعث و منظوری یافته ، وهر بسطت که ما را در دولت و مملکت می فزودست و از الطاف و صنع الهی روی می‌نموده از میامن آن طوّیت وعقیدت دانسته‌ایم واز برکات آن شمرده ، ودرین حال که رایات ما منصور ومظفر از دیارخوارزم بمبارکی بدارالملك خراسان ومستقرّ سریر دولت باز رسید وخاطر از مهمات آن طرف برحسب ارادت فراغت یافت عزیمت ترتیب کار ری وتدارك احوال آن طرف که ازمهمات بلاد ممالکست پیش خاطر آوردیم و عزیمت برنهضت همایون بدان صوب مصمم گشت چه معلومست که رعایاء آن شهر و ولایت از سالها باز عُرضهٔ حوادث وهدف سهام نوائب بودند واز مهاد عدل وانصاف

بیفتاده واز رفاهیت و آسایش دورمانده و چون ما بفرمان آفریدگار عزّ شأنه حفظ ورعایت ایشانرا متکلفیم ومعتقدکه از احوال ایشان مسؤل خواهیم بودن یوم لا تملك نفس لنفسٍ شیئاً و الأمر یومئذٍ لله ، اهمال ایشان بهیچ حال جایز نـداریم و انقاذ و و استخلاص ایشان از مخالب نوائب عین فرض شمریم اما بسبب اشتعال حرارات هوا و احتدام سورت گرما توقّفی افتاد، چندانکه گرما فتوری گیرد و هوا اعتدالی پذیرد و از صفو عقیدت و کمال رأفت که درحقّ رعایا علی‌العموم و علی‌الخصوص در باب رعایاء ری رعا هم الله داریم واندیشیدیم که آن طرف بمقدارمدّت توقّف‌حرکت رایات ما از آثار و الطاف و عواطف معطوف بی‌بهره ماند و آن رعایا در کنف رعایت نیایند وامرا ومعروفان‌حشم وخدم متفرّق بدان‌طرف که همه بندگان ما اند متألّف ومجتمع نگردند و بتازگی از نواخت وکرامات ما نصیب نیابند رأی چنان دید کـه معروفی ازاعیان‌حضرت و مقرّبان‌خدمت‌ومرشّحان دولت که‌مستعدّتقلد آن‌مهمّ نازك وتکفل آن‌مصلحت بزرگ باشد و استحقاق چنین مهمّ خطیردارد بدان جانب فرستاده آید و ترتیب مصالح آن حشم ورعایا باهتمام او مفوّض‌کرده شود که خاطر بکلی‌از آن فارغ تواندبود، اختیار بعدازاستخارت درقیام باتمام آن مهم معظم وتقدیم خدمت بلند رتبت اجلّ‌عالم کامل‌افضل مؤیّد قوام‌الدین معین‌الاسلام والمسلمین اینانج قتلغ بلکا خواجه باك ابوالفضایل المظفر بن انوشروان ادام‌الله تأییده را فرموده شد و اعتماد درین کار نام دارکه متضمن صلاح و مصلحت دینی و دنیاویست بر اصابت رأی و کمال شهامت وحصافت وحسن سیرت ونقاء طویّت وکثرت تجارب که از ممارست وملابست جلایل اعمال حاصل دارد کرده آمد بحکم آنکه او تربیت درحجر دولت ما یافتست و مساعی او در هرشغل بزرگ که او را درآن امتحان فرمودیم مرضی وحمید یافته‌ایم و او را کرامت مزید اختصاص وشرف‌قربت که هرگز اوهام اقران او از اصحاب مناصب بدان نرسیدست ارزانی می‌داشته چنانکه خاص وعام ، دور ونزدیك، دیده‌اند و دانسته و از این جهت ارباب حاجات خصوصاً اصحاب اطراف در نجح مطالب و اصحاب اغراض و مآرب توسّل بسفارت او جسته‌اند ومراسلت ومکاتبت درعرض ملتمسات با اوبرداشته

وبوسیلت و وساطت او انعام وایجاب یافته . وهرچند منصب شغل عرض در دیوان که در اهتمام نایب اوست هم برین قرار خواهد بود حالی را ازو خالی می نماید وغیبت او را برخاطر اثری است مصلحت‌حشم آن طرف و رعایاء آن ولایت را ترجیح نهادیم و او را باسم نیابت بدان طرف وایالت آن مشرّف گردانیدیم ومنتظم داشتن شمل حشم وتألیف ایشان وضبط ولایت ری بکلی وتصرّف دراموال ومعاملات از استقبال فلان و تیمارداشت‌اسباب خاص وغایبانه‌واسباب‌حور[کذا]ومخالفان وضرایب شهروطیارات و ابواب المال بر موجب مشروح دیوانی بوی تفویض کردیم تا هر کاری را علی حده چنانکه ازشهامت وغناء وتیقظ ومناصحت اومحقق گشتست‌مرتّب گرداند وجانب ایزد تعالی را سرّاً واعلاناً درهرچه‌سازد وپردازد مراقبت کند وتقوی وخشیت را عزّاسمه پیرایه وحلیت حال خویش سازد و بدین طریق استمداد لطف او تبارك و تعالی کند، انّ الله مع الذین اتّقوا والذین‌هم محسنون، واموال دیوانی از وجوه وجوب طلبد و جملگی آن بقلم روشن کند وآنچه از آن باسم بندگان ماست و ازجهت مصلحت ملك بدیشان باید داد مقرّر کند وبدهد وحقّ ایشان مرعی می گرداند وآنچه دیـوان را بماند نگاه دارد تا حکم آن فرموده آید وظلم و تطاول اقویا از ضعفا دفع کند و بـر احترام و توقیر و تبجیل و اعـزاز از سادات و ائمه و علما و صلحا و مشایخ و اهل بیوتات متوفّر باشد ودر دیوان عمل نایبی شهم سدید متدّین که رعایا از وی آسوده توانند بود و معاملات دیوانی را مضبوط تواند داشتن و استخراج برقانون راست کردن از جهت خویش نصب کند تا شغل دیـوانی می گذارد و اموال معاملتی حاصل می دارد تا قوام‌الدین بفراغ دل بتدارك واصلاح دیگر مهمات نازك که بتدّبر وشهامت او منوطست مشغول تواند بودن ودر هریك اثر حمید نمودن، وچون تقلید این‌نیابت بمبارکی‌قوام‌الدّین را فرموده شد واین تفویض استحقاق اتّفاق افتاد چند معروف را از امرا و اسفهسلاران فلان و فلان فرمودیم تا در صحبت او روان گشتند ومثال دادیم که همگنان او را مطواع ومتابع باشند و در هـرچه مصلحت بیند از مهمات ملك و ترتیب کند از صواب دید او نگذرنـد و طریق متابعت و معاضدت سپرند و چون

بمقصد رسد و دیگر امرا و معتبران حشم که بروی خدمتهای پسندیده کرده‌اند و در هر کار آثار گزیده نموده مجتمع گردند در نگاه داشتن صلاح ملك و دولت وتحرّی مرضات ما درمساعدت ومظاهرت قوام‌الدّین یك زبان باشند وبر وفق استصواب او در ضبط ولایت و تمشیت کارهای دیوانی و تخفیف و ترفیه رعایا و تحصیل ادعیهٔ صالحه دولت قاهره را ثبتها الله بهمه غایتی برسند و رضاء قوام‌الدین برضاء مجلس ما مقرون دانند ودر همهٔ احوال آنچه گوید واز مصالح ومهمات دیوان مرتّب کند مقتدی سازند و عدوان از آن موجب انکار و لائمه دانند وآن چنانست که کافّهٔ حشم امرا واسفهسلاران که بندگان ما اند و اصناف متجنده و اقطاع داران بری مقدم قوام‌الدین عزیز دارند و بشرایط اکرام و تبجیل و اعزاز قیام نمایند ودرکارهای ملك و دولت از صواب دید او نگذرند واو را بردقایق احوال وقوف دهند ونانپاره باتّفاق وار تضاء او ومشروح اوکه نویسد گیرند ودارند وبقلم اوتصرّف کنند چه‌قوام‌الدین باآنکه آنجا شرف اسم نیابت دارد بحضرت دیوان عرض باسم اوست ودر اهتمام نایب او تا این دقیقه تصوّر کنند و متابع رضاء او باشند وهمهٔ معوّل ما برگفته و نمودهٔ ما شناسند وهیچ چیز ازخفایاءاسرار ملك از وی نپوشانند واو را برغث وسمین آن اطّلاع دهند ودر هرمهم که حادث گردد بر موجب تدبیر و صواب دید او میروند وآنرا قدوه و پیش وای خویش دانند ، سادات وقضاة و ائمه و علما و اعیان و معتبران و مشایخ و منظوران شهر ری ونواحی آن فرمان را بانقیاد و متابعت تلقی‌کنند و قوام‌الدین را نایب مجلس ما ونایب او را عامل ومتصرّف اموال دیوانی دانند و در مصالح خویش رجوع با اوکنند و ملتمسات باو بردارند و برتمکین و احترام نایب او توفّر نمایند و اموال و رسوم دیوانی بوی گذارند و احوال معاملات قلیل وکثیر معلوم گردانند و می‌فرمائیم تا دیوان شحنگی همچون دیوان عمل و اسباب خاص بسرای او دارند وکار احداث و ارش جنایات بصواب دید اوگذارند و از آنچه مصلحت می بینند تجاوز نکنند و جملگی بندگان ما و حشم که بدان طرف روان گشتند و معروفان حشم که آنجایگاه‌اند مطاوعت‌فرمان را متابعت اودانند ودر مهمات با اوگردند تا ترتیب‌هرکار

بواجبی می‌کند و آنچه بصلاح حال حشم و رعایا و فراغ دل و تخفیف و ترفیه ایشان پیوندد بجای می‌آورد و در تولیت و عزل هرکس برحسب سداد طریقت و سجیت او می‌روند چه او را این اجازت حاصلست و برین جملت خاتم خاص بوی سپرده شد تا آنچه بمصالح رعایا بازگردد ممهد کند و دولت قاهره را امداد ادعیهٔ صالحه حاصل گرداند، ان‌شاءالله تعالی والحمدلله وحده.

۳۰ - منشور ایالت و شحنگی بلخ

ثبات دولت و نظام شمل مملکت از نتایج و ثمرات افاضت عدل و اشاعت احسانست که بدان مأموریم از آفریدگار تبارك و تقدّس آنجاکه می‌گوید در مصحف مجید: ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی‌القربی، و دیگرجای می‌گوید: واحسن کمااحسن‌الله الیك، وصاحب شریعت سید انبیاء و رسل صلوات‌الله علیه وعلیهم اجمعین گفته‌است: عدل ساعةٍ خیرٌ من عبادة سبعین سنة، و عدل آن باشد که حق بموضع نهاده آید و کار در نصاب استحقاق مرمّت فرموده شود وقاعدهٔ اعطاالقوس باریها تمهید افتد وهرکس را ازخلایق جهان، رعایا ومستخدمان ومتقلدان اعمال ومباشران امور دینی و دنیاوی برمعارج ومدارج استحقاق و استقلال نگاه داشته شود و ذمم وحقوق ارباب وسایل اکید و ذرایع حمید که آثار مساعی و مقامات ایشان برصفحات مهمات ملك و جبهات ایّام دولت ظاهر باشد و امداد خدمات مرضی متظاهر مرعی و مقضی گردد تا بمیامن آن هر روز معاقد مناظم احوال مملکت مستحکم تر می‌باشد و قواعد اسباب درآن دولت مؤکدّ تر می‌شود واز حول وقوّت ایزد سبحانه و تعالی ولطایف او عزّ وجلّ در حال اقامت و نهضت وسلوك و حرکت امارات مزید نعمت و بسطت مملکت مشاهده می‌افتد و شکر مواهب وعوارف آفریدگار عزّ شأنه وعمّ احسانه که موجب زواید عواید نعم باشد چنانکه گفته است عزّ من قائل: لئن شکرتم لأزیدنّکم از ضمن آن ترتیب پدید می‌آید وموادّ فیض احسان او عزّ و علا متصل تر می‌گردد بتوفیق‌الله وحسن تیسیره، واز ابتداء افراخته شدن رایت دولت ما وسایه افکندن آن بتأیید تبارك وتعالی بر اقالیم عالم شرقاً وغرباً، بعداً و قرباً، برّاً و بحراً تا هرپادشاه

و فرمان دهنده که در هفت کشور معمور بسیط روی زمین است بر کشیده و گزیده و نشانده و بندهٔ ماست طوعاً او کرهاً، وهمگنان در اطراف و اوساط جهان بسمت عبودیّت ما متسم‌اند و اعناق باطواق منت ما متحلی دارند، امیراسفهسلار اجلّ شهید قماج رحمةالله علیه اگرچه از عداد ممالیك بود همت ملوك داشت واز این جهت قسیم و سهیم ملك و دولت گشت و نهالی بود برچمن ملك نشو ونما یافته بل هلالی از افق آسمان ما تافته و بتدریج از آفتاب اقبال و پادشاهی ما استضاءت کرده وبانوار حسن رأی ما استنارت و استدارت تمام گرفته ، وآن شهید از بدایت طلوع تا نهایت افول بهدایت عقل راجح و رأی متین کــه داشت روزگار در خــدمت ما چنان گذاشت که ازحضیض بندگی بمرقاة و مرتبت برادری رسید و بشرف اسم نیابت ما در ممالك جهان موسوم گشت و بدین جاه و نام بــزرگوار و منصب نامدار از اقران خویش پهلوانان و سپاه داران و فرمان دهندگان اطراف آفاق متفرّد شد و جناب او بفرمان ما مساق ومآل حاجات و آمال‌ملوك روی زمین گشت و کدام گوهرست شریفتر از عقل که بوسیلت و ذریعت آن مرد مقبل از درجات مراتب نظراء ترقّی می‌گیرد تا بمثابتی رسد که گفته‌اند :

ولم ار امثال الرّجال تفاوتت الی‌المجد حتی عُدّ الف بواحد

و فرزند او امیراسفهسلار علاءالدّین ابو بکر رحمه‌الله از آن شجرهٔ همایون ثمرهٔ شاخی مثمر بود و در عنفوان شباب باستیعاب انواع آداب و استجماع اسباب تقدّم براقران واتراب قصب سبق ربوده ودر مدّتی بی‌امتداد تلقی تمنی و مراد که از دوران فلك وحدثان زمانه یافت در خدمت دولت آثار ستوده نموده و در آن اقتدا بپدر خویش امیر خراسان داشت وعمر درظل ملك بسر برد و در اقتفاء رضاء ما گذاشت وامروز وارث حقوق جدّ وپدر و قایم مقام ایشان در دولت امیراسفهسلار اجل کبیر مؤیّد مظفر منصور عادل مرزبان الشرق ابوالفتح ادام‌الله تأییده است که در مهاد عاطفت و رأفت رأی‌ما تربیت یافتست و برضاع اشفاق واشبال مجلس ما مترّشح شده و از زبان ترجمان دولت ما بسمع خرد و دانش طبعی کلمات اوامر و زواجر

شنوده واز همت ما که همواره بجانب او ملتفت باشد رقیبی مرشد مشفق داشت تا لا جرم در عهد صبی مستجمع آداب شباب وکهول گشت و در ایام جوانگی بکمال فرزانگی و هنرمندی و جملگی اخلاق و شیم پسندیده از مراتب پیران کار دیده برگذشت و هرچند اجالت رأی در اختیار خصال ستودهٔ او بیشتر فرموده‌ایم وهمت براستکشاف سرایر او زیادت گماشته دلایل استعداد او در قیام نمودن بمعظمات امور ملك ظاهرتر و متضاعفتر می‌یافته‌ایم و دواعی تفویض جلایل کار های دولت که از جدّ و پدر بمیراث بوی رسیدست متزاحم و مترادف تر دیده ، و چون از عادات دولت ما معهود و متعارفست حقوق اسلاف در اخلاف رعایت فرمودن و جاه و جای پدران بفرزندان سپردن و ایشان را در حجر اعتناء صادق و اهتمام تمام پروردن عمادالدوله‌والدّین امیرخراسان را ادام‌الله تأییده سوالف متوارث استحقاق ذات ستوده صفات که همم واوهام اقران‌واکفاء او ازتأمّل در آن قاصر آید حاصلست وبهروقت از شمایل او مخایل طینت پاك و رأی روشن و همت بلند در احیاء خاندان رسد آنچه بفقدان سلف او رحم‌الله منثلم گشتست و خاطر بدان نگران شده واضح تر می یابیم ودرهر امتحان و تجربت که می فرمائیم او را باعلی درجه و ترقیب رتبت و اعتماد وتفویض مهمات مملکت سزاوارتر می‌شناسیم، بعد از معاودت رأی و استخارت خدای عزّ وجل‌فرزند عمادالدوله والدّین امیرخراسان مرزبان‌الشرق ادام‌الله تأییده را پیش تخت‌خوانديم برسبیل‌اعزاز و اجلال وجایگاه جدّ و پدر او که درخدمت معهود ومقرّر بودست بوی سپردیم و آن مکان و مکانت برقرار متقدّم ارزانی داشتیم و اقطاعات همچنان‌که ایشان داشته‌اند و بتازگی مشروح دیوان عرض بدان ناطقست و بر ذکر تفاصیل آن مشتمل بروی تقریر فرمودیم و املاك برموجب حجتها و قبالات مسلم گردانیدیم و جملگی خیول و حشم و غلامان را که در فوج آن گذشتگان رحمهم‌الله بوده‌اند درفوج اومنتظم کردیم و زمام حلّ و عقد انتظام احوال ایشان بدست شهامت وکفایت و تیقظ و حسن سیرت او دادیم وکرامت تشریفهای گرانمایه از کسوتهای خاص واسب وساخت و طوق مرصّع وسپر وکمر شمشیر وکوس و علم وسرای پرده

و هرچه از شعار و آلت و عُدّت سپاه سالاری وپهلوانی وصاحب طرفی باشد و جدّ و پدر او رحمهم‌الله از دولت پدر ما یافته بودند مبذول فرمودیم و فرزند عمادالدّوله والدّین امیر خراسان را اختصاص بدین تبجیل و تقریب واجب دانستیم و ایالت و شحنگی بلخ و مضافات آن هم بـر قرارکه باسم جدّ او عمادالدّین قماج بوده‌است بر فرزند عمادالدّوله و والدّین مقرّر فرمودیم و مصالح‌این شغل خطیر وکار نامدار بتدبیر و رأی صایب او موکول گردانیدیم واین منشور محرّر و نافذ گشت تا فرزند عمادالدوله والدّین امیرخراسان‌ادام‌الله تأییده اقطاعات و املاك خویش برین جملت که فرموده شد در تصرّف می‌دارد و نوّاب و متصرّفان متدّین کوتاه دست گمارد و هرچه بتخفیف و ترفیه رعایا پیوندد بجای‌آرد ومتصرّفان را وصایت‌کند تا رعایا را نیکو دارند وبراحترام و اعزاز معتبران ازائمه و سادات وعلما وصلحا ومشایخ واهل بیوتات متوّفر باشند و نگذارند کـه از اقویا برضعفا تحاملی رود و استخراج اموال دیوانی در اوقات معهود از فصول سال برقوانین و رسوم متقدّم کند وبزواید ومحدثات خطاب نرانند و ادعیهٔ صالحهٔ رعایا دولت قاهره را ثبتهاالله مستدیم باشد و می فرماییم تا نوّاب فرزند عمادالدّین امیر خراسان دام تمکینهم وجوه مواجب حشم و غلامان بر آن قرار که فرموده شدست می رسانند و فراغ دل ایشان حاصل می دارند ، فرمان چنانست که طبقات حشم را از امرا و معتبران وکافّهٔ و ثاقباشیان و غلامان عمادی اعزّهم‌الله متابع ومنقاد ومطواع فرزند عمادالدوله والدّین‌باشند وازاشارت وصوابدید او عدول ننمایند ودر مهمات دولت‌مصالح ملك بنشاطی تمام قیام نمایند وآنچه مصلحت بیند ودرین ابواب ترتیب‌کند متبوع ومقتدی شناسند وباحتشاد هرکدام وافرتر روی بدان آرند واز تقاعد و توانی مجتنب و محترز باشند ومرجع ومآب خویش درآنچه مجدّد گردد باجابت او دانند و هیچ دقیقهٔ از دقایق تباعت و طاعت برحسب امکان و استطاعت فرو نگذارند و رضاء فرزندی عمادالدوله و الدّینی بارتضاء واستحسان رأی ما معروف شمرند . و چون شهر بلخ قبةالاسلام و مرکز رایت دولت و مستقرّ سریر مملکتست و رعایاء آن همواره بحسن رعایت وکمال عنایت رأی ما مخصوص

۱۳۵۰

بوده‌اند و بوفور عاطفت و شمول رأفت از دیگر رعایاء ممالك عالم ممتاز می‌فرماییم تا فرزند عمادالدّین امیرخراسان ادام‌الله تأییده اساس این امارت و ایالت در شهر و ولایت برمراقبت جانب ایزد تبارك وتعالی نهد وپیش دل مصوّر گرداند که او درمعرض کار بزرگ و نازك آمد که برهرچه گوید وکند وسازد در دنیا عاجلاً وآجلاً برنیکی و بدی از مجالس ما مُجازی و معاتب خواهد بود ودر عقبی از آن مسؤل و برنقیر و قطمیر افعال واقوال از احسان و اساءت مثاب ومعاقب، یوم تجد کلّ نفسٍ ما عملت من خیرٍ محضراً وما عملت من سوءٍ تودّ لو انّ بینها و بینه امداً بعیداً، تا چون این تصوّر کرده باشد واز راه انتباه وحزم برین دقیقه، که صلاح وفساد ونفع وضر وخیر وشر وهرچه او را بدان وصایت می‌فرماییم و برآن ارشاد و تحریض می‌کنیم درضمن آنست، وقوف یافته باشد در فاتحت کار از خاتمت آن می‌اندیشد و هرچه پیش آید برنهج سداد و رشاد می‌راند وضمایر ومعتقدات خویش دراوقات صلوات برعالم‌الأسرار و الخفیات، ما لا یخفی علیه شییء فی‌الأرض و لا فی‌السماء و لا یعزب عنه مثال ذرّةٍ، عرض می‌دهد و بفضل وکرم او عزّ وعلا در تمشیت آن التجا می سازد و استعانت می‌کند، ومتیقن باشد که اسرار و خفایاء باطن او آنجا ظاهرست و مکشوف و ثواب وعقاب وحساب وسیئات برحسب مواعید و وعید معدّ وعتید، یوم لاتملك نفس لنفسٍ شیئاً والأمر یومئذٍ لله، بعد از تأنّق وتفکر درین مقدّمه که حاوی معانی سعادت دو جهانی است باید که فرزند عمادالدّین امیرخراسان درحفظ وحراست آن ولایت و رعایا بغایت مجتهد باشد و متشمر وجناح معدلت و نصفت بر کافّهٔ ایشان مبسوط گرداند و ابواب تطاول و تعرّض بر ایشان فرو بندد و در ازالت و اماطت دستهای خاطی و اطماع فاسد ازیشان بهمه غایتی برسد و براحترام و اکرام سادات ومراعات طبقهٔ از طبقات بر مقادیر درجات ایشان از فرایض داند و سخن ایشان در مصالح بواجب اصغا کند و برکار گیرد ودر استماع ظلامات که بوی بردارند در هر حالت که باشد اهتزاز تمام نماید و درآنچه شنود و بوی رسد نیك متثبت ومتأمّل باشد واز اغراض ومقاصد هر یك بواجب تفتیش کند ودرآنچه بمشاورت و مفاوضت

ارباب تجارب و مقدّمان و معتبران حاجت افتد بعد از مشاورت حکم کند و جواب دهد، شرعیات بمجلس قضا فرستد ورسمیات ومعاملتی ودیوانی بدیوان ریاست، و ثقات و امناء خویش را بر اتمام آن گمارد تا کارهای مسلمانان بزودی و نیکوئی گذارده شود و ذکر جمیل منتشر می‌گردد و مثوبت مدد می‌باشد ودر کارشحنگی نایبی شهم کاردان پسندیده‌سیرت‌ستوده طریقت گماردتابشرایط شغل آن‌قیام نماید و آنچه تعلق بشحنگی دارد برقاعدهٔ مصلحت می‌گذارد وطریق عدوان وشطط مسدود گرداند واروش جنایات بر اندازهٔ جرایم و یسار مجرمان ستاند و متعدّیان و مفسدان را مـزجور و مهقور دارد واهل صلاح و عفاف را تربیت و تقویت کند و اقامت حدود برمتعدّیان ولصوص وقطاع‌الطریق‌ازلوازم‌شرع وا‌ٔمهات مهمات‌مسلمانی شمارد کما قال‌الله تعالی: انّما جزاء الّذین یحاربون‌الله و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً أن یقتلوا اویصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من‌الأرض ، و درین باب استشارت و استیذان ائمه ومفتیان و علماء شریعت از واجبات شناسد ودر آمن داشتن راهها ومسالك ومعابر مسلمانان و اصناف مجتازان و سابله باقصی‌الأمکان برسد واهل عیث و فساد را از مکامن و اماکن ایشان نفی کند وبهرطرف که مظنهٔ فتنه و قطع‌الطریق باشد رقباء امنا نصب کندتا از آنچه معلوم ایشان می‌گردد نوّاب دیوان ایالت را اعلام می‌کنند وایشان را بجدّی وتشمری تمام بحسم مادّت آن خلل مشغول می‌گرداند ودرحکم سیاست و شریعت راندن بـر مفسدان و راه زنان تغافل و تساهل نکند و ابقا و اغضا جایـز ندارند وبرتقدیم هرچه مستدعی خفض عیش و رفاهیت رعیت و ساختگی اسباب معاش و فراغت و استقامت احوال ایشان و مقتضی امن و سکون ولایت باشد توّفر نمایند و انتشار اخبار مآثر آثار عدل و انصاف در اقطار دیار ممالك مغتنم شناسند و موقع آن درمجلس ما پسندیده ترین مواقع خدمتها دانند ودر طلب استعداد زیادت اعتماد و ادراك منقبت احماد بدان توّسل جویند بمشیةالله تعالی وحسن توفیقه .

فرمان چنانست که کافّهٔ اعیان و معتبران و مشاهیر و مشایخ و منظوران شهر بلخ و مضافات آن از سادات و قضاة و ائمه وامرا ومتجنده و رعایا ادام‌الله تأییدهم این

تفویض و تولیت را که بر قضیت استحقاق و استیجاب فرموده شد بشکر و دعا مقابل کنند و صلاح احوال خـویش در اثناء و مطاوی آن مندرج و منطوی دانند و التفات همت همایون و رای جهان آرای بتأسیس و تأکید بنیاد منزلت و رتبت فرزند عمادالدوله و الدّین امیر خراسان ادام‌الله تأییده علی تناوب‌الأیام و تعاقب الشهور و الأعوام متزاید شناسند و مقام و موقف او در بارگاه و پیش تخت مقام و موقف اکابر سلف او دانند و تزاید ارتقاء و اعتلاء درجات حرمت و حشمت او را که مستأهل و مستعدّ آنست درمستقبل ترقّب و ترصّد می‌کنند و طلایع و تباشیر آنرا عن قریب اواناً بعد اوانٍ و زماناً عقب زمانٍ متطلع و مترصّد می باشند و متابعت و مطاوعت او درمحدودات و مقضیات فرمان متعین و لازم دانند و عدول و نکوص از آن موجب ومقتضی انکار و لائمه، ودر مصالح و مهمات رجوع با نوّاب و گماشتگان جانب فرزندی‌عمادالدوله و الدّینی امیرخراسان کنند و طریق انقیاد و اذعان سپرند وازمنهاج طواعیت نگذرند وآنچه از قدیم باز برسم نوّاب شحنگی بودست برقاعدت معتاد از وجوه مألوف ترتیب می‌کنند ومی رسانند و قاصر نگردانند و اثر امتثال مثال درکلّ احوال ظاهر ومتعین دارند ان‌شاءالله تعالی.

۳۱- منشور تفویض شحنگی ترکمانان

افاضت عـدل و احسان بهمهٔ زبانهای جهانیان محمودست و در همهٔ دلهای آفریدگان محبوب و اصحاب ملك و ادیان متفرّق و مذاهب مختلف و ارباب طرق متناسب ومسالك نا متقارب در احماد این دو سیرت و بر اطراء این دو طریقت اتّفاق واتّطباق دارند ودرمصحف مجد وشرف الذی لایأتیه الباطل من بین‌یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید فرمان نافذ و حکم قاطع برین جملتست، ان‌الله یأمر بالعدل والأحسان وایتاء ذی‌القربی وینهی‌عن‌الفحشاء والمنکر والبغی‌یعظکم لعلکم تذکرّون، وهرکس را از اولوالأمر درجهان داشتن ومرضاة خالق وصلاح مخلوق جستن واسباب معاد و معاش ساختن طریقتی اختیار افتادست وسیرتی موافق نموده که همت برآن مقصور داشتست ومطاوب دینی و دنیاوی از نتایج ثمرات آن دانسته و از سیر و سنن

ملوك سلاطین سلف که آباء و اجدادما بوده‌اند قدّس الله ارواحهم وجملگی عادات وحالات ایشان پسندیده وستوده بودست وآثارحمید ایشان مخلد و مؤبدخواهدبود، الی أن یرث الله الأرض ومن علیها وهوخیرالوارثین، واختیار وانتخاب ما عدل واحسانست که منافع آن اصناف خلایق و حیوانات را از انام و انعام و دواب و هوام و طایرات وسانحات حتی الجراد والنمل شاملست وهریك را از آن برحسب نظرت وقدرت وقضیت قضا وقدر باری تعالی حظی ونصیبی ظاهـر، و اوّل قاعدهٔ جهانداری افاضت عدلست پس اشاعت احسان که رعایا و زیردستان تا ازمعرّت ظلم وعادیت عدوان امان نیابند طلب رزق واعداد اسباب معیشت نتوانندکرد واثر احسان بعد از تمهید اساس عدل براحوال ایشان پدیدآید و معتقد ما آنست کـه فیض عدل در میـان خلق بجایگاهی می باید رسانیدن که جملگی فقرا وضعفا ازصدقات اغنیا و اقویا ایمن توانند بود و گماشتگان وحشم وخدم چنان منزجر ومنتبه باشندکه در مدارج و معابر هیچ ضعیف را ازیشان فزع آسیب و رنج نباشد و از قوائم خیل مفرّ ومهرب نیابند چنانکه در قرآن مجید کلام ربّ العزّه می آید: حتی اذا اتوا علی وادی النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمن و جنوده وهم لایشعرون. و مستحق ترین رعـایا بنظر عنایت و ارعاء و اختصاص فرمودن بعاطفت و رأفت اهل برّ ومقیمان صحرا اندکه از آبادانی دورباشند واخبارسرّاء وضرّاءکه ایشان را پیش آیددیرتربدرگاه رسد ومتاجر ومکاسب ایشان سبب کثرت نعمت وفراغت وانتفاع و استمتاع اهل عمرست وخاص وّ عام در آن خیرات و برکات مقاسم ومساهم. برمقتضی این مقدّمه رأیّ چنین دید که شحنگی وتیمار داشت خیول امراء و سالاران ترکمان گرگان و مضافات و نواحی آن امیراسفهسالار اجل کبیر مظفرمنصور برادر شمس الملة اینانج بلکا الغ جاندار باك ادام الله تأییده را فرمودیم با آنکه در لشکر داشتن و رعیت نواختن عرقی نزّاعاست و بمنصبی سنی انتصاب دارد، تربیت درکنف رعایت ما یافتست و باخلاق وعادات ما متخلق ومترشّح شده و در استجماع مآثر ومفاخر ومعرفت معانی ومعالی و وقوف بر دقایق سیادت از اقران خویش خصل سبق ربوده وشواهد وبراهین استحقاق وتقدّم وتفوّق

نموده و هر چند او بکمال هنرمندی و فرزانگی از وصایت باقامت شرایط این کار مستغنی‌است اما علی الرّسم فی مثله میفرماییم تا آن رعایا کـه ودایع ایزد اند نیکو دارند وهمهٔ خطاهای نا متوجّه وقصدهای نا واجب ازیشان زایل و منقطع گرداند و حرمت مشایخ و اهل‌صلاح موفور شناسد ومفسدان ومتعدّیان را مزجور و مقهور کند و نوّاب‌شایسته و کوتاه دست گمارد وحقوق ورسوم شحنگی بوقت طلب کند و در آن باب از قرارمتقدّم نگذرد و رسم محدث ننهد وهرسالاری ومقدّمی را بخانه ها واتباع خویش که بدیشان منسوب وموصوف بوده باشد آن چرا خور و آبشخور مأوی دهد و نگذارد که بغصبیت و وحشت مشغول باشد .

فرمان چنانست که جماعت امرا وسالاران ومقدّمان ترکمانان گرگان و نواحی آن بجملگی اعزّهم الله در مهمات و مصالح رجوع با جانب برادری الغ جاندار بکی کنند وملتمسات خویش بدیوان او بازنمایند و ازصواب دید او نگذرند و درخدمتی و مهمی که او را فرماییم متابع او باشند و چنانکه مصلحت بینند بدان مشغول گردند و رسوم شحنگان بر قرار گذشته بنوّاب او میرسانند و حقوق مراعی برآن جملت کـه مقرّرست بنایب اومی‌گذارند و درکلّ احوال طریق رعیتی و انقیاد سپرندتا مستحقّ مزید انعام و اشفاق گردند ان شاء الله تعالی .

۳۴- منشور درمعنی احتساب مازندران

تقدیمْ مصالح دینی وتشیید قواعد شرعی ازموجبات ثبات دولت ودواعی بسطت مملکتست و نیکوترین خیرات و پسندیده ترین مساعی در مهمات آنست که منافع آن شامل باشد و هرکس از اصناف خلایق وطبقات آدمیان ازآن نصیب یابند و آثار آن منتشرشود و برکات آن متواصل و متتابع گردد و شغل احتساب ازین جملتست کـه اساس آن بر امر معروف‌ونهی منکرست وفواید این معنی کافّهٔ خلق را شامل گردد و همگنان ازآن بهره گیرند ، وچون خواجهٔ امام اوحدالدّین احسن‌الله توفیقه بعفت و سداد طریقت وحسن سیرت وعقیدت موصوف و معروفست و بدانش رسوم شرعیات و

صلابت دردین و احیاء سنت مشهور و مذکور احتساب مازندران بشهامت و دیانت او تفویض فرموده شد و این مهمّ دینی او را تقلید کرده آمد تا باهتزازی و رغبتی هرچه تمامتر روی بدان آرد و ترتیب شرایط آن بواجبی پیش گیرد ، و چون قاعدهٔ این کار مبنی برتقوی و دیانت است درجملگی احوال مراقب جانب ایزد تعالی باشد و برحسب امکان در اقامت آنچه بدین کار تعلق دارد از امر معروف و نهی منکر تقدیم کند امتثالاً لأمر الله واقتداءً بحکمه عزّ و جلّ ان ّ الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر ، و درتسویت وتعدیل موازین ومکاییل جهدی تمام نماید تا در بیع وشری حیفی نرود و مسلمانان مغبون و زیان زده نشوند فقد قال الله تعـالی : و زنوا بالقسطاس المستقیم، ومراتب شرعیات درمسجد جامع ودیگر مساجد ومتعبدات از ترتیب مؤذّنان ومکبران ومواقیت صلوات و نفی آنچه مسنون و مشروع نیست از مسجد بواجبی اقامت کند کما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم : جنبوا مساجدکم یوم جمعکم ، و در قمع وزجر اهل فساد ومنع ایشان از مجاهرت و اظهار فسق و تعاطی خمر درجوار مسجد و مشاهد و مقابر مجهود بذل کند و اهل ذمّت را بغیاری که آیات مذلّت وصغار ایشان باشد درمیان اهل اسلام موسوم گرداند و درمجلس علم زنان را از مخالطت با مردان و استماع مواعظ باز دارد و در جملگی احوال براحیاء آثار خیر و اعلاء لواء حق متوفّر باشد وطریقت پسندیده سپرد تا مستحقّ مزید اعتماد گردد .

فرمان لا زال نافذاً چنانست که شحنگان و نوّاب ولاة ومقطعان و متصرّفان و مشاهیر و رؤسا واعیان مازندران ادام الله عزّهم حرمت اوحد الدّین موفور دارند و او را گماشتهٔ ما دانند و در مصالح دینی ومهمات شرعی که بوی مفوّض شد و بر وی مقرّر گشت تقویت کنند و درتحصیل فراغ دل او بمجلس ما تقرّب جویند و جانب او بهمهٔ معانی مرعی دارند و چنان سازند که امارات آن منتشر گردد و از ضمن آن تقلید حسنات روی نماید و برکات آن بایّام زاهرهٔ دولت قاهره شیدالله ارکانها برسد ، ان شاءالله تعالی .

٣٣ - منشور اقطاع مازندران

امیر اسفهسلار سراج الدّین اصفهبد مازندران ادام‌الله تأییده در دولت قاهره شیدالله ارکانها بسوابق حقوق متوسلست و بوسایل مقبول مستظهر و حقوق خدمتهای پسندیده و اخلاص درمطاوعت و بندگی دولت که نموده است و می‌نماید و آن سوابق را بلواحق مشفوع ومقرون می‌گرداند پوشیده نیست و این مقدّمات طرفی از خصال حمیده و مناقب ومآثر مشهور ومذکور سراج‌الدین نجم‌الاسلام که ازموجبات ودواعی اعزاز و انعام گشتست و درین نوبت که او بحضرت جلت رسید و بشرایط بندگی اعلی خدایگانی اعظمی اعلاه‌الله قیام نمود و شرف ملاحظت یافت رأی عالی لا زال زایداً العلو از انعام و اکرام درحقّ او آن فرمود که لایق نیکو خدمتی و هنرمندی و فرزانگی او بود و بر مقتضی وقت نانپاره ارزانی داشت و بمازندران اقطاعی بمبلغ سی‌هزار دینار نیسابوری منشور و مشروح نوشتند و ما این مثال بر وفق فرمان دام نفاذه می فرمائیم تا هر نایب وگماشتهٔ ما کـه بدان ولایت رسد اقطاع سراج‌الدّین برموجب توقیع اعلی مسلم دارند و درآن تصرّف نکنند و مداخلت جایز ندارند و سراج‌الدّین‌را بمزیدآن ازمجلس ما موعود شناسندچه او درسفر وحضرچندان‌حقوق خدمت ثابت گردانیده است که بسیار موهبت ومکرمت درمقابل آن نیفتد وهراصطناع و احسان میسر گردد از استحقاق او قاصر نماید این مثال فرمودیم تا همگنان حسن رأی ما درحقّ سراج الدّین بدانند و اعتقاد ما در تربیت او هرچه صافی تر شناسند ودر تحصیل مرضاة اوکوشند و اقطاع و نانپاره برو مقرّر دارند و او را از خواص وثقات‌دیوان‌ما شمرند وسخن او درهرچه نماید وتقریر کند مسموع و مؤثّر دانند واز استزادت او احتراز نمایند وبمراجعت درین باب حاجت نیارند، ان شاءالله تعالی.

٣٤ - در معنی شحنگی ترکمانان و اقطاعات دیگر

رتبت و منزلت امیر اسفهسلار اجل کبیر مقرّب جمال‌الدّین ادام‌الله تأییده در دولت قاهره ثبتها الله برقضیت سوابق حقوق ومساعی‌حمیدکه او را ثابت ومؤکد است

پوشیده نیست وحسن رأی ما واعتقادی که بنیکویی در حقّ او داریم و اعتمادی که برحصافت و اخلاص او فرموده‌ایم همگنان دانسته‌اند، وچون از مجلس اعلی خدایگانی اعظمی بهروقت در اعلاء مرتبت و تشیید قواعد حرمت و مکنت او می‌افزایند ومزید اعزاز و انعام ارزانی می‌دارند ما نیز بروفق آن تقدیم مصالح او از لوازم می‌شمریم و همت بدانچه بتزاید امداد آن عوارف وصنایع پیوندد در باب او مقصور می‌گردانیم و اقطاعات که در نواحی گرگان بنام او بودست برموجب مشروح وأمقرّر فرموده‌ایم و شحنگی دهستان و نیابت ایالت درآن ولایت و نگاه داشتن شهرستانه و جز آن وترتیب حشم ترکمانان که بدان نواحی باشند برمقتضی مثال عالی اعلاه‌الله او را مسلم داشته معروفان حشم ومتجنده و رعایا که آنجا متوطن‌اندبدوی وحضری بوی سپرده تا ایشان را نیکو می‌دارد وهمگنان را درکنف رعایت واهتمام خویش آرد و بمهمات ملك قیام نماید.

فرمان‌چنانست که امرا ومعروفان وسالاران منقشلاغ وشهرستانه وغیر آن وکافهٔ رعایاء دهستان فرمان را بانقیاد مقابل کنند و در جملهٔ جمال‌الدّین منتظم باشند و در مصالح مهمات رجوع با او کنند واز صواب دید او نگذرند و نوابّ او را تمکین دهند و سخن ایشان را مسموع دارند و متابعت و مطاوعت جانب او واجب دانند، ان شاءالله تعالی.

۳۴ - منشور ریاست اصحاب امام شافعی رضوان‌الله علیه

تبجیل ائمه و علماء دین کثرهم‌الله ازموجبات ثبات دولت و نظام شمل مملکت استوترتیب مناظم احوال‌ایشان‌ازدواعی نظام مملکت، وهمواره همت‌ما برتمهید این معانی و تشیید این مبانی باعث بودست و رغبت بدان مصروف، و در احیاء خاندان قدیم و اعلاء مراتب اهل علم و عفت که اعلام دین و پرستندگان حق و سپرندگان طریق شریعتند بآفریدگار عزّ وعلا تقرّب جسته‌ایم وبدین وسیلت و ذریعت استمداد

لطایف وعوارف او تبارك و تعالی کرده و آثار میامن و برکات برصفحات احوال دولت ظاهر و لایح می‌یافته واز این جهت هروقت همت بترتیب آن خیرات مایلتر می‌شدست و رغبت در افاضت و اشاعت چنین حسنات زیادت می‌گشته و هرتوفیق را که مصالح دین و مهمات شرعی یافته‌ایم موهبتی دیگر شناخته‌ایم از مواهب ایزد تعالی که نطاق شکر از احاطت بدان قاصر آید وهمهٔ سعادات دنیاوی در افاضت بدان متقاصر نماید، و چون خاندان سمعانی درخراسان منشأ و منبع علوم دینی و مهبط و مغرس کرامت وفضل یزدانی است وهمواره صدر ومسند علم وفتوی آن بعالمی متبحر وصاحب ریاستی از آن خاندان بانواع علوم و آداب از اقران و اکفا متفرّد و آراسته بودست واجلّ امام زاهد تاج‌الاسلام قوام‌الدین ابوسعد عبدالکریم بن محمدبن منصورالسمعانی ادام‌الله تأییده که واسطهٔ عقد آن خاندانست و انوار و آثار آداب و علوم او در اقطار آفاق شایع ومنتشر وپدرخویش‌را تاج‌الاسلام محمد رضوان‌الله علیه که در عالم شرقاً و غرباً بغزارت علم متفق علیه و مشار الیه بود وقدوه ومتبوع اهل اسلام خلفی‌صدق و وارثی مستحق از وطن خویش خطهٔ مرو هجرت کرده بود و در طلب علم و اقتباس آداب و استماع اخبار و احادیث نبوی از افواه رواة که نصّ قرآن مجید، الذی لایأتیه‌الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید، برآن باعث است آنجا که میگوید عزّ من قایل: ما آتاکم الرّسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا، ومحاورت ومجالست نحاریر علماء جهان اخیار و احبار و ائمهٔ اسلام تا در دیار مغرب و بلاد شام رفته و ریعان شباب که زبدهٔ عمرست در آن صرف گردانیده رأی چنان اقتضا کرد که معتمدان را فرستادیم و بر سبیل اعزاز و اکرام باستحضار او مثال دادیم و بتفویض منصب آباء و اجداد ومزیّن گردانیدن محراب و منبر واعمال دینی که بحق ارث وقضیت استحقاق اوراست بمکان او موعود فرمودیم. وچون تاج‌الاسلام قوام‌الدین امام‌الحرمین فخرخراسان شرف ملاحظت‌مجلس ما یافت وازبهجت همایون‌او که مفتاح خزاین‌علوم است فواید ومواعظ یافتیم وآنچه از وفور فضل وکمال علم و تحلی بشعار کبار علماء دین بروایت و حکایت بسمع ما رسیده بود در مقابل آنچه مشاهده کرده

شد مختصر نمود واجب و متعین گشت و تعظیم و توقیر جانب او فرمودن و بموعود وفا نمودن وحقوق موروث و مکتسب او را که بردولت ثبتهاالله ثابتست رعایت کردن و منصب متوارث او کابراً عن کابرٍ و تاج الاسلام قوام الدین باستجماع خصال حمید و استیعاب حقایق ودقایق علوم که درهریك از آن سابق المیدانست ومستحق تقلید واعتناق بوی ارزانی داشتن ، بعد از تأمـل و تفرّس و اختیار و استخارت ریاست طبقات امام مطلبی شافعی رضی‌الله عنه در شهر مرو و نواحی آن و خطابت در مسجد جامع کـه باصحاب امام مسلمانان شافعی رضوان‌الله علیه موسومست وتدریس وتذکیر درمدارس و مدرسهٔ نظامی و مشاهد خیر و مسجد جامع و تولیت اوقاف که اوراست و بدان منسوبست در شهر ومضافات آن تاج الاسلام و المسلمین قوام الدّین را فرمودیم و زمام آن مصالح دینی و مهمات شرعی بدست شهامت و کمال فضل وعلم و تحرّج و تدّین او دادیم واو را متحمل اعباء ومتکفل مصالح آن اعمال بزرگ نازك گردانیدیم تا سیرت و سنت اسلاف خویش رحمهم‌الله در ملابست آن زنده گرداند ودر اظهار آثار جمیل و تقدیم مساعی حمید مجتهد و متشمر باشد وچنانچه از حسن سجیت و نقاء طویت وکمال عقل و دیانت و اصابت رأی و وفور فطنت او معهود و متعارفست جانب علما و حقوق رعایا و صلحا مرعی دارد و هرچه دو نظر اهتمام و تدبیر او کرده شد ازین مهمات دینی از طعن و اعتراض مصون و محروس دارد و در مراقبت جانب ایزد تعالی هرچندکه او بر آن مجبولست بیفزاید اگرچه‌خشیت جانب ایزدی برهمگنان عین‌فرض است، علما بدین معنی متعین گشته‌اند حیث یقول‌الله سبحانه : انما یخشی‌الله من عباده العلماء ، سبیل کافهٔ اعیان و معتبران قصبهٔ مرو ونواحی آن از امرا وعلما ومشایخ ترك و تازیك ادام‌الله عزّهم آنست که فرمان را بسمع و طاعت و انقیاد و متابعت و تباعت تلقی کنند و از همهٔ جوانب از اعمال و مهمات تاج الاسلام و المسلمین امام الحرمین را ادام‌الله تأییده مسلم دارند و طریق مداخلت ومنازعت بسته گردانند وبرتوقیر واحترام جانب او توفّر نمایند وخطباء نواحی و متولّیان اوقاف رجوع با جانب او کنند وتولیت وصرف وتقلید وتقریب وتبعید بر رأی روشن تاج الاسلامی مفوّض دارند و بحکم

او درین معانی نافذ و دست او مطلق و سخن او در هرچه بمجلس ما نماید مسموع وشکر وشکایت او مقبول ومؤثّر تا این جملت تصوّر کنند وفرمان را ممتثل ومنقاد باشند، ان شاءالله تعالی .

۳٤ - مکتوب آخر

کتابنا اطال الله بقاء السلطان المعظم و ادام تمکینه و تأییده و احسن من المنایح الجسیمة و الصنایع الجزیلة مزیدة من دار الملك و مرکز الرایة سرخس فی اواخر سنة خمس و اربعین، و نعم الله تعالی علینا ضافیة الجلباب مفتحة الابواب وارفة الافیاء هاطلة الانواء و نحن نشکره علیها و نحمده و نصلی علی النبی المصطفی محمد وآله اجمعین ، وهرچند همواره همت ما ملتفت جانب محروس سلطانی دام محروساً باشد و ذکر آن مفاخر و مآثر در مجلس ما متجدّد و بدان استیناس و اهتزاز حاصل چون درین وقت مطالعهٔ جانب محروس دام محروساً رسید واز مطالعهٔ آن روایح اخلاص یافته شد وبرهرفصلی از آن که متضمن لطیفهٔ از لطایف بود ومشتمل بردقیقهٔ از دقایق لطف وقوف افتاد بآفرین ومحمدت مقابل گشت و اعتدادی که نمودست چون بشارت وصول رایات ما بمبارکی از عراق بخراسان شنودست و شکر ایزد تعالی که برتجدّد نعم و تزاید منن او واجب داشته است از آن عنصر پاك و طبع متطبع برکرم ومحاسن شیم غریب و بدیع ننمود و اعتضاد بدان موالات و مصافات بیفزود و چند روز است تا قاضی القضاة معین الدّین را با خواجهٔ امام جمال الدّین فرستاده‌ایم ودرصحبت ایشان نوشته وبر زبان ایشان پیغامها داده و شك نیست که بزودی رسند و برسانند وآنچه از حفاوت و مهربانی ما و غایت دل نگرانی بجانب محروس بتازگی دانسته آمد تقریر کنند ونمایند که هرچند ماه در ایام همایون دولت بفضل وتأیید ایزد تبارك وتعالی ترتیب اقالیم عالم کرده‌ایم وفرزندان و گزیدگان را در مسند ملك نشانده و احوال خلایق که ودایع ایزد عزّ و علا اند منتظم داشته جانب سلطان معظم برهمهٔ جوانب اولوالأرحام و اعزّهٔ خاندان مرجح داریم ومصالح آن جانب محروس را بردیگر جوانب مقدّم وآثار حسن همت و لطف عقیدت ما

برصفحات حالات آن‌جانب مأنوس ظاهرست و امداد میامن آن متظاهر که امداد نعمت الهی بهر وقت در تزاید می باشد و اولیا و اعدا را برقرار در مصاعد و مهابط تصاریف روزگار یافته می‌شود وهذه کفایة وحسبنا الله وحده .

۳۵ـ مکتوب آخر

کتابی اطال الله بقاء السلطان المعظم للولد الاعز علاء الدنیا و الدین و ادام تأییده وتمکینه وافاض علیه من سجال المواهب بتملیك اعنة المآرب لا تطمح الیه همته وترتضیه و یرغب فیه رأیه و یقتضیه من ظاهر هراة فی اواخر شهر ربیع الاول سنة خمس واربعین و امور الدولة ثبتها الله جاریة علی سنن المرام والاحوال حالیة بالنظام ونحن نحمدالله تعالی علی نعمه المتوالیة المتظاهرة ونشکره علی مننه الباریة الظاهرة و نصلی علی نبیه المصطفی محمد وآله الطیبین

و بر رأی صائب سلطانی معظمی فرزندی اعزی علاء الدنیا والدینی دام صائباً حفاوت و مهربانی و التفات خاطر و دل نگرانی ما بدان جانب محروس احسن‌الله حراسته برحسب سوابق حقوق پدری وفرزندی که متأکدومتأثل شده‌است وبر قضیت احوال واشکال مصالح و مهمات جانبین که متماثل و متشاکل گشته است پوشیده نیست و از این جهت همواره علی تباعدالدار و تقاربها اندیشهٔ مناظم امور جانب محروس سلطان معظم فرزند اعز اطال‌الله بقاه مخامر خاطر باشد و تقدیم موجبات فراغ دل او مسامر دل، وچون بهروقت آثار نیك فرزندی متزاید می‌شده ومآثر مرضی که سلطان معظم فرزند اعز ادام‌الله تأییده واطال‌الله بقاه دراظهار انتما بصدق ولا وثبات قدم برجادهٔ وفا نمودست چه در عهد متقدم از قهر و قمع محمد هندسی وچه در عهد نزدیك از اطفاء نایرهٔ سوری و فرستادن سر او بـدرگاه بظاهر ری در هنگامی وموضعی که از آن بموقع تر و بموضع تر نتواند بود بر خاطر منسی نبودست و نیست و سلطان معظم فـرزند اعز را اطال الله بقاه بدین سبب ذکر جمیل تا اقاصی عراق و دیـار مغرب رسیدست وبدان یك سر بریده مواد انواع سودا از سرهای سران بریده شده ودرین

باب برزبان قاضی القضاة معین الدین جمال الاسلام امام الائمه محمد دام تمکینه پیغامها داده‌ایم ودر همهٔ معانی با او فصول بخیر وخوبی رانده چنانکه بوقت وصول درموافقت خواجهٔ امام اجل مرشد عمادالدین شیخ‌الاسلام امام‌المؤمنین عبدالصمد دام تمکینه تقریر کرده باشد و درین نوبت که خواجهٔ امام اجل قاضی‌القضاة ظهیرالدین ابوالفتح یوسف بن اسمعیل بابویه ادام‌الله تمکینه که از معتبران عصرست در غزارت علم و کمال حصافت و معرفت دقایق مصالح پیش تخت رسید و چنانکه از جانب محروس سلطانی معظمی فرزندی اعزّی دام محروساً موصّی گشته بود در تجدید ذکر تحیت و اقامت مراسم تهنیت قدوم بدارالملك خراسان بر وفق مراد ایستادگی نمود و رسالت تودّد و دل نمودگی واخلاص که آنرا بتقریر و بیان احتیاج وافتقار نیست بواجب گذارد و هریك را از آن استماع فرمودیم و در آن تأمل بواجب کردیم و بمعوّل و اعتماد تمام مقابل گردانیدیم وعزیمتی که سلطان معظم فرزند اعزّ اطال‌الله بقاه کردست و روی بمهمی که از مصالح جانبین آورده پسندیده داشتیم وغرض ما ازین نهضت همایون برجانب هرات آن بود تامجاورت جانب محروس فرزندی اعزّی سلطانی دام محروساً حاصل باشد و تنسم روایح مبهجات احوال آن جانب بیشتر توان کرد وتواصل مفاوضات درمهمات ملك متابع تر باشد و فرموده‌ایم تا امیر اسفهسلار ادام‌الله تأییده بخدمت پیوندد و همچنین ملك اجل مؤید مظفر منصور عادل بـرادر تاج‌الدین ملك نیم روز شاه غازی ادام‌الله تأییده را خوانده‌ایم که هر دو مخلص تـرین اولیاء دولت اند تا در هر مهم با ایشان مشاورت فرموده آید واز آنچه شنود بعد از اجالت رأی مقرّر گردد، جانب محروس فرزندی اعزّی سلطانی را دام محروساً اعلام کرده شود و مهمی که متضمن فراغ دل وخاطر هردوجانب است وبحمدالله مباینتی ندارد پیش گرفته آید و مقدم ایشان عن قریب خواهد بود در ماه ربیع‌الاخر تا این حال معلوم رأی سلطانی معظمی فرزندی گردد وظهیرالدین شیخ الأسلام درخلوات پیش ما رسیدست ودرهمهٔ معانی مشافهةً کلمات مصالح شنوده و برخفایا و دقایق آن وقوف یافته و بمحل اعتماد تمام رسیده ومتحمل

رسالت گشته خود تقریر کند و احوال شرح دهد و آنچه از محض شفقت و صدق عنایت ما شناخته است نماید بر آن اعتماد باید کردن و خاطر ما از جملگی اطراف ممالك تا اقاصی بلاد مغرب فارغ دانستن و احوال منتظم شمردن و مطالعت بر ذکر متجدّدات امور و سانحات و ملتمسات متواتر داشتن تا بدان استیناس می یابند و رأی السلطان فی الوقوف علی ذلك حمیداً، ان شاءالله تعالی.

۳۶ - مکتوب آخر

کتابنا اطال الله بقاء السلطان المعظم الولد الأعزّ علاءالدنیا و الدین تاج الاسلام و المسلمین و ادام تمهیده و تسدیده و افاض من سجال نعمه علیه ما عیل امنیته الیه و ترقرق همته حوالیه من ظاهر بلخ فی العشرین من ذی القعده سنة خمس و اربعین واحوال الدولة ثبتها الله منتظمة العقود متظاهرة وفود السعود و نحن نحمدالله تعالی و نصلی علی رسوله المصطفی و آله الطاهرین.

و برحسب صفاء اعتقاد و اخلاص فرزند اعزّ سلطان معظم اطال الله بقاه و ادام نعماه در مساعدت و مطاوعت که آثار آن بر تقادم عهد بملاقات ظاهر ست و امداد اخبار آن حال بر تباعد و تقارب دیار متوالی و متظاهر رأی ما را مصورّست و محقق که همواره خاطر بجانب محروس او دام محروساً نگران داریم و فراغ دل فرزندی اعزّی سلطانی دام محروساً فراغ دل خویش دانیم قاضی القضاة امام اجل معین الدین ابوالعلاء محمد بن محمود دام تمکینه رسید و مکتوب و تحیت جانب محروس فرزندی اعزّی سلطانی دام محروساً بانواع هدایا که در صحبت او بود رسانید و رسالتی که متحمل آن بود گزارد و در گزاردن آن چندان دقایق مراتب در نگاه داشت هر کلمه را از آن چنان بلطایف معانی بیاراست که مثل آن درین عهد معهود نبودست و مسموع نگشته و هر فصلی که از آن بواجبی استماع کرده شد و حسن اعتقاد که در نیك فرزندی و نیکوسیرتی فرزندی اعزّی سلطانی معظمی اطال الله بقاه داشتیم بمزید پیوست و بر آن محاسن شیم

و خلوص عقیدت بتازگی اطلاع افتاد و اعتماد مضاعف شد و آنچه متعین بود و لازم از اعزاز مقدم معین‌الدین که در سفر رنجها دیدست تا بمقصد رسیدست تقدیم فرموده آمد و او را عن‌قریب نجیح السعی باز گردانیده میشود و پیش از وصول او بدرگاه نوباوها که از جانب محروس دام محروساً ترتیب کرده بودند رسیده بود و بارتضاء پیوسته وچون درین وقت مسافت نزدیك است می‌باید که برتواتر مطالعات و مفاوضات مشتمل براعلام و استعلام از احوال ملك و متضمن اشارات ومشاورات درمصالح‌جانبین که مباینت ندارد می رسند تا بدان استیناس‌حاصل می گردد و بمحامد مقرون می شود و رأی السلطان المعظم الولد الأعزّ علی القرار فی‌الوقوف علی ذلك حمید ان شاءالله تعالی وحده .

۱ ــ الاخوانیات

الاهل الی رند الربی و عرارها · ینجد لهـا بعد النزول صعود
وهل لتعاطی الراح حول ریاضها · قیـام لاخوان الصفا و قعود
معاهد عیش مستطاب و عهدها · یعود اذا عبد الحمید یعود

اساس موالات چون در ازل ثابت و راسخ افتادست و در مبدأ فطرت تعـارف ارواح خاسته کـه جنود مجندهاند آسیب تغییر حدثان وتبدیل وتحویل دوران آسمان بدان نرسد و درتمهید و تشیید آن باقامت مراسم عادات کـه میان خلق معهودست از تزاور وتجاوز که نفاق با وفاق میبرزند ودرمشافهات ومکاتبات بر زفان وقلم میرانند حاجت نیفتد وتناجی ضمایر وتشاهد قلوب که علام الغیوب را بر آن اطلاع باشد و بس از آن استغنا دهد وحاجات جانبین درحق یکدیگر بی وساطت زمان وقلم محل کرامت اجابت یابد وما ذلك علی الله بعزیز ، عزیز ومکرم خطاب مجلس سامی اسماه الله ولولاه ما یقتضیه علاه بمن کهتر رسید مبشر بسعادت قدوم همایون کـه نعمتی مشکورست و سعادتی بزرگ ومصدّر بنظمی که منشی وناظم آن الا نفسی مطهر مصفی ازهمهٔ شوایب و اقذاء تکلفی و ریایی نتواند بود ، لاجرم سخن چنان آید که جان و دل بتلقی و قبول آن می شناسد و تمازج بلطف آن مغتنم دارند و بتکرار آن استبشار و استبصار می طلبد و مقفی و محلی بنثری که نثار آن از نثره وشعری سزد و هرسطری سمطی دّر یتیم ارزد فلله دره من کریم عدیم المثل فی الکرم والفضل سابق اهل العصر فی حلبة النظم والنثر یحق لنا طبقات موالیه وخلانه ان نسجد متوجهین الی مستقره ومکانه بل نبادر الی ذراه مغتنمین التحرم بحماه مغترفین من ناخر بحره مقتبسین من زاهر بدره ، ازغایت دهشت وحیرت درلطایف ونتایج ونسایج خاطر وقلم مجلس سامی زید سموه نمیدانم ثنا ودعای او بتازی نویسم تا بپارسی وبنعمة الله تعالی که ازمطالعهٔ آن سخن عذب جزل جای تحیر ودهشت هست واگرنه ترك جواب ترك ادب بودی درمقابل جواب آن نیامدمی و در پیش بغراخان ترکی نگفتمی و هذیان طیان در برابر مصحف قرآن ننهادمی اما

از ترك الجواب داعية الأرتياب می‌اندیشم علی الاستحیاء و رهبةً من استهزاء این خدمت می نویسم و جاجرم را بقدوم مبارك تهنیت می گویم و گویان را هم بسبب مجاورت و قرب مسافت وتفال بدان که باشد برق دولتی بجهد ومجلس سامی کریم وار قدم کرم و اکرام برین تربت نهد و برحسب آنکه بهر وقت تعریضاً و تصریحاً وعدهٔ این تشریف فرمودست و در اثناء عبارت دل ربای بدان التفاتی می کرده ومن کهتر دل برخاسته از جهان جان بر آن وعدهٔ لطیف می‌نهادم و تسلیتی می کردم و امید تفرجی و تبلج صبح نجحی درین تیره شب آمال و احوال می‌داشته ، هرچند من کهترخود در اختلاف روزگار که برسراء وضراء آن معوّلی نیست و این حلو و مرّی که می چشاند و اقداح و خمر که در یکدیگر میٔ گرداند پیوسته درموقف تحرم و درمقام ترنّم ازعمر گذشته می‌اندیشم که چون باد گذشتست و نیك و بد من همچون خیال خوابی گشته آینده را از آن قیاس می کنم و برهرچه پیش ازین طبع بدان میل‌داشتی و آنرا از طریق رسم وعادت سعادتی پنداشتی دامن در می چینم و کناره می گیرم و ازین ابواب تتبع لذت دنیاوی که آدمی بر آن مجبولست وامتناع از آن مخالفت جبلتست برخویشتن فرو می‌بندم و نظر مخیله از آن می گسلم و اگر نیزخواهم که دواعی طبیعت را اجابت کنم و بواعث بشریت را درمطاوعت دوستان متابعت نمایم اسباب آنچه می‌باید و بوسایط آن مقاصد روی نماید میسر ومهنا نیست چه اول ما فی الباب و اولی ما یمیل الیه اولو الالباب حضور وصحبت کرام و اصدقاء و احرار اولیاء یك دل یکتاست که در شدت ورخاء دلدار وغم گساراند ومواهب ونعم ایزدی بمؤانست ومجالست ایشان سازنده و گوارنده گردند واین مقصود درین عهـد نا محسود نا معهود برقم عدم مرقوم گشتست و بختام یأس مختوم شده و استغفر الله واستقیله من الفضول فی اطلاق المقال والتعثر بذیل اضلال مقصد کرام چگونه معدوم باشد ومقصود صحبت ایشان مفقود با مسافتی چنین نزدیك تا بجاجرم که خطهٔ محض کرم ومنشأ لطف شیم است پس در اندیشهٔ یك شبه راه چندین برخود پیچیدن و در بستر نومیدی غلتیدن بی شك ازعارضهٔ کسل یا واقعهٔ خبل باشد ، نعوذ بالله ،

أ اترك ليلى ليس بيني و بينها سوى ليلة اني اذاً لصبور

این کلمات توبیخ درحق خویشتن می رانم تا مجلس سامی را گمانی دیگر نیفتد که ازجانبین مظنهٔ مجال این معنی هست حاش لله من کهتر را این وحشت و خصومت با خویشتن افتادست و برکرم مجلس سامی واثقم که چون فرصت غیبتی آرد ازمستقر عز من کهتر را درین حسرت خیبت از آن سعادت جایز ندارد واین انعام فرونگذارد مضیفاً ذالك الی ماتقدم‌من منته‌الجسیمة ومساعیه‌الکریمة آمدم تاسخن‌اعلام از اندیشهٔ خویش کـه برقلم همایون ذکر استعلام آن رفته بود بکرات از حضرت جلت ملطفه و مثال توقیعی و مکاتبات صدور و اکابر عز نصرهم مشتمل براستبطاء در رفتن بخدمت و متضمن مواعید عواطف رسیدست و من کهتر بانواع موانع کـه یکی از آن ناتوانی بودست حاشی المجلس السامی بـاز می مانده‌ام اکنون چون مسافت بحضرت جلت نزدیکتر شد ورنج تن نیز کمترست عزیمت رفتن می دارم چندانکه املاء عذری کنم و رسم خدمت و دعای بجای آرم و اجازت سفرحجاز خواهم ، عزیمت اینست و امضاء آن بعد از استسعاد خدمت مجلس‌سامی وتیمن بمشاورت رأی شریف باشد امید است کـه مراد برآید و روزگار تیسیر این مساعدت نماید ، ایزد تعالی مجلس سامی را توفیق مزید اصطناع کهتران ارزانی داراد و زندگانی درکامرانی وشادمانی دراز دهاد بفضله ومنه وحسبنا الله وحده و نعم المعین .

٢ ـ مکتوب آخر

زندگانی مجلس رفیع مولانا اجل منعم مخدوم برهان الـدین قدوة الاسلام و المسلمین مع سایرالقابه دراز باد در دولت و ایزد تعالی حافظ و معین تا بشارت قدوم رکاب همایون مولانا حرس الله ظل مجده و اعلی لواء حمده بمن خادم مخلص مشتاق رسیدست از میان دل وجان باعثی مزعج و مشخصی مهیج دارم در امتداد بخدمت آن حضرت بزرگوار و استسعاد بتقبیل آن سدهٔ سیادت و جلالت تا سعادتی کـه متضمن حاجات دینی و دنیاوی باشد دریابم و از آنجا ترتیب پیوستن بخدمت حضرت جلت و

تجدید رسم باقامت مراسم دعاء دولت ثبتها الله سازم ، خود بانواع موانع روزگار که چون اقطار دیمهٔ مدرار از یك دیگر نمی گسلد ودرهم می پیوندد اذا قطعنا علما بدا علم آخر بازمانده‌ام ومع ذلك موانع‌را که براختلاف احوال پیش‌می‌آمدست وعارضهٔ ناتوانی راکه هروقت‌حایل‌می‌گشتست تدبیری ساختمی وباجتهادی وتجلدی برخاستمی اما ازخدمت والدهٔ ضعیفه که انافت علی‌تسعین سنةٍ غایب شدن و اورا کلحمٍ علی‌وضم بی تیمار دارنده بگذاشتن و چشم از وی برداشتن بعد ما کـه از بیست فرزند و نبیره که داشتست من خادم را دارد وبس‌جایز نمی یارم داشتن و این معذرتی است که عرض‌آن الا" بررأی‌صایب مولانا دامت دولته‌نمی‌شاید وبحضرت جلت نمیتوان نبشت که بچشم احتقار و استصغار بدان نگرند و درقبول‌آن اهتزازی ننمایند تحسبونه هیناً وهو عندالله عظیم ،

ابی‌الله ان یصغوا الی‌صوت صارخٍ   و أن یقبلوا عذراً و ان‌کان نیرا

چون حال برین‌جملت دانسته‌ام درتدبیر آنم که مگر برضاء آن ضعیفه حفظهاالله برتوانم خاست وافتتاح بخدمت وحضرت مولانا که مقصد ومقصود حقیقتی آنست کنم و دل وجان را که درمخالب نوایب مبتلی ومجروح است تفریحی‌وترویحی‌جویم آنکه بر مقتضی اشارت مولانا ادام الله ظله ممدوداً علی کافة المسلمین روی بدرگـاه اعلی اعلاه الله‌آرم ، والله سبحانه ولی تیسیر مصالح عباده بمنه وفضله .

تجاوز حد ادب میدانم تجاسر نمودن بر اطناب و تطویل ، ازاین جهت طریق اختصار (اختیار) می‌کنم و مساق سخن بدلالت بر چیزی می‌آرم کـه در آن تأمل فرمودن و باتمام‌آن اهتمام نمودن موجب صلاحی شامل وثوابی‌کامل گردد . این‌خطه که مسکن من خادم است اگرچه موضعی‌مختصرست و فسحتی ومجالی ندارد اما هر اسمی وشغلی را، دینی و دنیاوی ، اینجا ازقدیم باز قراری وقاعدهٔ افتاده باشد که اگر آنرا اندکی نقصی و تبدیلی اندیشند خلل راه یابد و گفت وگوی‌خیزد ، ازین جملت حکومتست که معظم ترین شغلی درین بقعهٔ خراب‌آن باشد . بحکم آنکه قانون‌آب

وخراج مردمان بدست حاکم ابراهیم دهستانی است و مناشیر مؤکد بتوقیعات صدور اسلام قضاةخراسان درحق اسلاف او و ورّث الله اعمارهم بدین تقریر ناطقست و بروفق این‌مناشیر که بدیوان‌خلافت مجدّه‌الله عرض کرده آمد امثله و توقیعات دارند تا اکنون که این نوبت حکومت بحاکم امام اجل‌مجدالدین نجم الحکماء ابوبکر دام تمکینه رسیدست ونواب مجلس رفیع مولانا دام علوه‌آن شغل موروث بر وی مقرر داشته‌اند و منشور مجدد نبشته و همانا دوسال باشد تا این حاکم مجدالدین مباشر این‌کارست وقاعدهٔ سلف صدق خویش‌را ملتزم بل‌که برایشان درتحلی بخصالی که‌آن مهم دینی را شاید و در آن بکار آید مترشح و مربی . پارسال که من خادم در نسابور سعادت خدمت مولانا ضاعف الله جلاله و اقباله حاصل داشتم روزی ذکر این حاکم رفت من خادم در اطراء او مبالغتی زیادت نکردم بسبب آنکه هنوز تجربت احوال وخصال او نکرده بودم ،

لا تمدَنّ امرأً حتی تجرّبه   ولا تذمّنه من غیر تجریب

این‌خدمت بعد یکسال ونیم مقام درین خطه می نویسم و درین مدت استکشاف حال این حاکم مجدالدین کرده‌ام بهر وقت از سیر وشیم پسندیدهٔ او لطیفه‌های دگـر یافته‌ام درکمال عفت وتحرج و پرهیزکاری وخدا ترسی که ازآن تعجب می نموده‌ام و گمان برده که درین عهد و زمان تراجع امور دینی و انحراف طباع از راستی و سنن حق چنین شخصی متنکر مستور با این شعار و دثار و ورع وتقوی تواند بودکـه آزاد مرد ومتدین است مگرمردمان این بقعه شنوده بودندکه این حکومت از وی تحویل می فرمایند بدوسه نوبت خاص وعام نزدیك من خادم آمدند و درخواستندکه این‌حال بر رأی رفیع مولانا یدیم الله علوه باز باید نمودن کـه ما ازین حاکم شاکریم و از وی بقلیل وکثیر هیچ‌کار ندیده‌ایم ونشنیده که برآن مجال اعتراضی و طعنی باشد واعتماد ما درویشان درکارخراج وآب‌که مدار این بردیانت است الا بروی نمی‌تواند بود و اگر برخلاف این کاری رود همگنان مضطر ومتحیر مانیم وبضرورت همه را بحضرت نسابور باید رفتن و از سر درویشی برخاستن وتقریر این شغل برمستحق درخواستن

من خادم ازین رعایا قبول کردهم که صورت این حال چنانکه هست باز نمایم و این تقلید بتجدید التماس کنم این خادم باستظهار آنکه رأی سامی مخدومی مولوی برهان الـدینی را معلوم گشته باشد که من خادم الا آن ننویسم که دانسته باشم صلاح دین و دنیا در آن دیده عرض داشتم ودرمقام استعطاف ومبذول فرمودن این مطلوب که سبب سکون و خلاص و آسایش خلقی از ضعفاست ایستاده ام وچشم و گوش بر تشریف وانعام وایجاب واسعاف نهاده وامید می دارم که درین ابرام چون دلالت کنندهٔ بر تقدیم خیری بزرگست ملوم و معاتب نگردم و این زلت انبساط را اقالت فرموده آید تا مضاف گردد با سوابق ایادی و نعم و نتایج کرم ان شاء الله تعالی .

۳ - رسالة اخری

زندگانی فلان دراز باد، حکایت اشتیاق نبشتن واخلاص را درموالات که اشهر من علم ادریس وکفر ابلیس است شرح دادن و حکایت ایام حوادث گفتن و تفصیل آن در قلم گرفتن کـه در همهٔ جانها از آن خبرست ودر همهٔ دلها از نکایت آن اثر، کار بی‌خبران و نبشتهٔ بی‌کاران باشد ، مجلس سامی جمال الدینی کو وقت فراغت از مهمات دیوان و شواغل جهان که بیشتری از آن مثمر ندامت می‌باشد در صحیفهٔ سینهٔ کریم خویش نگیرد بسی فصول و ابواب مشبع مستطیل معین گردانیده درین معانی که ذکر آن کرده شد یابد و بیند و پوشیده نماند که من کهتر درین بیغولهٔ خربهٔ خالی ازیشان برچه سان حیران و بی‌سر و سامان توانم بود ، یك چند بر امید آن می‌نشینم که بوقت باز گشتن رکاب عالی خداوندی حسام الدولة والدینی سعادت دست بوس مبارك خواهم یافت و بدان وسیلت بخدمت و صحبت دوستان کـه خلاصهٔ عمر با ایشان گذرانیده شدست خواهم رسید خود تا من رنجور معلول برخویشتن بگردیدم و ساز فراهم آمدن کرده آوازهٔ رایت عالی از نیشابور رسید و بـرعقب آن از مرو و حرص در شتافتن بخدمت متضاعف شد و قرار و آرام رمیده گشت تا چگونه زود تر بحضرت

جلت رسیده آیدوخاك درگاه اعلی خدایگانی اعظمی اعلاه‌الله بتربیت وعنایت خداوندی بوسیده شود و دل وجان را که در انتظار اوکوفته وسوخته شدست روحی و راحتی ونسیم ترویح و اراحتی رسانیده آید آن حرص سبب حرمان گشت وبا درد پای که از مدت بازمبتلای آنم درد سرپیوست ولفیف مقرون وارکه درمکتب شنوده بودم ممنوع این دوعلت گشتم بصفتی که نه قدم بر زمین توانستم نهادن ونه قلم برکاغذ تا اکنون که بعد از استفراغات نه بطاقت صحت پدید آمده است و هنوز ترسانم که اگر بتعجیل حرکتی کرده شود علت راجع گردد و روزگار بد خوی بداندکه درطلب کدام سعادت برخاسته‌ام از موانع قطاع‌الطریق فرستد تا برکاروان اندیشهٔ من‌مفلس زنند وبار عزم بگشایند و بضاعت‌فکرت امنیت ازمیانه بربایندودر تاراج‌غوغاء غم‌افکنندلاجرم اندیشه با آن آوردم که خویشتن بنیسابور رسانم و ازآنجا رفیقی از توفیق الهی طلبم که در صحبت او بخدمت مجلس عالی خداوندی حسام‌الدینی رسم و قوّت و روشنائی که از دل و دیده رمیدست درآن جناب دولت وکرم باز جویم و بدست باز آرم و برعقب آن بتحصیل و تدبیر حاجات و اغراض دینی ودنیاوی مشغول گردم وتا میسر شود این مراد توقعست که‌فلان دام تأییده ذکر بندگی ونیازمندی من بنده بخدمت تازه می‌دارد و شرایط نیابت در همهٔ معانی بجای می‌آرد و بزرگان و دوستان عزیز را که سعادت خدمت آن حضرت حاصل دارند وبمجالست ومؤانست یکدیگر مستسعد و محسوداند خدمت وتحیت برسانند.

٤ ـ رسالة اخرى

زندگانی فلان دراز باد و هر چند بیشتری از خلایق جهان درین سالها کـه بنامرادی گذشت کوفتهٔ حوادث بوده اند و الاّ من شاء الله از رنج نفس وغصتی خالی نبودست ، من کهتر ازنوایب روزگار وشوایب آن نصیب زیادت داشته‌ام و ازشرح آن دادن فایدت نباشد الاّ آنکه رنجی دیگر بخاطر عزیز رسد وغرض این ذکر مختصر آنست که اگر چه حال چنین داشته‌ام عالم الاسرار می داند کـه هیچ حسرت و رنجم وراء آن نیست که ازحضورحضرت جلت ممنوع ومدفوع مانده‌ام وبهمه وقت که از آن

اجتماع خداوندان اولیاء نعم و غیبت خویش از زمرهٔ خدم ایشان بر می اندیشم ظاهر و باطنم متغیر و مضطرب می‌گردد و کالمغشی علیه می شود و همه رنجها وغمها درمقابل آن فراموش می شود ، و اثقم باصابت نور ضمیر و صفاء سینهٔ خداوندی که من کهتر را درین معنی تصدیق کند و نیك داند که مرا همیشه درمقام بحضرت جلت اعتداد و اعتضاد بل که مادّت حیات بخدمت وصحبت آن خداوند بودست وازمشاهدهٔ کریم ورعایت لطیف و سعی جمیل وانعام شامل عمیم او بودست و بدین قیاس توان دانست که در مفارقت آن چنان سعادتی که سبب لذت حیات و استمتاع ایام عمر بوده باشد حال من محروم مغموم مظلوم روزگار برچه صفت تواند بود و در چه درد و غم تزجیت وقتی کرده شود تا این غایت که این خدمت تحریر افتاده وهر غرّه کدی (؟) بهروقت بسبب نوعی از عوارض ناتوانی حاش المجلس السامی ونا ساختگی اسباب سفر بآن مانده‌ام و این همه اگرچه هر یك را از آن مانعی بودست سهل می شمرده ام و تدبیری می اندیشیده که بوقت خفت ناتوانی بدان نوع که باشد خویشتن بخدمت افگنم اما رضاء والدهٔ ضعیفه که انافت علی التسعین برجای مانده بی سمع وبصر و از وی الاّ زفانی که بدان قرآن می‌خواند و دعا می‌گوید و در اوقات نماز روی بجهد ومشقت بسیار برخاك نهد حایلی ومانعی بزرگست که آنرا هیچ تدبیر نمی دانم ساختن وسخن ازجای برخاستن من کهتر چون بسمع وی می رسد درخطر مفارقت کلی می افتد وفریاد از وی بر می‌آید که اگر بخواهی رفت مرا نیز ببر و الا اگرخشنودی من خواهی فرومگذار و بعد از مقالات بسیار و مصالح بی شمار پیش او داشتن با این آورده شدست که چون محقق شود که رایات اعلی حفها الله بالنصر بطالع سعد بسرخس و دیگر مواضع که بنیسابور نزدیکترست رسند اجازت غیبت دهد وحقیقت حال آنست که کهتر را خطر سفر و رنج تن بردل آسانست اما ازناخشنودی او بآخرعهد هراسان می‌باشم تا این غایت عقل مانع بود از ذکر این معانی ولکن چون کار درازگشت واجب دانستم این قدر رای سامی را نمودن تا برآن اطلاع یابد و بوقتی که سخن در شیوهٔ مراقبت جانب ومحافظت دقایق مسلمانی افتد در پیش تخت اعلی اعلاه‌الله ازین معنی ذکری راند بعبارتی که از آن

کرم سیادت معهودست ، واگرحکایت اویس قرنی پیوندآن گرداند بی شك مؤثر آید .

معروفست که اویس قرنی در عهد مصطفی صلی‌الله علیه بیمن می نشست و از ایمان و اسلام درجهٔ اولیاء داشت و بهر وقت که از جانب یمن فوجی از مسلمانان بخدمت ودیدار صاحب شریعت علیه‌السلام آمدندی صحابه انتظار می‌کردندی که مگر اویس قرنی نیز آمده باشد . چون اتفاق یمن افتاد از مصطفی صلی‌الله علیه و السلام پرسیدندکه اویس نمی‌آید باچنان نور ایمان‌که در دل اوست جواب داد علیه السلام که اورا مادری پیر هست ازخدمت او بزیارت ما نمی‌تواند رسید ، معذور است . رای سامی درتقریر این حکایت وشرح لطایف دقایق مسلمانی که دربن است مؤید و موفق و ملهم باد تاثوابی بزرگ مدّخر گردد .

۵ ـ رشید وطواط نویسد معارضهٔ نامهٔ که محمدبن ارسلان نوشته است ببعضی از بزرگان[۱]

انافَ علی المجد عبدُ الحمید فیخدُمه الحرُ مثل العبید

ذراه غدا کعبةً للورَی تُزارُ وتُعنی بها من بعید

اجاد اصطناعَ الکرام الأنام فطوّق من منه کلّ جید

و حانَ العلاء فجازَ السما لواءُ علاه فهل من مزید

اجدّ لِكَ عبد الحمید اغتدی وقایة نفسك فضل المجید

اخافُ علیك بنات النساء من الدهر ابواب باس شدید

و خصاك بعدَ خُطوب مضت بجدٍ سعیدٍ و عزٍ جدید

ولاءُ لِكَ معتقدی خالصا و عالمُ سرِ البرایا شهیدی

و لست بقاطع حبل الولاء و ان اورد السیفُ حبلَ الورید

بقیت مدی الدهر فی عزّة یهون لدیها بسیط الصعید

و مُتعت رغما لاَنف العدی بعمر مدیدٍ و عیشٍ رغید

---

۱ — از عنوان این نامه صریحاً برمی‌آید که آن از رشیدالدین وطواط است نه از منتجب‌الدین اتابك جوینی که‌علی‌القاعده این‌مجموعه بایستی‌فقط مشتمل برمنشآت او باشد . باحتمال قوی‌کاتبی این‌نامه‌راکه از رشید وطواط است ندانسته درآن مجموعه گنجانیده .

چون آنجا که مرکز اخلاص و مشعل نائره اشتیاقست بهمایون لقاء مجلس سامی اجلی سیدی بهاء الدینی اطال الله بقاه فی دولة راسخة البنیان و نعمة مورقه الاغصان الاعلم عالم الغیب را عزوعلا بر آن اطلاع نیست و نتواند بود تعرض وصف آن کردن و درمعرض تکلفی که بتعسف انجامد و اقتدا بکسانی کـه باقامت مراسم رسمی مشغول باشند نمودن ، من پندارم که از منهاج عقل و قاعدهٔ اتحاد نیك دور افتد خصوصاً که یقین شناختهام و بتجربت و نظر صایب از قدیم باز بر آن وقوف افتاده است و باکثار و اطناب و تطویل فصول و ابواب که درتحریر این معانی کردهاند محتاج نباشد چون چنین است ازین سخن درگذشتن و بساط این عبارت درنوشتن بهتر و پسندیدهتر افتد، آمدم با ذکرحوادث روزگار و آنچه با ما مشتی زبون مستضعف می‌کند نمی دانم که افتتاح بتفصیل آن کنم که برمن کهتر می گذرد از نامرادیها و رنجهاء دل وتن یا آن گویم که مجلس سامی اسماه‌الله بصدد مقاسات آن بودست و بفضل ایزد تعالی ازمضایق آن تفصی کرده و بمیامن عقیدت پاك ازمیان آن بیرون آمده چون با عقلی که نام آن می شنوم و اثر آن اینجا که منم کمترست مشورت کرده می‌آید ظناً وحسباناً انالعقل ذلك خلاصهٔ این‌مشورت ذکرالوحشه‌وحشه‌می‌آید والتفکرفیمامضی‌من‌الحوادث‌نوع من‌الوسواس‌الحادث پس‌اولی‌آن باشد که درشکرسلامت وقت که‌حاصلست افزوده آید و استدامت آن‌کرده شود ، ایزد تعالی می‌داند که‌تا آوازهٔ حادثهٔ ایسورافتاده‌است من‌کهترهیچ‌لذت که از اسباب معاش و دواعی حیاتست نیافتم تا آن روز که بشارت نزول مجلس سامی بسعادت بجاجرم رسید و آنچه شرط بود ازصدقه تقدیم کرده شد ودل بر آن داشتم که آنجا آیم وتهنیت قدوم مشافهت گویم و از آن سعادت که تربیت روح کند بهره گیرم و اگر مجلس را پیوستن بخدمت اتفاق افتد بخدمت مجلس عالی‌خداوندی یمین الدینی عضدی‌علائی‌دام علاه موافقت کنم و آن خدمتی که از مدتی باز درآرزوی آنم دریابم و رسم خدمت وهواخواهی کـه باخلاص اقامت کنم و روزی چند تفرجی طلبم و تنسم نفحات آن دولت وحضرت را مرهم دل خستهٔ کوفته سازم و ازین مضیق عنا بجهم واز گفت وگوی بیهوده کـه بقیت عمری که لا قیمة لها در آن صرف می‌باید کردن برهم،

خود هماناکه فلک احساس اندیشه می‌کرد که در ایستاد و علائق و عوائق نا اندیشیده در پیش تخت نهاد تا باضطرار همان روز که تشریف خطاب سامی که مجموع لطایف آدابست نظماً و نثراً و درمقابل آن همه گفتها و نبشتهاء بلغاء عرب وعجم منسوخ می‌شود خوانده آمد وشرایط تعظیم و اجلال آن اقامت افتاد ، از سرهمه اندیشه و عزیمت که بود بر بایست خاست و بخسروسر که میان ناحیتست رفتن ، چه امثلهٔ عالیه رسیده بود وشحنه باصد سوار نه باندازهٔ ناحیت آمده وامتثال مثال پادشاه بطریقی که رعایا رنجور نگردند متعین شده و آن مجلس عالی داند که درین توفیق چه ید بیضا نمود و چگونه متوزع فکرت بود والله ولی التیسیر ،

٦ـ مکتوب آخر

خطاب شریف که در دنیا اعتداد بوقت وصول آن باشد بوسیدم و پیغامهاء مهیج مزعج مقیم مقعد که بر زفان فلان بود و در حال تبلیغ آن معتقد خویش ، در موالات آن مجلس برعالم الغیب عرض می‌کردم وتا بمقطع رسیدن پیغام در سرّ می‌گفتم اللهم انی اتبرّأ الیك مما اُقرف به و اُنسب الیه ان کنت قلته فقد علمته والجزاء بازاءما اسررت واعلنت من ذلك، ساعتی نیك درتحیر بودم واز آنچه می شنودم تعجب نمودم پس آنکه هرفصلی را جوابی برمحك عقل زده و از بوتهٔ فکرت بیرون آورده شد و بکمال عقل و فطانت فلان وثوق است که آنچه شنود بواجب انهاء کند واز خلاصهٔ عقیدت که بربعضی از آن وقوف یافت و آنرا چنانکه هست عـالم الاسرار داند وبس آگاهی دهد و یقین می دانم که آن مجلس را یوم تبلی السرائر ازین تصور در مقام خجلت و موقف اعتذار بباید ایستاد . حال هیچ تدبیری نمی دانم جزصبوری یحکم ما یشاء وهو خیر الحاکمین این بیتها بدیههٔ اتفاق افتاد درین معنی ،

یاصائب الرأی فی کلّ الامور سوی   فی قصتی فاراه فـائل الرای
انیّ اساء بودّی الظن محتقباً   اثمـاً و قابله ظلماً ببغضاء

حاشاه حاشاه أن يصغی مسامعه الی نمائم أفـاك و وشاه

اگر بعداز استماع جواب پیغامها وتأمل در دقایق آن ایناس رشدی ازین جانب محسوس شود انعام استخدام درمهمات بازنگیرد تا اعتضادی و استناد از وی که همیشه بدان مکارم بودست مجدد گردد ان شاءالله تعالی ،

۷ـ مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی اجلی‌سیدی عالمی‌قضوی عمیدی بهاءالدینی‌جمال‌الاسلامی سعدی فخری شرفی دستور مازندرانی دراز باد در دولت و اقبال ، عبارتی کـه شرح اشتیاق را شاید در خاطر نمی‌آید و آنچه می‌آید دل پسند نیست می پندارم که تفکری که مجلس سامی برادری بهاءالدینی درین معنی کند و آنچه ازین معنی آن رأی روشن را مشاهد ومصور شود من‌خادم مخلص مشتاق را ازین تکلف تحریر مستغنی گرداند ازین فصل که شایبهٔ ریائی دارد حاش اخوان الصفاء المتأنقین فی شان الولاء درگذرم وسخن با این آرم که مقصود وقت و قضیت حالست ، دیرست تا تشریف خطاب شریف که مونس وندیم درین وحشت مفارقت و رنج ندامت برتضییع ایام مجالست ومؤانست فایت الا بمطالعت آن نتواند بود بی نصیبم وتوقع بدان کرم عهد بهتر ازاین است ، اگر بمن کهتر اقتدا می کند و می‌اندیشد کی تا ننویسد ننویسم معاذ الله معذور نیست بحکم آنکه بی فراغتی من عذری ظاهرست ومباد که روزگار مجلس سامی زین‌سان مشوش باشد تا بدین‌عذر واهی وعلت مردود تمسکی ننماید ودر مستقبل ازآن تشریف معهود وانعام معتاد فطام جایز نفرماید دیگر نموده آید که آن محتشم خواجه امام اجل مختار ـ الدین کمال الاسلام شرف الأیمه‌جمال‌الافاضل و الکتاب‌ابوالحسن اللیثی‌البیهقی ادام‌الله تمکینه از اعیان ومعتبران ائمه و ادبا و فضلاء عصرست وآثار بیان و بنان و بلاغت و براعت او که درنظم ونثر مشاهد و مطالع گردد ازهمه تقریرها استغنا دهد و الجواد عینه فراره ومن رأی السیف اثره فقد رأی اکثره حال مفاخر ومعالی ومآثر آن محتشم مختارالدین اینست وحقوق ممالحت وصحبت قدیم که بامن کهتر دارد نه چندانست که

در عبارت موجز متکلف مندرج گردد و قلم وصاف وکشاف آن تواند بود ، درین حال برمقتضی احوال روزگار روی بدان حضرت کرم وسیادت نهاد و دل رنجور خویش را بنجاح آمال امیدها و نویدها داد و ازمن کهتر در امضاء آن عزیمت مدد یافت و بر قدم نشاط و اهتزازی تمام بدان جانب شتافت وتوقعست که مقدم او عزیز باشد و حق فضل وخاندان کرم او مرعی وتعریف او درمجلس عالی خداوندی یمین‌الدولة والدینی علائی شاه مازندرانی خسرو ایرانی دام عالیاً بعد ازتجدید ذکر خدمت و دعای من خادم مخلص مشتاق مواظب برثنا و دعا سراً و جهراً تعریف حال او چنان کرده آید کـه آثار آن بر صفحات احوال این محتشم مختار الدین ظاهر شود و از اعزاز و اکرام حظی وافر یابد و بدان محسود اکفاء گردد و همچنین درین معنی بجوانب خداوند زادگـان و بزرگان وصدور دولت و ولایت نوشته‌اند وتعریفی وتقریری بواجب تقدیم افتد ومن کهتر را رهین منت آنچه درحق آن بزرگ فرموده آید می داند ومطالعات کریم متواتر دارد مشتمل بر ذکر معترضات و متجددات احوال تا بدان تسلی باشد ان شاء الله تعالی .

۸ــ مکتوب آخر

زندگانی مجلس رفیع خداوندی منعمی امیر سپهسالاری اجلی کبیری عـالمی عادلی ضیاء الدولة والدینی مؤیدالاسلام والمسلمینی سیدالوزرائی ملك‌الرؤسائی الب رستمی غازیبگی دردولت دراز باد چون ایزد تعالی روی حاجات بیشتری از بندگان خویش سوی حضرت خداوندی گردانیده است و دلها و زفانهای عقلا ومميزان جهان بولا وهوی و ثنا و دعای خداوند عزنصره آراسته کرده شکر چنین نعمتی بزرگ وموهبتی جسیم گزاردن ومزید نعمت و مواهب ایزدی کردن ازشواهد اقبال و براهین دولت دوجهانی باشد و اصطناع وتربیت علما و افاضل و ارباب تقوی وعفت گزیده‌ترین و پسندیده‌ترین طرایق ومناهج گزاردن شکر نعمت است که از آن هم ذکر جمیل منتشر گردد وهم ثواب جزیل مدخر شود و بر رأی صایب خداوندی منعمی ملك الرؤسائی دام علوه پوشیده نمانده باشد کـه خواجه امـام اجل مختار الدین زین الأسلام

شرف الائمه جمال الطائفه ابوالحسن اللیثی السوری ادام الله توفیقه با آنکه از افراد افاضل دهر و ائمهٔ علماء عصرست و در تقوی و زهد وحسب ونسب رعیت و دعاگوی دیوان و دولت‌خداوندست وافتخار واستظهار بدین دو وسیلت دارد وبحکم آنکه من خادم‌را با او ازعهد ریعان شباب وایام‌تحصیل آداب که باتفاق ووفاق‌در آن‌شروعی‌داشتیم حقوق مصاحبت وممالحت افتادست و بهروقت ملاطفت ومراسلت از وی شکر صنایع و عوارف مجلس رفیع خداوندی ولی نعمتی و ذکر مآثر و مفاخر آن حضرت که بر جبین روزگار مسطور است و بزفان حاضر و بادی و دانی و قاصی‌ملفوظ‌ومذکور و مسموع ومعلوم می‌گشت ومن‌خادم اورا بدان اخلاص‌خدمتکاری ودعاگوئی محمدت می‌گفته‌ام و بنجاح مقاصد امید می داده بسبب آنکه هوا داری صاحب دولت ودعای استدامت‌ایام دولت او گفتن مبارك باشد ودلیل برادراك سعادت و رسیدن بنهایت ارادت که گفته‌اند

و اذالم یکن‌من الرزق بد فتتبع مطالع الاقبال

غرض من خادم ازین تطویل آنست که چون مختار الدین متوطن سور می باشد و آن جایگاه بقعهٔ که متعبد زهاد بودست از سلف او میراث یافتست می باید که در مقام متبرك فارغ دل باشد و از جوانب نواب دیوان رفیع دام رفیعاً بزیادت عنایت و رعایت مخصوص‌چنانکه مرفّه ومحترم روزگارتواندگذاشت وباقی عمرهمچون ماضی بر دعای دولت مقصورداشت برقضیت انبساطی‌که درخدمت یافته شدست و اعتضادی که بکرم فیاض خداوندی هست این‌جسارت درین سیاقت عبارت عرض حاجت نموده شد وامید اجابت ملتمس و اصدار مثال‌بانجام مقصود حاصلست .

۹ـ مکتوب آخر

سلام وتحیت می گویم و پیرامن ذکر اشتیاق نمی گردم چه تقریر آن بواجب نتوانم‌کرد و از هرچه تقریر آن بواجب نتوان کرد تحاشی به ،

اذا لم تستطع شیأً فدعه وجاوزه الی ما تستطیع

خطاب عزیز کریم متضمن فصول کـه در عذوبت و جزالت از معجزات شریعت رسالت است رسید و در آن تأمل می‌کردم وتعجب می نمودم از آن قدرت ومهارت در

سیاقت عبارت و تلفیق الفاظ و تدقیق معانی کـه در ابواب عتاب و اعتاب و استکشاف احوال و اسرار و استعطاف دل که یك طرفة العین ازمعطف و نیاك خواهی جانب عزیز خالی نباشد از قول بفعل آور دست و میان فکر و ذکر در آن معنی آثار سخن ظاهر گردانیده آن می خوانده‌ام و درعقب آن آیة وان یکاد بر زفان می رانده وچون خلاصهٔ آن فصول کـه فصوص خواتیم بلاغت و براعتست تغیر خاطر عزیز دیدم از تلون حال روزگار و تغیر اسباب هر کار غریب نشمردم، سخن دراز نمی گردانم و بی تشبیبی مطول و تکلّف در عبارتهای مختل ومزلزل ـ مخلص بااین می آرم که مقصودست، آن بزرگ و فرزند را ضجر ومتفکر نمی‌باید بود و دل خوش می باید داشت که اگرحالی روش کارها برقضیت مراد وملایم استحقاق نمی‌بیند هرچه سرمایهٔ اقبال وسعادت تواند بود وآن را پیرایهٔ سینهٔ روزگار شاید شمرد از هنر وفضل وموجبات تفوق بر اقران و استجماع محاسن او آن حاصل دارد وجوانی که مادّهٔ حصول امانی دو جهانی باشد هست شکر می باید گزارد و دل عزیز آسوده می داشت و مترصد فتح الباب مقاصد می بود و در مقاسات آنچه از ایام پیش آید تجلدی می نمود .

و تجلدی للشا متین اریهم   انی لریب الدهر لا اتضعضع

را کارمی بست آن بزرگ، وفرزند دام دولته پیش ازاین استشارتی فرموده بود و در انتهاج مناهج کارهای خویش ازظعن واقامت استهدائی کرده ، جوابی نوشته بودم که رأی آن بزرگ را در امثال این مهمات و زیادت ازین اصابتی تمام دیده‌ام و کل اعرف بشمس ارضه هرچه بصواب نزدیکتر داند ترتیب می کند و قاعدهٔ مصلحت اصلی ظاعناً ومقیماً برمرضات مخدوم عزّ نصره نهد ودراستیذانی واسترخاصی که درمال سبب فراغتها باشد کوشد می پندارم که درآن معنی ازصواب دور نبوده‌ام و درآن دقایق اصولی که موجب سلامت باشد از ندامت پیش دل داشته ، اکنون هم درین معنی تفکری می‌باید گرچه وقت فوت نشده است و آن فرزند مصالح کار خویشتن مفصل داند و دیگری گرچه مشفق و بصیر باشد الاّ مجملی نتواند دانست ، انتظارست که پیوسته نویسد ، و از متجددات عزایم اعلام کند تا بدان تسلی باشد ان شاء الله تعالی .

۱۰ـ فصل

چون معلوم است که هرچه درعالم‌است پاینده‌نیست و از آدمی الاّ ذکر جمیل که عمر نشانی بل حیات جاودانی است باقی نخواهد ماند، دیگر هیچ چیز از دست تصاریف روزگار پایدار نتواند بود و ذکرجمیل در جهان الاّ بواسطهٔ سحر بلغاء شعرا که امراء کلامند منتشر نشود و مخلد نگردد چنانکه گفته‌اند:

بقـاء ذکر مرد از نظم عالیست	که دارد پای با ارکان و اختر
بسا کاشعار من در مدحت تو	بخواهد گشتن از دفتر بدفتر

ومساق این مقدمه بذکر حال امیر حکیم اجل نجیب الدین بدیع الزمان یحیی دام تأییده است که درنظم شعر و تفرقهٔ دقایق از اقران متفردست و در علم آن صناعت متبحر و بسیرت مرضی متحلی و چون حـال او برین جملتست از اکابر عصر و اکارم احرار که او بخدمت ایشان مستسعد گردد عجب نباشد که درحق او ازانعام واکرام و احترام آن فرمایند که مثمر ذکر باقی وحیات ابدی باشد و معقب دعاء خیر که سبب نجات آخرت آید و الله تعالی ولی التوفیق.

۱۱ـ مکتوب آخر

چون تشریف یادداشتی منظوم که اجل برادر رشید الدین جمال الاسلام شرف ـ ـ الافاضل دام تأییده فرموده بود از دست فرزند اعز مؤید اسعده الله یافته شد مشتمل بر غرر و درر ونتف وطرف فضل و افضال وعتاب و اعتاب در آن تأمل می کردم واز آن غرایب و نوادر الفاظ ومعانی تعجب می نمودم ومجتنی ثمرات آداب می بودم و عین الله علی منشئه می‌خواندم و آیهٔ وان یکادمی‌خواندم عذر کلمات که در آن مجمع رفته بود بدان جوامع کلم مبسوط گشت ومضبوط آمد وعزمی که بر ترك مجالست رعاع الناس مصمم کرده بود خلاصهٔ آمال عقلست و زبدهٔ رأی صایب، آن عزم برقرار می باید داشت و همت برمعالی امور گماشت که آنچه مطلوبست بی آن مخالطت ومجالست بی مجانست میسر گردد بتوفیق الله و عونه.

١٢ - مکتوب آخر

و اذكر ايام الحمى ثم انثنى ... على كبدى من خشية ان تصدعا

ایزد تعالی بوستان ملك دولت را بانوار و ازهار عدل و نصفت آراسته داراد و اشجار مکارم ومعالی را ناضر ومثمر و ینابیع فضل وکرم و آداب و حکم را ثجاج ومنفجر ، واین تربیت وسعادت جهان وجهانیان را نتواند بود الاّ بامتداد مدت بقای مجلس رفیع خداوندی مجدالملکی عزیزالدینی و دوام نفاذ اوامر و نواهی و انتشار آثار اسنهٔ اقلام همایون او چنانکه هست وهمیشه باد و اگرچه روزگار ستمکار درین یکچند بسیار بر اکابر و احرار سپرد وهر تیر بلا و آفت که در جعبهٔ قضا داشت درسینه وجگر ایشان انداخت ودر بیداری این عجایب نوائب نمود که لو رأتها ذوات الاحمال في الاحلام لوضعن ودايع الارحام كما قال عزّ من قائل وتضع كُل ذات حملٍ حملها وترى الناس سكرى وماهم بسكارى .

اما تا بشارت تصدر با استحقاق و تصرف با استقلال مجلس رفیع مجد الملکی دام رفیعا در دیوان خداوند جهان علاءالدنیا و الدین ملك الاسلام و المسلمین که منشأ عدل و رأفتست و مهبط فضل و رحمت ایزد تعالی و تقدس باسماع مخلصان ومظلومان روزگار میرسد و اخبار وآثار کرم و فضل و عدل و بزرگواری که از شواهد وبراهین ثبات جهانداری است بهروقت ظاهرتر و متظاهرتر می باشد ، اومید این بقایاء رعایاء که از صدمات نوائب جسته‌اند از رفاهیتی که درگذشتهٔ دیده‌اند منقطع نمی گردد و تا میدانند که قلم مبارك خداوندی در ملك اقالیم نقاش و نگارندهٔ مصالح و مناجحست تصاویر وتماثیل امانی ومسرات و سعادت از ابصار و عقول ارباب بصر محتجب ومنتقب نمیشود ومن خادم که کمترین خدمتکاران و کهترین خداوند دام دولته‌ام ومخلصترین دعاگویان دولت که در جحیم مصائب و نوایب افتاده‌ام و بدین بلایا متفردم که مثل این محن نه همانا پیش [از] من کسی را بوده است تا تواندبود اگر نسیم آن عواطف تنسم نمیکردمی وآب امیدی که بدان مکارم مألوفست برین جان تفتهٔ بلب رسیده نمی زدمی ازکاروان گذشتگان که پیشتر ازین کابهٔ ادبار رحیل کرده‌اند بازنمانده بودمی

و ازین مصائب متوالی متعاقب که برمن مسکین درین پنج ماهه فرو باریدست متحیرم که نه سبب رفتن ایشان دمادم کمرّ الدراهم بالناقدین می دانم و نه ماندن خویشتن درین عنا و شقا موجبی می‌شناسم ، برادری مانده بود که در سفر وحضر اعتضادی بوی داشتمی وخدمت آن ضعیفهٔ والدهٔ نود ساله در غیبت من خادم او کردی و ایتام وعورات راکه از گذشتگان بازمانده تیمارداشتی و درین هفته برحمت ایزدی پیوست ، خداوند وارث اعمار باد و زیادت از سی چهل کودك خرد و عورات از آن خویش وعزیزان رفته ضعیف حال بمن خادم بگذاشت ویفعل‌الله ما یشاء ویحکم ما یرید ، خود در دست و دل هزّت آن نماند که خدمتی نبشته آید چنانکه مطالعهٔ خداوندی را بشاید تا این غایت ازین جهت ابرام ننموده‌ام و بدان لطف و عاطفت که خدمتگاران را شامل است مستظهر می‌بوده که بی‌سفارت عبارت شوریده وسطری چند بشولیده هرگاه که از خدم قدیم خدمت ثابت حق نیاك صحبت براندیشد ازین دل سوختهٔ محنت کوفته نیز یاد دارد و مرا در عداد اهل بخشایش دارد و تقدیم مصالح التماس در ذمت کرم عهد لازم داند فان کرم‌العهد من‌الایمان و رعایةالحقوق عندالله بمکان تامگر من خادم درین زاویهٔ قناعت وکنج ابتذال و ضراعت قرار توانم گـرفت و بقیت این عمر بی لذت در عبادت بسر برد و بفراغت بدعاء دولت مشغول بود که مستند و ملجأ بعد فضل‌الله تعالی کرم و شفقت خداوند است .

عرض کنندهٔ این خدمت موفق‌الملك محمد اعزه‌الله که من خادم را بمحل برادر است بحضرت جلت آمد با چند کدخدای مصلح تا احوال خویش و اهل ناحیت تقریر کند ونظری و تخفیفی درخواهد ودر معنی امضاء ادرارات و انظار استعطافی کند ، هر سعی جمیل که از مجلس خداوندی درین معنی مبذول گردد و هر اشارت که باجابت ملتمس ایشان فرموده شود ثمرهٔ ثواب و ثناء دوجهانی دهد والله ولی‌التوفیق .

۱۳ــ مکتوب آخر

درین یکچند کــه خراسان مظلهٔ مطرح شعاع دولت و معدلت خداوند جهان اعزّالله انصاره گشتست و نسیم آن رأفت و عاطفت بـواسطهٔ رأی روشن خداوندی

مجدالملکی و توقیعات قلم مبارك او بدل وجان شکستهٔ پژمردهٔ مظلومان رسیده گوئی خراسان اشراق عهد متقدم بازیافت واین مستضعفان را از درجات جحیم با جنات نعیم انتقال افتاد و الدولة اتفاقات حسنه لاجرم مظلومان که تااین غایت درظلمات بادیهٔ ظلم گرفتار بوده‌اند چون از دور تجلی نور عدل آن پادشاه که ممد انوار آن بعدالله تعالی رأی نورانی خداوند است که ینظر بنورالله می‌بینند روی بدان حضرت جلال وقبلهٔ دولت اقبال می آرند اومید اسفار صبح نجاح آمال می دارند و بعضی که اختصاص من خادم بخدمت مجلس رفیع خداوندی دانسته‌اند بخدمتی که نوشته می‌شود توسل می‌جویند و بدان ننگرند که من خادم را در معرض ابرام و تصدیع می‌نهند چه از حرص تحصیل مطلوب خویش درعالمی دیگرند.

رسانندهٔ خدمت اجل شهاب‌الدین ابونصر دام عزّه مدتی بخراسان ومازندران و عراق در مصاحبت و متابعت من خادم عمر ضایع کردست و در طلب روزی نه از مظنهٔ حصول روزگار برباد داده وهمانا در بعضی از اوقات از سرف التفات نظر همایون خداوندی بهرهٔ یافته باشد، درین وقت بخدمت شتافت وهرحاجت که دارد انجاح آنرا بنزدیك کرم وشفقت خداوندی که شامل احوال خلقست بس محلی ندارد و در دل او با عفو ومغفرت ایزد تعالی که وراءآن شیئی(؟) نتواند بود نزدیك افتد، ایزد عز وعلا توفیق اصطناع کرام واسترفاق احرار در زیادت داراد و مکاره و محاذیر از آن جناب سیادت وفتوّت که در جهان خود همان ماندست مصروف گرداناد وآن خداوند را که مکارم ومعالی بهمت وسیرت او زنده است زندگانی دراز باد درکامرانی وشادمانی.

۱٤ ـ مکتوب آخر

تا خبر این مصیبت هایل موجع که همه جهانرا از آن حسرت و دردست بمن کهتر رسیدست واین داغ محنت باضافت دیگر داغهای محن و مصایب که دارم شد بیکبارگی از روح و راحت جهان طمع بریده‌ام و ازین بقیت عمری که در شدائد و مصائب می‌گذرد متبرم گشت و در جنب این مصیبت که جری الوادی فطم علی القری

است همه رنجها و محنتها فراموش کرده و حالی چون این خبر دل گداز جان‌سوز رسید واجب چنان کرد که هیچ توقف نرود و پای برهنه‌خاك برسر کنان بزیارت آن خاك بزرگوار رسیده آید و بدعا و تضرع حقوق مصاحبت و ممالحت سی چهل ساله گـذارده شود هر روز مانعی می‌بود و اقامت رسم را خدمتی می‌نوشتم براندیشهٔ آنکه امروز یا فردا انتهاز فرصتی کنم و بروم و با مجلس سامی مخدومی رکن‌الدینی درین رزیت که مساهمت دل حاصلست بتن نیز مساهم باشم خود موانع در موانع پیوست تا بدانجا انجامید که جماعتی رسیدنـد و بضرورتی دل از قضاء آن حق بزرگ و ادراك استسعاد بخدمت مجلس سامی برداشته آمد و این خدمت بردست فلان نوشته شد بتمهید عذر و تقریر حال، و چون صفاء عقیدت در موالات بر رأی سامی پوشیده نیست واثقم بدان کرم و بزرگواری که بدین تخلف عتاب نفرماید و برتهاونی که والعیاذ بالله نتواند بود حمل نکند بحکم آنکه کمال دانش و اصابت رأی روشن مخدومی از تسلیت وتنبیه وموعظت و نصیحت مستغنی می‌دانم و در تحریر آنچه گویم و نویسم و درعبارت آرم از الفاظ مواعظ و زواجر در اظهار تجلد و ترك جزع و اقتناء محمدت و اقتداء با اولیاء صالحین و تحرّی مراتب صابرین اطنابی نمی‌کنم و تصدیعی نمی نمایم که هرچه این معنی نموده شود همچون استبضاع تمر باشد بهجر و کمون بکرمان، ایزد تعالی بر آن صدر سعید شهید رحمت کناد و مجلس سامی را وارث اعمار داراد و کارهای دینی و دنیاوی باقصی‌الامکان برساناد بمحمد و آله الطاهرین.

۱۵ ـ مکتوب آخر

زندگانی فلان دراز باد، محیا و مذکورست بتحیت و آفرین و چون بر تواتر درد سر می‌دهم و از آن جانب کریم حماها‌الله انواع تلطف و کرم عهد مبذول می دارند اعتقاد بدان موالات متزاید تر می گردد و تجاسر برانبساط مضاعف می‌شود، اما خجلت حاصل می آید که تصدیع ازحد می‌گذرد، ایزد تعالی توفیق مجازات دهاد، انتظارست که بهروقت از خلوص عقیدت من خادم درخدمت مخدوم و ولی نعمت حرس‌الله دولته

ذکری می‌راند و عذر آنکه تعظیم جانب رفیع را خدمتی کمتر نویسم تمهید می‌کند، می‌بایست که درین موسم مبارك بتهنیت عید بخدمت رسیدمی و آن سعادت درین فرصت قرب مسافت فوت نکردمی، اما هم خدمت تخفیف بر نهمت مراد خویش نگزیدم و بردعاء خیر که همواره گفته می‌شوم اقتصار کـردم تا بعد ازین که طلب تحصیل آن سعادت برحسب ارادت میسر گردد بتوفیق‌الله وعونه.

رسانندهٔ این خدمت اوحدالدین دام عزّه بندهٔ مخلص باشد حضرت مخدومی منعمی را مگر بوسوسهٔ شیطان همچون جدّ اول جریمتی گندمین از وی ظاهر گشته بودست واز آن حضرت جنت‌صفت روزی چنددور افتاده وبعقاب وعذاب غربت وصحبت جماعتی که یکی‌ازیشان من‌خدمتکارم مبتلی مانده و درین وقت بتلقین اقبال و ارشاد بخت نیك برقدم انابت روی بخدمت نهاد، از مجلس شریف انتظارست که بنیابت‌من خادم درخدمت مخدوم که‌جاویدباد برقدم استغفار واسترحام ایستدازجهت اوحدالدین و او را بلطایف تضرع و تواضع درجملهٔ مرحومان ومغفوران آرد اگرچه اهل رحمت است اما در آن جهان وهذه مطایبة ایزد تعالی توفیق خیرات و حسنات میسر کناد.

۱۶ ـ مکتوب آخر

هرچند روزگار مرا درپای حوادث انداختست وازمن مظلوم محنت زده دست خوشی برساخته بدرجهٔ که،

یك تیر بلا نماند در جعبهٔ چرخ   کان بردل‌وجان من زمانه نزدست

شیدا وار قلم بدست می‌گیرم و نا دانسته هذیان می‌نویسم زهی وقاحت وصفاقت چه‌جای کتابتست مرا و چه روز تحریر و تحبیر.

رمانی الدهر بالارزاء حتی   فؤادی فی غشاء من نبل

ناظم این بیت گوئی سمیر ضمیر من بودست واز حال دلم حکایت و صورت آن چنانکه هست مشاهده کرده اگر چه رنج و درد سهام مصائب و رزایا کشیده‌ام و از صدمات بلایا و محن آنچه بخواب کس نتواند دید برأی العین دیده‌ام، اما این‌طامّهٔ

کبری که درین وقت افتاد نه آنست که از کیفیت وطاة وقعت آن خبر توان داد ، جراحتی راکه از آن حاصلست هرگز طمع اندمال توان داشت ، جری الوادی فطم علی القری، اگر نه خطاب شریف بهاءالدین این رمقی راکه [از]متالف ومخاوف جستست و نمیدانم که ازبهر کدام درد وغم دیگر خویشتن را در دزیدست فریادرسی که بمطالعت آن کلمات که کرامات دم مستحارست سلوتی یافت ودرتن خستهٔ آزردهٔ ضعیف‌تر از نسج عنکبوت آرامی گرفت عاریتی ، همانا اینقدر که ماندست ازمن کهتر نماندستی و صحبت از احیا منقطع گشتستی، پس این نامهٔ نامدار را که آن مجلس فرمودست ونام ترسّل که درین عهد مدروس شده بود بدان احیا کرده برمن منت جانست و اومید می‌دارم که درین حیات مستطرف وعمرمستأنف سعادت مجالست آن مجلس باز یـابم و این بقیت عمر ذابل را تنضری وتطریهٔ کنم . مبادا که ازکرم مأمول وطبع برعاطفهٔ مجبول دراستبقاء این اندك ذمائی که هست تأخیرجایزدارد وانجاز موعودی که بر قلم مبارك راندست از تحویل بدینطرف بتعجیل مبذول نفرماید ، بنعمةالله تعالی و بحق الممالحة و هی الیـه صدرت عن صدق نیة که طاقت بیشتر نمیـدارم و خویشتن را نیز در معرض افتضاح نمی‌توانم نهاد بتحریر بیش ازین وساوس وهذیانات ، معوّلست برآن کرم اخلاق که دامن عفوبرین خطیات و زلات پوشاند چون حال میداند.

لو ان علی الافلاك مافی قلوبنا　　　تهافتت الافلاك من کل جانب

والله مشکورعلی کل حال

۱۷ ـ مکتوب آخر

زندگانی درازباد ، من کهترمخلص با آنکه درمعرض آنم که تفاریق معانی را درسخن عبارتی پوشانم وآنچه معتقد و مضمر باشد بنوعی از بیان و تقریر که بافهـام نزدیکتر افتد ظاهر و روشن گردانم اشتیاقی را که بخدمت مجلس رفیع دارم بهیچ عبارتی شرح نتوانم داد و بعجز ازتقریرآن معترفم و شروع درچنین انواع ازتکلفی و تعسفی خالی نتواند بود و این معنی ازطرایق اخلاص واتحاد وصفا و اعتقاد نیاك بعید نماید ولایق مصافات ومخالصت نیاید، چون افتادم بدین کلمات که از شائبهٔ تکلفی که از

آن می گریزم خالی نیست همان بهتر که دعا گویم تا ایزد تعالی استسعاد بخدمت خداوندی که غایت مقاصداست میسر گرداند انّه ولی التیسیر

خطاب خداوندی که مشتمل بود بر لطایف مکارم چنانکه همیشه از آن جناب کرم و سدّهٔ سیادت معهود و مألوف بودست خوانده‌ام و شرایط تقبیل وتبجیل اقامت کرده . درین نوبت که این محتشم جمال‌الدین دام تمکینه از بیهق بخانهٔ کهتر رسید مجتاز بود وازمجالست وصحبت مغتنم متبرك اوكه ازحضورش بوی جوی مولیان آید همی نصیبی نیافتم که چون آتش خواهی در رسید و آبی بر آتش اشتیاق ما زد و خاك در روی اومید من کهتر پاشید وهمچون باد برگذشت و چنین بازی‌گری ازین گردون بلعجب بس غریب نیست واگرنه چنین بود غریب نماید ولا یأس من فضل الله فی تیسیر مانبتغیه و نترصده ونرتجیه

۱۸- مکتوب آخر

زندگانی خداوند منعم مجدالملك عزالدین دراز باد مع سایرالألقاب درسموّ ودولت ، معوّلی که‌من خادم را بر کرم خداوندست واضطلاعی که بر آن‌مکارم‌اخلاق و تجارب بسیارکه بروزگار دراز اتفاق افتاده است و از هرتجربه اعتضادی دیگر بدان مکارم ومآثر می افزوده و تصور حال اشتغال خداوند بمصالح دین و دولت حاملند و باعث برآنکه خدمتی کمترنویسم ودردسر بسیارندهم و بر آن اقتصار کنم که همواره تنسم اخبارکرده می‌شود وبدعاء خیرکه از سرصفا واخلاص رود مدد برمدد فرستاده شود ویقین دانسته‌ام‌که اگرچه درجهان طوفان شداید و محن است آن خداوند در سفینهٔ سینهٔ نورانی خویش باشد وبا اشراق آن نور رأی متین و عقیدت روشن انجلاء ظلمت نوائب ازکافهٔ خلایق اومید توان داشت ، درین اومید روزگار شاید‌گذاشت و عن‌قریب ازکشف قناع پدیدآید و بمیامن آن انوار عزایم و آراء منیرآنچه مأمول و مطلوب خلقست روی نماید و ماذلك علی‌الله بعزیز عذر من خادم در خدمت نانبشتن اینست‌که تقریرافتاد والله علی ما اقول شهید،

بزرگوارخطاب خداوندی درین روزها بخادم رسید و هرچند مطلعی در خور

طالع روزگارعتاب رنك عیب‌نمای داشت اما ازمخلص تابمقطع که ذکر زحل ومریخ بود همه لطف محض وکرم خالص نمود ازکرامت برسرنهاد و بوصول آن اعتدادی که درین عهدمنقطعست بتازگی متصل گشت ومجال اومید بحصول سعادت دوجهانی فسحت گرفت ، اما فصل عتاب ازجهت عرض مرسوم دیوان حماها الله اعتراضی دارد ونسبت تقصیر را در آن معنی بمن خادم هیچ مجال نیست بحکم آنکه پوشیده نماند که مرا فراغ خاطربزرگوار باید وآن‌سخن که درکار دیوان گفته باشم بخلاف سرشت خویش مقصود آن بوده باشد تا مگرخدمتی توانم کرد که از آن خدم خداوندی را فراغتی تواند بود ، چون روزگار دست ندهد بدست من خادم چه باشد روزی چند درین انزوا بی‌مژه (؟) اقتدا با اهل‌روزگار کرده بودم ودرقصهٔ‌مصلحت این‌بیچارهٔ چندکه با ایشان هم طویله افتاده بودم سعی نه نجیح میکردم اومید ثواب را بعاقبت بسا مبلغی قروض که هرگز نداشته‌ام درگوشهٔ مانده‌ام ، نه از رعایا وجه عوض خواستن و نه از خویشتن وجه وتدبیرغرما ساختن ، سلامتی که از عزلت می جستم بدین سبب ندامت وغرامت شد تا عاقبت چگونه شود ، این‌روزکه این سخن مرسوم میرفت و متصرفان حاضر بودند اگر انصاف دهندگویندکه من خادم از آن معنی چه گفتم پوشیده نیست که آن مرسوم ازمعامله باشد نه ازتوجیه ناحیه ، چون من دیدم که معامله در وجوه حوالات پرداخته‌اند گفتم تا چهل دینار از توجیه ترتیب کرده شود و باقی مستوفی و عامل ازمعامله ترتیب کنند بدین‌قرار افتاد و من خادم این چهل را گفتم تا وجوه بهتر اختیار کردند وبدادند با اعتماد آنکه باقی از دیوان عمل و استیفا تدبیر کنند ، خود همان روزی چنداخبار مختلف درپیوست و کارها بشولیده گشت بعضی‌چیزی که بدست ایشان بود ببردند وبعضی فروماند ، قروض من خادم از آن جملتست و اکنون وقت تدارك آن نه درمستقبل آن را دردیوان یافتن وبهرطریق که ممکن گردد آن خدمت تمام‌کردن ، این خودکار دیوان وسخن معاملتیست که من خادم از آن بطبع بیگانه‌ام وبتکلف آشنا نمایدکار خاصه وحکمی که میرود العبد وماله لمولاه اگرخداوند را در من خادم اعتقاد برقرارست بر هرچه داند که مرا تواند بودن و آن خداوند را بکار

آید حکم فرماید واشارت کند تاتسلیم افتد مسافت نزدیك است اما راه سلامت وامن دور الاّ که معتمد خداوند آید تا درخور وقت خدمتی ترتیب کرده شود واین تربیت بانعام تمام برداشته آید ومضاف شود با سوابق نعم ان‌شاء الله تعالی

۱۹- مکتوب آخر

و ان الکثیب الفرد من جانب الحمی　　الی و ان لم آته لحبیب

بر رأی سامی‌قضوی امامی‌عمیدی بهاءالدینی پوشیده‌نماند که دعاء مسطور منقوش بر کاغذ معتبر نباشد و آن تکلفی معتاد و تعسفی متداولست و رواج آن درمیان مترسلان بمجرد اعتیاد و کثرت تداولست ، من کهتر بقلم اقامت آن رسم نمیکنم اما بدل وجان چندانکه ذکر آن درسطور مکاتبات نویسند می‌گویم‌وازدانندهٔ اسرار اجابت می‌خواهم واگرچه این خدمت برسبیل اختصار محرر می‌شود وازسر استعاری صادر می‌گردد و از هرچه کتابت آن دراخوانیات معهودست ذکر اشتیاق وبیان رنج فراق وشروع دراظهار دل نمودکه ازمعنی اعلام واستعلام احوال واخبار عاطل بود تا بابرام و تصدیع نینجامد وغبار وصمت تکلف و سمت تعسف بر آن ننشیند چاره نیست از دل پرداختن و کلمهٔ چند ازمعاتبت درانداختن که مدتی درازگذشت تا تشریف مطالعات‌شریف ومفاوضات کریم قاصرست وفطام از آن انعام که غذای روح بدان باشد جایز داشتست، در چنین عهدی و روزگاری که همه‌نکایت وشکایت است واگر آن جام جهان نمای که ذکر آن در افواه باشد بنهند و ژرف در آن‌نگرند همه حواشی‌واطراف کونین خون دل و دیدهٔ ثقلین بینند کما قیل

فؤاد لم یذب فیه اغتماماً　　فؤاد صیغ من زبر الحدید

تأمل کند تا این همه اهمال واغفال درملت فتوت و مذهب اریحیت که مجلس سامی صاحب طریقت و واضع سنت ومبین حقیقت آنست روا توان داشت و چنو مقتدی ومتبوع را ازخطاب عتاب با اومید اعتاب درمعرض فارغ وخالی توان گذاشت ، آخر

این چه بد عهدی و بی‌وفائی باشد با روزگار یار بودن واز دوستان مخلص بقدم و قلم اعراض نمودن و درکارحوادث که دمادم و پیاپی می‌افتد بیفزودن تا لاجرم این بیتها از غایت غلبهٔ یأس حسب حال می نماید و هرساعت برخاطرمی گذرد و در زفان میآید

زمان كله غصب و عتب — و انت علی و الایام الب
و انت وانت دافع كل خطب — مع الخطب الملم علی خطب

آن پندارم این مقدار درین شیوه پسندیده باشد و ازین تحریك وتعریك انتباه و ارعواء حاصل آید وعن‌قریب تشریف خطاب شریف که سبب شفاء علیل وابلال غلیل باشد یافته شد ودرمستقبل قصور بدان راه نیابد .

اذا الاحباب فاتهم التلاقی — فلا شیء اسر من الكتاب

توقع بکرم‌مجلس‌سامی آنست که‌ازاین عتاب ضجر ننماید وازآن نظم وفی العتاب حیاة بین اقوام بر اندیشد و بهر وقت نویسد وخدمتی که باشد نماید ان شاء الله تعالی

۲۰ ـ مکتوب آخر

زندگانی مجلس رفیع‌خداوندی دراز باد درعلوّ و دولت ، بهروقت که من‌خادم خدمتی نبشتن بحضرت خداوند آغاز کنم دل مشتاق نیازمند دراضطراب آید و انکارها کند که چند ازین‌خداوند را بقلم‌درد سردادن ،یکبارقدم درراه باید نهادن و دل ودیده را بخدمت آن حضرت سیادت وعتبهٔ سعادت تفـرج و روشنائی حاصل کردن و دست احتیاج ونیاز را درحلقهٔ دولت واقبال ابدی زدن و یکچندی مجاور آن کعبهٔ مکارم و معالی گشتن وازین‌عمر که ضایع میشود ودرشقاوت میگذرد نصیبی گرفتن‌وعلی‌الخصوص درین موسم عید که معتاد است خدمتکاران را بخدمت درگاه خداوندان شتافتن و مراسم تهنیت اقامت کردن، البته هیچ عذر نباید نوشت و پیرامن تعلل نشاید گشت و ازین‌طریق‌درباید گذشت و روی بخدمت آورد وعنان دل بدست مراد سپرد ومن‌خادم هرچند ژرفتردرین‌می‌نگرم حق بدست دل می‌بینم مرا راه راست می‌نماید وطلب‌دولت دوجهانی می‌فرماید اما نفرین برموانع روزگار باد

هرروز مرا حادثهٔ نو زاید	کاندیشه برنج مثل آن ننماید

ازینجا سخن بهمان کشید تا آنجا که این قاصد را بخدمت دوانیده آمد تا کیفیت حال معلوم خداوندی گردد و محقق شود که دل و جان در طلب استسعاد بخدمت اند و عوائق فرقت برین صفت راه مطلوب می بندد واز مقصود باز می دارد خدای تعالی این ایام بزرگوار برحضرت خداوندی مبارك گرداند وهرساعت ازین ایام شریف مفتتح دولتی نو وسعادتی مستأنف کناد و بزرگان وخدمتکاران مخلص را درسایهٔ دولت آن حضرت از آفات ونوائب روزگار مصون داراد واین دعا خویشتن که میکنم چه جائی خویش فرو نتوان نهاد و الله الموفق الصواب.

۲۱-مکتوب آخر

زندگانی درازباد، چون من خادم را مجال خدمتی جز ثنا ودعا نیست ودست الا برین دوخدمت نمیرسد برهردو مواظبم وشرایط آنرا سرًّا وجهرًا ملتزم واگرچه احیاناً خدمتی نوسیم وهنوز تشریف جوابی نیافته ام پیوسته مستخبر احوال آن حضرت کرم وسیادت می باشم وتضاعف وترادف امداد ومواد دولت وسعادت که همیشه همچنان باد مقرون بمزید وممدود بخلود اعتضادی واعتدادی ه... وامسال درموسم روان شدن حاج عزیمت این بود که با ایشان موافقت کرده ایم... بزیارت آن کعبهٔ ایادی وتقبیل آن بنان احسان وصنایع افتد وبیمامن مواطف رأی رفیع ترتیب آن سفر مغتنم پیش گرفته شود ووقت رفتن وباز گشتن ان کان فی الاجل منساة و فی عنان الاجل مرجاة درخدمت آن بزرگوار ازین بقیت عمر ربزهٔ بی ثمره بهره جسته آید، خود موانع روزگار که یکی را سراندردم دیگری است راه این مطلوب محبوب بسته داشت ونگذاشت که نسیم آسایش بدین دل خسته بزد و الامور مرهونة باوقاتها امیدست که بعدازاین راه این دولت را گشایشی باشد و این دل رنجور محنت کوفته را آسایشی، عرض کنندهٔ این خدمت برهان الدین که درفضل وآداب از مفاخر جهانست و آثار نظم و

نثر او پیرایهٔ روزگار ولایق آنکه یکتب بسواد اللیل علی بیاض النهار ویفتخر بتناشدها الافاضل والاحرار روی بدان خدمت آورد تا اولاً بنیابت من خادم دست مبارک خداوندی ببوسد وثانیاً نیازمندی بدان خدمت شرح دهد بعد از آن بضاعت صناعت خویش که همه بضاعتهای افاضل وکتاب عصر درجنب آن مزجاة نماید عرض دهد وبشرف اصطناع ولطف استماع خداوندی که افاضل جهانرا تا قیامت بدان استمتاع باد متشرف ومتفرد درتعریف حال این بزرک برهان الدین می خواهم که شروعی بیشتر کنم اما از وصمت قصور خویش درمضمار آن تعریف ترسانم ومیدانم که از بدایع ولطایف منظوم و منثور تازی وپارسی که بر آن حضرت اجلها الله جلوه کند کلمات معرفانهٔ من خادم مختصر و حقیر و وتهمت زدهٔ تقصیر نماید . همانا آن بهتر که برهان الدین را بزفان وبیان و بنان او که هریک از آن منشأ ومنبع حکمت وسحراست باز گذارم و اورا بمکارم و معانی مجلس خداوندی سپارم و خود بخدمت و دعا و ثنا مشغول است و می گویم زندگانی خداوند درکامرانی و دولت درازباد و اسباب وابواب سعادت دوجهانی آماده وگشاده

۲۲- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی مخدومی برهان الدین درازباد در سمو و دولت ، درین مدت که خراسان ازحلیهٔ حضور و شرف اقامت مجلس رفیع مخدومی دام رفیعا عاطل ومحروم ماندست همانا این بقایاء ضعفا که خدمت آفات جسته‌اند هیچ رنج ونکبت را با رنج وحرمان از آن سعادت مقابل نکرده باشد ومن کهتر وخدمتکار از آن زمرهام و اگرچه زیان وخللها که درین سالهای فتنه کشیده شدست و دیده‌ام نهایت نیست ازفکرت درین هجرت که مجلس سامی را اتفاق افتاد بمبارکی ، چندان رنج بدلها می رسد که بقلم بیان آن ممکن نگردد چه مصالح دینی و دنیاوی را در خطهٔ نشابور و نواحی بسبب غیبت مجلس سامی خللها پدید آمده است که از لشکر غزمثل آن نتواند بود و بی شک مجلس رفیع لازال رفیعا از آن مسئول تواند بود که کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیته و درین نوبت گذر این لشکر از آن جنس نهب و قتل و تطاول که

پیش ازین رفته بود نرفت و زیادت از غلهٔ صحرا زیان نیفتاد و در خطهٔ نسابور مواشی و بهائم آنچه یافتند درحدود شهر و نواحی می‌بردند اما از قتل و تنکیل که درما تقدم می‌کردند نکردند و چون سعادت قبول حضرت خداوند عالم خلد الله ملکه یافتند و شرف مثول در پیش‌تخت اعلی اعلاه الله ایشان را حاصل شد قاعده بدل کردند و تا بمرو رسیده‌اند پیوسته خبر می‌رسد و می نویسند که چگونه مطاوع و متابع فرمان پادشاه اعزالله انصاره می‌باشند و طریق ترتیب عدل پیش گرفته والله تعالی ولی تمهید مصالح‌العباد. غرض ازین مقدمات که بتصدیع می‌انجامد آنست تا مجلس سامی ضاعف‌الله سموه در انکفا و انصراف بمبارکی بجانب خراسان که نیازمند شرف حضورست تعجیل فرماید وجایز ندارد که کارهای شرعی و رسمی بیش‌ازین مختل ومهمل ماند ومسلمانان حیران وسرگردان و شك نیست که چون اجل امام‌وجیه‌الدین بخدمت پیوندد و احوال شرح دهد ومثال اعلی اعلاه‌الله و نوشتهٔ بزرگان عرض کند بسعادت ومبارکی حرکت واجب داشته آید و توقف وتأخیر مستنکرشمرده شود وتا میسر شدن این مراد باوامر و نواهی اشارت می‌فرماید تا مطاوعت نموده آید ، ان شاء الله تعالی.

۲۳- مکتوب آخر

زندگانی مجلس دراز باد از مستقر مجلس سامی زید سموه که مستقر معالی ومخیم کرمست می‌اندیشم و این نظم درخاطر می‌آید :

یا صبا ان جئت ریاً	بلداً حلته ریا
بلغی منی تحایا	والثمی منها المحیا
وانشری حال اشتیاقی	قدطوا ءالصبر طیا

بتطویل و اطناب مشغول نمی‌گردم و بتکلف عنان دل مشتاق محترق فراق کشیده دارم تا سخن از حد انجاز در نگذرد و با ابرام نرسد وگمان نبرد کـه هرچه قافیه می یابد در سلك نظم می باید کشید و قصه دراز گردانید و بزرگوار خطاب مجلس سامی که در صحبت سعد الرؤسا علی صادر شده بود منتصف شوال بمن کهتر مخلص رسید و بیمن وصول ازحصول سعادت دوجهانی روی نمود و دل محتمل اعباء اندیشهای

مختلف خفتی و آسایشی که درین عهد معهود نیست و هنوز منتظر نبود باز یافت و بدان الفاظ و معانی عذب لطیف که از منبع و مرکز اریحیت و کرم در تصرف و قلم آمده بود مداوات جراحات ایام کرد و از دست غوغاء وسواس در حمایت آن لطایف مکارم گریخت ودر دامن عواطف آویخت وچون درمدت مفارقت از آن خدمت هیچ تشریف خطاب نیافته بودم و ازین جهت رنجی تمام حاصل شد آن تشریف را بفال گرفت و مقدمهٔ سعادتها شمرد و متقلد منتی جسیم گشت عتابی کـه فرمودست و در معتمدی نافرستادن وخدمتی نا نبشتن بتقصیر نسبت کرده بیك نوع از حق دور نیست بحکم انکار قضیت اخلاص آن بودست که درباب عتاب بدان اشارت رفتست اما بنوعی دیگر ، چون بحوادث روزگار و عوایق متوالی و متتابع که مرا افتادست و از ترتیب مرادها باز می‌داشته و راه اقامت رسوم فرو بسته التفات کرده‌اند قبول معذرت وطرح لائمت لازم گردد وشروع در شرح موانع و عوایق با ابرام انجامد و رنج دل پیوستن وجواب خواستن تازه گرداند لله‌الحمد که ذات کریم مجلس سامی در کلاءت وحفظ الهی است و اعزه حفظهم‌الله درصحبت وخدمت مشمول صنایع او تبارك و تعالی‌اند وتباشیر اومید اجتماع و التقاء از اثناء ظلمات زمانهٔ مظلم پدیـد می‌آید و نوبت فتنه روی با انقراض دارد امید است که عن قریب مجلس سامی بمبارکی عزیمت بازگشتن فرماید واگر تأخیری افتد خود قصهاء مزعج ومسرعان مشخص منهض روان شوند واین حاجات بردارند چنانکه باشد و تا میسر شدن این مراد انتظار اوامر و نواهی کرده می‌شود .

۲٤- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی خداوندی دراز باد در سمو و دولت با آنکه من خادم را روزگار از ملازمت سعادت خدمت ودیدار مبارك خداوندی محروم می‌دارد وانواع موانع در پیش می‌آرد هرگز از ذکر مناقب و فضایل آن خداوند فارغ نبودم و تنسم إخبار می‌کرده وسراء وضراء احوال راکه شنوده می‌آمدست بردل و جان اثر بودست لله المنة که باعتقاد نیکو آن خداوند و با اقبال او و بدولت مخدوم عز نصره نوایب

بسلامت می‌گذارد و بدل آن مواهب ایزدی روی می نماید و در مستقبل امید همه مراد ها حاصلست و دلایل آن ظاهر والله ولی‌التیسیر ، درین یکچند خدمتها نوشته‌ام و رسم تهنیت سلامت و سعادت و صحت شخص کریم وعزیز بمبارکی پیوستن بخدمت درگاه عالی خداوندی پهلوان جهان دام عالیاً بجای آورده همانا رسانیده‌اند وبجواب آن خدمتها الاّ تشریف بخط شریف نیافته‌ام و بدان تشریف مفاخرتی هرچه تمامتر دارم ، خداوندی فرموده بود و من خادم مخلص را القاب بیفزوده خدمت کرده‌ام ودر دعا افزوده و شادی نموده که بحمدالله ومنه مطایبت و ممازحت برقرار است ، همیشه همچنین باد وخدمتکاران مخلص را استسعاد ملازمت خدمت روزی. من خادم‌را حوادث روزگار نه دل‌گذاشتست و نه خاطر ، سالیانست تا درین بیت الاحزان مانده‌ام حاشی المجلس نه مونسی دم‌ساز و نه روزگاری سازگار نه سر وسامان اقامت وقرار ونه تن و توان تحویل وانتقال ولا کفران لله تعالی و هوالمشکور فی‌کل حال ، تسلی ندانست که احوال مخدومان و دوستان اعز انتظار می دارد و چنانکه می‌باید برسر کامرانی وشادمانی می‌باشد دو بیت حسب حال مخدومان می‌یابم .

ابی دهرنا اسعافنا فی نفوسنا و اسعفنا فی من نحب و نکرم

فقلت لـه نعماك فیهم اتمها ودع امرنا ان الأهم مقدم

اگرچه آن خداوند را از حوادث آسیبی رسیده است و رنج و زیان بسیار دیده و کشیده اما شکرها واجب است که او سرمایهٔ اصل حاصل دارد صحبت وخدمت مخدوم عز نصره و بدین دو سرمایه همه کام دوجهانی توان یافت شکرانهٔ آن نعمت ازین ضعفاء آشفته می‌باید اندیشید ودست شفقت وکرم برسر مخلصان‌خدم می‌داشت خصوصاً ودرحق‌همه بندگان خدای عز وجل عموماً شفقت می‌باید فرمود تابرکات آن آفات دفع می‌گردد و سعادت در هم می‌پیوندد . درین وقت که بشارت وصول رایات عالیهٔ‌خداوندی پهلوان‌جهانی‌جیوش‌بگی بظاهرسابزوار(کذا) یافته شد وخبر دادندکه بدین ناحیتك خراب گذری خواهد بود واجب نمود این خدمت نوشتن و قاصدی دوانیدن و استعلام حال کردن ، اولا رأی سامی خداوندی را معلوم باد که سالهاست

تا این ناحیتك درتاراج افتاده است و بی‌ترتیب شده و بیشتر از رعایا مستأصل و متفرق گشته و بقیتی که مانده‌اند رنجوراند بسبب آنکه هرسال دواعی اختلال بیشتر می‌شود و جلا و خرابی مضاعف می‌گردد ، این وقت کـه جماعتی رعایا در صحبت من خادم بنشابور بودند و نظری و تخفیفی طلب می‌کردند ، خداوندان تقصیر نفرمودند و شفقتها نمودند و مال معامله بقراری باز آوردند و خداوند دام دولته کرم برزید و بترك ترکه مکینی (؟) بگفت واین درویشان شاکرباز گشتند از آن تاریخ تا اکنون بلاهای آسمانی و زمینی از صاعقهٔ تگرگ و سرماء نه بوقت وگذر لشکر گوناگون و خرابی کاریز ها افتاده است که شرح آن دراز کشد و رنج دل مستمعان انجامد آن بهتر که بیشتر ازین درد سر ندهم وخویشتن را در معرض آنچه می‌دانم که گویند ننهم و سخن با این آرم که مقصود است شك نیست چون موکب عالی خداوندی جهان پهلوانی دام عالیاً نزدیك است بر رعایا واجب باشد که خدمتی گویند و بطاقت خویش بکوشند اما ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به با یاد می‌دهند و درمقام تضرع ایستاده‌اند و توقع می کنند که خداوند تقرباً الی‌الله را حال‌ایشان در خلوت بسمع اشرف مخدوم اسمعه‌الله‌المسار رساندودرخواهد تا ایشان‌را از گذرلشکرصیانت‌فرماید تانعل‌بها ورسم خدمتی هر کجامقام افتاد ترتیب کنند و برسانند وبرحسب امکان‌شرط آن‌خدمت بجای آرند ورضای روان مکین بوعلی‌رحمه‌الله و ابقی‌المولی بجویند والله تعالی ولی‌التوفیق

خداوند را شفقت باید فرمودن و دعاء وخدمت من بنده بوقت فرصت در خدمت مجلس عالی خداوندی پهلوان جهانی و تقریر حال اخلاص و هـوا داری و دعاگوئی قدیم بمبالغتی تمام کردن که هرچه ازین معنی گفته شود استغفار واجب نیاید وشرح دادن که من‌بنده هرچندازضعف بدنی‌وکوفتگی صدمات حادثات در گوشهٔ افتادم و از خدمت فرو مانده و پای که قوام تن بدان باشد از دست شدست و بعلتی و رنجی که بودست در هواء سرد بیفزودست بقلم و زبان و دل و طبع بندگیها توانم کردن ومصالح درهم آوردن چنانکه پسندیدهٔ رای عالی افتد و اثر صفاء اعتقاد در آن پدید آید . بخداوندی بدین تطویل معذور می فرماید ودرکل احوال شفقت می نماید ان شاءالله تعالی .

۲۵- مکتوب آخر

رأی سامی خداوندی را معلوم باشد که من خادم در کارها تأمل و توقف گوئی کنم و درهرچه پیش آید اول قاعدهٔ اصولی که بخداوندان و مخدومان تعلق دارد نگاه دارم آنگاه جانب خویش و اوساط الناس، که چون جانب مخدوم محفوظ باشد جانب خدم که تبع باشند خود محفوظ گردد پیش ازین امثلهٔ عالیهٔ خداوندی پهلوان جهانی نفذها الله بمن می رسید که ازمعامله هیچ چیز بکس ندهند که عامل دیوان بسر آن کار می آید من خادم از طریق اخلاص بی شبهت که بر آن مجبول لم نبشتم و نمودم که هماناکه در آن تصرف و توقف اولیتر چندانکه بحضرت جات مرو ترتیب مصالح خداوندی که می گویند بدان مشغول اند بکنند و از آن فراغتی پدید آید آنچه حال اقتضا کند توان کردن و فرمودن تا بمحقری کارهای معظم مختل نگردد وطاعن را مجال پدید نیاید، شنودم که خداوند آن سخن را ازحسن اصغا و لطف ارتضا بهرهٔ تمام فرموده بود و درکسوتی از عبارتی لطیف بسمع مخدوم اعزالله انصاره رسانیده که مقبول ومؤثر آمدست وتوقف و تأخیر درین کار جزوی بسبب مراقبت و محافظت کاری کلی موافق رأی عالی نموده و سخن چون بغرض مشوب نباشد بمحل قبول افتد و عقل کامل مستمع ومتقبل آن گردد.

۲۶- مکتوب آخر

زندگانی خداوند ولی النعم صدر الاسلام والمسلمین ملك الوزراء فی العالمین در دولت و نعمت وتأیید ونصرت باد و ایزد تعالی حافظ ومعین بنده که بوسیلت حقوق و خدمت قدیم مستظهر باشد و بصفاء عقیدت در دعاگوئی متوسل، عجب نباشد اگر در مواقف و مقامات خدم [قدم] بر بساط انبساط نهد و مقام و مقال خویش را در بارگاه مخدوم منعم شرف مرتبتی زیادت وحسن استماعی بیشتر از رسم و عادت طمع دارد من بنده از اعداد آن بندگانم که ایشانرا این سوابق و وسایل حاصل باشد و بوقت مثول در صف خدم یا عرض انتقاد بواسطهٔ قلم امید کرامت و تقریب و ادناء و مزیت انعام

اصغا دارد و چون من بنده بانواع اضطرار که تفصیل آن بتطویل کشد و از حد ادب و بندگی در گذرد از مبادرت بحضرت جلت که مطلوب دل و جانست باز مانده‌ام بحکم این ضرورت ظاهر قلم را نایب قدم ساخته و چنانکه او در نبشتن خدمت سر بر روی کاغذ نهادست من بنده در اقامت رسم بندگی سر برزمین می نهم و بدالت انبساطی که از نتایج سوابق حقوقست می گویم و املاء خلوص طویت در عبودیت که سالهاست تا منصب وزارت ملك سلجوقی کــه رایتش تا قیامت منصور باد و نهایتش یوم ینفخ فی‌الصور سر بر عتبهٔ مبارك خانهٔ آن خداوند عز نصره کــه حرم کرم و کعبهٔ سیادت و سعادت است داشتست واز سر احتیاج و افتقار التجا بدان کمال که دین و دنیا را بدان ملجأست می جسته وترصد شرف قبول کرده و چون تقدیر ایزد تعــالی در ازل چنان رفته بود کــه یکچندی احوال عالم در اختلال افتد و مناظم بانتها ، نوبت عمر سلطان اسلام معزالدنیا والدین قدس‌الله روحه انحلال پذیرد آن قبول وملابست موقوف می‌ماند واین موازرت و مظاهرت میسر نمی‌شد و سرّ آن توقف وتأخیر از اوهام وافکارخلق محجوب می‌بود تا اکنون که نوبت اختلال و انحلال گذشت ومدت سپری گشت وتاج وتخت بفردولت خداوند عالم‌سلطان معظم شهنشاه اعظم رکن‌الدنیا والدین‌معزالاسلام والمسلمین اعزالله انصاره مزین ومشرف شد وممالك جهان طراوت ونضارت متقدم باز یافت وباطراز اول رسید ، مهابت وجلالت این وزارت مبارك سایهٔ عدل وزیور احسان و پیرایه و بند آن دولت ثابت ارکان و آسمان بنیان آمد و ازاین اساس دولت و ملك مجدد بر تواتر ندا بمسامع اولوا الالباب می رسد و بشارت در بشارت می پیوندد که ایزد بر بندگان ببخشود و رحمت فرمود وتباشیر صبح فضل او عز وعلا روی نمود و جهانرا با انوار امن و سلامت و استقامت بیاراست وظلمت ظلم بیکبارگی برخاست فلله الحمد علی آلائه و الیه الرغبة فی ادامة نعمائه انه خیر مسؤل و اکــرم مأمول تارسیدن من بندهٔ مشتاق‌نیازمند بخدمت بارگاه اعلی اعلاه‌الله از اجل عالم منتجب — الدین تاج الکتاب محمد الترمذی دام تأییده در خواسته شدست تا ذکر بندگی و دعاگوئی واشتیاق بخدمت وعذرتخلف وتوقف ضرورتی‌تازه میداردو رسم‌حسن المناب

درآن باب بجای می آرد و حاجات من بنده عرض می‌کند ، امیدست که از نفحات عواطف رأی عالی نسیمی که نصیب روح گردد یافته می‌آید تا در وظایف دعا افزوده شود ان شاءالله تعالی .

۲۷ـ مکتوب آخر

تحیة صب خالص الود مخلص — علی من علیه خالص الحمد یوقف
عنیت بذاك المالکی مملکاً — رقابا الیها اوجه الخلق تصرف
غدا شرفاً للدین حتی اغتدی به — اماثل احرار الوری تتشرف

اقبال دوجهانی مجلس سامی را حاصل باد و مرادها در سلك سعادت برحسب ارادت منتظم وزندگانی وکامرانی وشادمانی دراز و دست فنا از دامن بقا کوتاه مدت حرمان از تشریف خطاب شریف امتدادی گرفتست و آنکه من کهتر دوسه ماهست تا عرضهٔ چند عارضهٔ متضاد بوده‌ام و بر بستر رنجوری و نومیدی افتاده حاشاه وهنوز در بقیت آنم چنانکـه نه تن را حرکت و توانست و نه دست را تاب ارتکاب قلم ، رنج محروم بودن از آن تشریف معتاد برین عارضه و ناتوانی مرجح یافته‌ام و از آن کمال کرم و محاسن شیم این معنی غریب می شمرده و چون بخط خویش نمی توانم نوشتن تطویلی نمی‌کنم و برمجرد یاد دادن اقتصار می نمایم و بدان کرم عمیم وثوقست کـه میان قاصر داشتن تشریف خطاب و باز گرفتن التفات همت همایون نظر جمع نکند و شفقتی وترتیبی کـه مستند من کهتر فی جمیع الاحوال آنست باز نگیرد و با اوقات فرصت در خدمت مجلس عالی فلانی ذکری بخیر چنانکه از آن رأفت و لطافت سزد تقدیم می کند وچون سعادت خدمت فلان دریابد خدمت وتحیت من خادم عرض دهد وحال اشتیاق بخدمت چندانکه درعبارت آید شرح دهد . مخدوم و منعم فرید الدین مخدومست و محیا ومذکور بثنا و دعا ، اگرچه دست عنایت وشفقت از سر من کهتر برگرفتست و پای برهوار در راه بی وفائی نهاده در جملگی احوال مشکورست و بتناسی جانب کهتر خویش از عوایق روزگار معذور بقیت عارضه حاشی المجلس السامی چنانکه ازتحریر مانع آمدست از اطالت املا نیزمانع می آید وجانب خداوندان بدین

توفیق تخفیف مرعی می‌شود انتظار اوامر و نواهی کرده می آید تا بدان اعتضاد و اعتداد افزاید ان شاء الله تعالی .

۲۸ـ مکتوب آخر

زندگانی دراز باد من بنده که بدوسعادت نیازمندم برحمت ایزد تعالی وخدمت خداوند بفضل او عز اسمه واثقم کــه ازین هردو سعادت در دنیا وآخرت محروم و مهجور نمانم این خدمت چهارم جمادی الأولی می نویسم ازین محنت آشیانهٔ خویش که اگر دولت یارستی و پر و بال اختیارستی دیر بودی تا پروازکنان بخدمت آن حضرت رسیده بودمی و برشرفات قصر عالی خداوندی ممکن نشسته و حوصلهٔ نهمت خویش بالتقاط آن جنات نعیم کریم کــه تغذیت و تربیت بر آن یافته‌ام مشحون گردانیده اما و حیل بینهم و بین ما یشتهون حسب حال افتادست دل بر آتش غم گداخته شدست و تن در مخالب عوارض سقم مبتلی مانده حاشی المجلس الرفیع و از ساز و آلت سفر کــه ندارم خود نمی‌گویم که وجود و عدم هرچه عادی ورایج باشد بس تفاوتی‌ندارد واینجا که هستم کارم خدمت و دعا و ثنا و شکر مواهب و صنایع آن خداوندست . خطاب خداوندی رسید و اشارتی که درمعنی تسلیت وتعزیت فرموده بود با انقیاد مقابل شد و جانرا در تلقی و قبول آن اهتزاز رفته باز آمد و هرچند روزگار من بنده را برزیت اولاد و احفاد و اعزه و اخوان و ذووالارحام که درمصالح معاش ومعاد اعوان و اعضاد بودند مصاب و مکتئب و مفجوع و مهموم گردانیدست و بفقدان ایشان شربتها کــه می پندارم که‌اوتاد الأرض تجرع آن دشوارتوانندکرد چشانند ، چون ازدولت واقبال پایندهٔ افزایندهٔ خداوندی بر می اندیشم ونفحات نسیم آن عواطف که اخبار و آثار آن الفاظ درر نمای و اقلام جهان‌آرای خداوند عز نصره سایر و ظاهر است می یابم آن محن وشداید گذشته بتدریج درشیوهٔ نسیان می‌افکنم وخویشتن را بحیاتی‌نو وسلامتی تازه که در ظل آن دولت و کنف آن رأفت خواهم یافت نوید می دهم والله تعالی ولی التیسیر. التفات همت خداوندی بجانب بزرگوار بهاء الدینی سید النقبائی حماه الله اثر

باران نیسانی دارد درمثابت نبات تشنه بآب و بمیامن آن‌نظر رأی رفیع و التفات همت همایون احوال او بالتیام و انتظام نزدیکست ، سخن درین‌خدمت که باندیشهٔ اختصار آغاز شد با اطناب انجامید و این جسارت ازکرم خداوندی متولدست کـه آن‌کرم نمودار رحمت ایزد تعالی و از آثار فضل او تبارك و تقدس است امیدست که معذور فرماید و ازتشریفات اوامر ونواهی که مادّت حیات من بنده است بی‌بهره نمانم تا در وظایف دعا افزایم ان شاءالله تعالی .

۲۸- مکتوب آخر

آفتاب دولت سایهٔ یزدان خدایگان جهان سلطان اعظم شاهنشاه معظم رکن ـ الدنیا و الدین برجهانیان شرقاً وغرباً تابان باد وعمر وملك او بی پایان و فرمان اورا در فضاء زمین نفاذ قضاء آسمانی بحق النبی المصطفی محمد و آله . بندهٔ کمترین که پای دردامن بقیت عمر کشیده دارد همواره دست بدعاء دولت قاهره برداشتست و اخلاص را بدرقهٔ دعاساخته اجابت دوام ومزید آن دولت پاینده‌وبسطت وفسحت‌عرصهٔ مملکت افزاینده میخواهد و می گوید .

الهی دولت محمود سلطان   بمسمار بقا مشدود گردان

چه آن‌شاه‌جهانست‌او که گویند   الهی عاقبت محمود گردان

و از عجایب ایامست فرط نیاز این بندهٔ کمترین بخدمت حضرت پادشاه روی زمین و صبوری نمودن در تقاعد از استسعاد بدان خدمت و ادراك امنیت . چون درصحیفهٔ دل نیازمندنگرد گوید دریغ این باقی عمرمختصر که نه‌بر آستان‌درگاه‌اعلی خدایگان میگذرد وباز چون درتن‌ضعیف سخیف که اول سازخدمت آنست تأمل کند متحیرومتفکر ماند و داند که با این‌تن‌وتوان جزساختن چنانکه هست روی نیست و بعدازخدمت ودعای دولت بخدمت ترتیب مصالح‌دیوانی که آنرا ازعبادات‌وطاعات‌مقبول‌مبرورمی‌شمرد مشغول می باشدومیان طلب رضاء گماشتگان دیوان ونگاه داشتن رعایا تلفیقی می کند چه حال هردوطرف روشن ومبین دیدست ودانسته از یك جانب تحصیل‌مقصود دیوانی‌ازفرایض

است و ازدیگرجانب نظم‌شمل درویشان که احوال ایشان پوشیده نیست واجب ومتعین هم ازجهت صلاح دولت ومصلحت مملکت و امیدمی دارد که بدین‌طریق وتلفیق فراغ دل متصرفان و محصلان مال بتدریج وتدبیر حاصل گردد و این بقایای رعایا بر جای بمانند و رمیدگان بنفحات نسیم عدل خدایگانی سلطانی که با نسیم صبا در اطراف آفاق هم عنان گشتست باوطان خویش باز آیند و درمدتی نزدیك نه این ناحیتك بل اقلیمی که این جزوی است مختصر از اجزاء آن هم چنان شود که در عهد متقدم بوده است و جهان آفرین برجهانداری که اقامت مراسم آن فرموده .

شعر

میش با گرگ همنشین گردد — آسمـان حاسد زمین گردد
عدل مفقود را کند موجود — رأی سلطان دادگر محمود
هفت کشور شود بفرمـانش — آسمـان پاسبان ایوانش

معتمدان بندهٔ کمترین که بتقبیل زمین درگاه اعلی خدایگانی محسود جان ودل این بندهٔ نیازمند اند اولاً حال ضعیف وعجز او وثانیاً احوال ضعفای رعایا در دیوان اعلی اعلاه‌الله عرض خواهند کرد بامید اجابتی وافاضت عدلی و رأفتی که سبب گشایش درهای حاجات وآسایش دلهای خستهٔ آفات گردد وموجب ثبات دولت قاهره ونصرت رایات عالیه آید آنچه بمانند مقبول باد وحاجات بنجاح مقرون وموصول والله ولی التوفیق .

۲۹ـ مکتوب آخر

امارت امارت بر ارباب بلاغت و برهان مهارت در سیاقت عبارت آنست کـه نویسنده درآنچه می نویسد طریقی سپرد که از الفاظ موجز معانی مستوفی گسترد و باندك اشارتی که برقلم راند بسیار اسرار کار مظلم مبین و روشن گرداند و این معنی بعضی از صفات ذات اجل شهاب الدین است چه درخطاب کریم که بجانب عزیز شمس‌ـ الدینی فرموده بود ودر مطاوی آن خطاب مستطاب ونامهٔ نامدار بزرگوار که بارنامهٔ بلغاء روزگار چوبدان رسند بوسند ذکر من کهتر کرده باملاء کرم طبیعی و لطافت غریزی

بعبارتی که ارواح وقلوب خوانندگان را در اهتزاز و ارتیاح آورد و ممازج اجزاء آن شود و صیقل احزان و محن ایام بردیك و فرکست(؟) واز غایت هزّت ونشاط بشوب مطالعت آن کلمات گفتی ندا در عالم ارواح ونفوس دادندکه .

هذا هو السحر الحلال ولیس من — ذهن البریة مثله یتوقع
الا و صاحبه یخص بخاطر — یصغی لأسرار السماء ویسمع
اعنی شهاب الدین مولای الذی — شهب النجوم لقدره یتضعضع

اسلوب شهاب‌الدینی در کتابت سالب قلوب می‌آید ومعجزات صناعت براعت از ضمن آن روی می نماید ، سخن چون آب حیات که دلهای پژمرده بدان تازه و زنده می شود وامداد اعتداد ازمطالعت آن بی‌حد و اندازه می‌گردد . کمال بلاغت در انشاء وکتابت آنست ودر ابداع و اختراع سخن منثور ختم کلی بر آن، عین‌الله علیه و صرف عین الکمال عما صرف الیه وجعل عنانه بیدیه و رکابه تحت قدمیه .

۳۰- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد در سعادتی دائم و عزی و اقبالی مناسب آن فضل و فضائل و ملایم چندانکه ممکن گردد در اشتیاق تصورکند و چنانکه از آن کرم عهد و لطف شیمت سزد قبول عذر تقصیر عاطفت مبذول دارد و آنرا باتصاریف روزگار که حال آن معلومست نسبت نفرماید و شفقتهای مألوف کــه معوّل بر آنست و مستند فی جمیع الأحوال باز نگیرد ودقایق مکارم و صنایع کــه خاطر عزیز و قلم مبارك آن مجلس را در ترتیب و تلفیق آن خطو وساع و ید صناعست بجای می آرد و باوقات فرصت که انتهاز آن کرده شود و درحضرت مجلس اعلی تجدید ذکر عبودیت و صفای طویت بر قرار معهود می کند ونیابتی مؤثر مبشر بمزید عواطف آراء عالیه می دارد و کرم خویشتن را برخویشتن ازجهت من کهتر رفیقی مواظب وحفیظی مراقب داند و از آن انهاء و اصغاء احتراز نماید .

۳۱- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد من خادم از شکر عواطف و صنایع خداوندی که همواره

بمثال و اشارت و توقیع رفیع می فرمود عاجز بودم و الا بدعا و صدقه و استدامت دولت را هیچ نمی‌دانستم، اکنون تا تشریف خطاب رفیع که هر سطری از آن سمطی از دّر هنرست و هرکلمهٔ کنزی ازکنوز معالی و رموز اسرار سروری بمن‌خادم مشتاق می رسد تحیر در موقف بندگی و عجز از اقامت شرایط خدمتکاری زیادت می گردد و تا این تشریف می یابم چندکار دارم یکی مطالعهٔ پیوسته که از نفحات آن مکارم که درین عهد معهود نیست از اثناء خطاب رفیع نسیم یافته می شود و دل وجان را از آن قوت و قوّت حاصل می‌آید ودیگر آنکه برعرض آن برممیزان ونحاریر علما تفاخری می‌نمایم و در ثنا واطراء آن دقایق فتوت و رأفت مذاکرات ومفاوضات می رود گفته می شودکه اینست ثمرهٔ دولت وچنین .

بیت

چنین نماید شمشیرخسروان آثار　　چنین کنندبزرگان‌چوکردبایدکار

ذی المعالی فلیعلون‌من‌تعالی　　هکذا هکذا و الا فلا لا

لاجرم آن دولت پاینده و افزاینده باشد و هر روز عرصهٔ مملکت فسیح تر می‌گردد و آستانهٔ دولت رفیعتر می شود و امارات معجز از فتح وظفر رایات عالیه بر احوال اولیا و اعدا بمزید نصرت و امکان ونکبت وخذلان ظاهرتر می‌نماید وهم برین قرار در تزاید خواهد بود تا آن وقت‌که کار های شرق و غرب جهان در سلك مراد منتظم گردد و از اول اقالیم عالم تا سابع همچون رابع درحکم فرمان وتدبیر و اشارت رأی صایب آید و ما ذلك علی‌الله بعزیز .

۳۲ـ مکتوب آخر

فال جری و الرأی لیس بقائل　　فیما أری والدهر تابع فالی

زندگانی دراز باد چون من خادم مخلص مشتاق می دانم کـه آن مخدوم و فرزند بنظر الهی این کرامت حاصل دارد حال اخلاص واشتیاق که مخامر ومسامردل و جان من خادم و خدمتکارست می داند و بی واسطهٔ آلات کتابت و تلاوت مضمون

صحیفهٔ سینهٔ او می خواند، شرح نمی دهم که در ایام غیبت آن مخدوم و فرزند از حضرت اعلی بر دل چه رنج و عنا داشته‌ام و روزگار درچه تفکر و تحیر می گذاشته اگرچه من دانسته‌ام که فضل ایزد سبحانه وتعالی درحضر و سفر واقی و راعی و حامی آن فرزند باشد و دافع و صارف آفات ونوایب و رسالت و سفارت او را در تلفیق مناظم امور ایالت و امارت خراسان بل مصالح و مناجح جهان و جهانیان موقع باران نیسان باشد درمنابت گلستان و سعی مبارك او سعی باد صبا در اطراف و اوساط باغ و بوستان که دیدهٔ گل را بینا گرداند وکهربای زمستان را زمرد و مینا گرداند و سنگ خارا وخاك تیره را مشك وعنبر سارا و اکنون لله الحمد که قدوم آن مخدوم بحضرت جلت همچون وصول و حلول نورست در دیده و سرور در سینه و ارتیاح اقداح در مکامن و مجاری قلوب و ارواح و ذهاب وایاب مبارك میمون او درتمهید قواعد مصالح دین و دنیا نموداریست از هبوط و صعود جبریل امین و لله درّه من غایب صحبته القلوب و آب بأوبته کل مطلوبٍ محبوب و کان قلبی مسافراً معه فآلان عـادا معاً من السفر .

شنودم که بوقت قدوم رکاب سامی مخدومی بطالع سعد فوجی ازحشم منصور که بناحیتی رفته بودند منصور ومظفر باز رسیدند و سخن نبوی که بوقت قدوم جعفر طیار و بشارت فتح خیبر گفت حسب حال خداوند پهلوان جهان عزنصره آمد و از زفان گوهر بار ونداء فلك بمسامع اولوا الباب رسید که لا ادری بأی البشارتین اسرّ بفتح خیبر امَ بقدوم جعفر .

ایزد تعـالی آن سعادت در زیادت داراد و آن سفارت در بسیط زمین مملکت سبب اسفار صبح نجح آمال خلایق باد بمحمد و آله .

۳۳ـ مکتوب آخر

زندگانی دراز باد من خادم را کـه برآتش اشتیاق بخدمت و طلعت مبارك خداوندی پخته بل سوخته گشتم هیچ نهمت و آرزوی زیادت از آن نیست که بخدمت

حضرت خداوندی مستسعد گردم و این بقیت عمر بی مزه که ضایع می‌گذرد در آن جوار مقام عز و شرف و مستقر اقبال و دولت دو جهانی گذرانم و خـویشتن را بدان مراد دیرینه ومطلوب دل وجان رسانم تا اکنون که چهارم صفرست از چند نوع موانع داشته‌ام و دارم بعضی عارضی وبعضی ذاتی بدین تفصیل ضعف تن و پیری وبی‌نیازی و بی‌آلتی‌سفروسرمای مفرطوصاعقهٔ برف‌دمادم برصفتی که‌مثل آن‌درین شصت‌سال‌معهود ومحسوس نبوده است . درانتظار آنم که مادّهٔ بعضی‌ازین موانع آسمانی منقطع گردد و روی بخدمت نهاده شود و درین نوبت دست همت در دامن آن دولت چنان زده شود که حوادث روزگار آنرا گسسته نتواندکرد بمشیةالله وحسن تیسیره .

عواطف خداوندی‌را که من‌خادم تربیت بدان یافته‌ام همچون کودك بشیر دایه لطیف تدبیر پیوسته اجل فلان کـه بنیابت من خادم صف طایفهٔ ابرام و تصدیع راست می دارد می نویسد و شرحها می‌دهد و بتفاصیل می‌نمایـد و من خادم را از آن انعام و اکرام که جملگی مسلمانان از آن بهر مند شده‌اند و معاش و انتعاش اصناف خلایق بدانست غریب نمی نماید چه همیشه همچنان معتاد بوده است و متعارف گشته . در اوراد ادعیه می افزایم وشکر آن ایادی وصنایع برخویشتن تاآخرعمر ازمفروضات می شمرم وتوقع می‌کنم که‌تاپیوستن بخدمت و التزام آن‌سعادت امداد آن‌مکارم وعواطف در تزاید می باشد وآن نظر عنایت برقرار می ماند که امید بعد فضل‌الله تعالی برآنست و معول در ترتیب و تدبیر اسباب حیات که تا منتهای مدت واهی نیست در آن شیوه بیش ازین اطنابی نمی‌کنم که قصهٔ این حال دراز است و ارجو که از روزگار چندان مهلت باشد که این غم دل گفته آید مشافههٔ .

عرض کنندهٔ این خدمت فلان با آنکه بقیت‌خاندانی بزرگست مهتدی باشد ومتحلی بخصال حمیده ومعانی‌ستوده ومجلس رفیع خداوندی را خدمتگاری و هوا- خواهی مخلص معتقد ومن خادم را خویشی عزیز که بمکان او افتخار شاید نمود ، درین وقت روی بخدمت آورد تا هرمصلحتی را عرض کند و بواسطهٔ کرم و شفقت خداوندی طالب مطلوبی بخیر گردد مستمسك او در نشد آن مطلوب بعد فضل‌الله تعالی عاطفت

خداوندی است ونعم المتمسك و المستجار الأفاضل (کذا) والأحرار و الله سبحانه یعینه علی رعایة الحقوق بمنه وفضله.

۳۴- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد دردولت هرچند عواطف خداوندی و آثارصنایع که درتمهید قواعد صلاح جهان ومصالح جهانیان می فرماید حاشی الطاف صنع باری تعالی وتقدس دارد وحصر واحصاء آن ناممکنست من بنده بقدر توان خویش بذکر وشکر آن می کوشم واز صلحا وزهاد دراستدامت دولت که سبب دوام بقاء ارکان دین ودنیا است استمداد می کنم ودرین معنی بدعا وصدقه مشغول می باشم و اگرچه از روزگار برفوات سعادت حسرات بسیار دارم هیچ حسرت و درد دل ورای آن نیست که با مسافتی نزدیك از خدمت وحضرت خداوندی ولی النعمی که منشأ خیرات ومهبط برکاتست محروم می باید بود و درین تفکر و اندیشه مقیم معقد این بقیت عمر ریزه مکدر ومنغص برخویشتن می شمرد و بناکامی بسر می برد این آفت سرما و صاعقهٔ برف بی منتهی که بعمرها مثل آن ندیده‌اند پیوند موانع و ضعف پیری که از صفات ذاتست آمد و من بنده را درموقف تحیر وتردد از مبادرت بخدمت حضرت موقوف داشت واز هزارگونه اندیشه برین غم پیشه گماشت وگرنه آنستی که بر دوام نسیم رأفت و عاطفت بوی می رسد و بدان استبقاء حشاشهٔ می کند دمار و بوار از وی برآمدستی چنانکه درآن بیت. متنبی می گوید وتا ازمکتب بیرون آمده ام این بیتم درین ساعت یادآمده است .

یحن شوقاً فلولا ان رایحة　　　تزوره فی ریاح الشرق ماعقلا

عالم الأسرار می داند که هیچ معروف و مجهول برین بنده نگذرد که روی بدان حضرت دارد الا بروی حسد برم وبرین تخلف تأسف خورم بیتی دو دیگر که هم درعهد صبا شنوده ام یاد آمد حسب حالست :

فصرت کباز الجوقص جناحه　　　یری حسرات کلما طار طائر

یری طایرات الجو یخفقن حوله　　　فیذکر اذریش الجناحین وافر

در اطناب که بقلم می رود هراسانم از اطنابی که بر زبان می‌رود و در باب عذل و ملام بر سپردن طریق ابرام و بر کرم خداوندی در قبول عذر معولست و حسبنا الله وحده .

۳۵ـ مکتوب آخر

زندگانی دراز باد من بنده ایام دولت خداوندی ولی النعمی که سعادت آن دریافته‌ام برهمه ایام گذشته که در عهد جوانی یافته بودم تفضیل و ترجیح می نهم، بسبب آنکه چندان آثار عطوفت رأی‌عالی درغیبت‌دیده بودم که نمی‌دانستم‌شکر آن چگونه گزارم و اکنون در مدت ملازمت خدمت آن خداوندیها و بنده نوازیها و کرامتها دیدم و می‌بینم که در استدامت دولت توفیق مزید دعا و صدقه می‌خواهم و می گویم کاشکی اسباب مداومت برملازمت خدمت ساخته داشتمی ، اما اندیشه و غم جمعی از اطفال و عجایز که پناه خویش درین روزگار من بنده را می‌دانند ومن بنده سلامت خویش از برکات تیمارداشت ایشان می دانم از آنچه مرادست مانع می آید ، امیدست که این عذر درجناب کریم خداوندی مسموع ومقبول باشد ومن خادم برین استرخاص در انصراف و استیذان در انکفاء ملوم نگردم و معذور باشم .

۳۶ـ مکتوب آخر

سخن آن مجلس در انواع علوم شرعی و آداب دینی معلوم بود بر آن اطلاع ، چه آن فضایل ومآثر از آن ظاهرتر است که برهیچ آدمی پوشیده ماند و بیت متنبی حسب حال او .

انا الذی نظر الأعمی الی ادبی و اسمعت کلماتی من به صمم

اما این اقتدار برتحریر دقایق ترسل و تلفیق کلمات عرب و عجم درسلك بلاغت و براعت و سیاقت سخن منظوم و منثور برمنوال معجز که از بالا این ندا بمسامع بلغاء مترسلان می‌رسد فلیأتوا بحدیث مثله مظنون و موهوم نبود ، همه روزه خطابی که ارزانی داشتست در مطالعه دارم و از تازی و پارسی و نظم و نثر آن چندان استفادت

حاصلست که از بسیار کتب متقدمان صناعت رسالت و سماسرهٔ بضاعت کتابت نبودست در آن می نگرم و می‌گویم سبحان الله اهذا کتاب انّ هذا لشیء عجاب و انا به مرتاب اهو دررالصدف ام زهرالسدف وهذا سحر حلال ام عذب زلال لله درّ منشئه ما احسن ما ینمنمه و یوشیه.

۳۶- مکتوب آخر

سلام علی ربع تحل به ریا — وخص من السحب السواکب بالسقیا
تحیة صب لو تأنی مرامه — اتی راکباً ظهر الصبا نحوه سعیا

طول بقا و مزید عز و نعماء مجلس سامی فخرالدینی می‌خواهم بواسطت دعاء مصون از ریا صادر از سینهٔ صافی ولا وهوی وچنین دعا بی‌شك بمرکز اجابت برسد و مردود نگردد واز حالت اشتیاقی که هرلحظه دل از آن در احتراقی دیگرست ذکر نمی‌کنم و باطنابی مشغول نمی‌گردم چنانکه در مکاتبات متداولست و در مراسلات مستعمل چه مناجات ضمایر ومحاکات سرایر علی تناهی‌الدار وتباعدالمزار ازین تکلف مستغنی داشتست اما برمقتضی مصافات و موجب موالات اولاً از احوال خویش و اعزه که ایزد تعالی بعد اشتعال الرأس شیباً ارزانی داشتست اعلام می‌کنم که وقت را امن و سلامتی شاملست و امید فرزندان درین‌ظل دولت ثبتهاالله حاصل وثانیاً استعلام جانب بزرگوار کرده می‌شود تا برچه جملتست باآنکه بفضل ایزد واثقم که از گذشته منتظم تر باشد وامداد الطاف ایزد عزّ وعلا متظاهر تر اگر ازجانب فرزندی شرف- الدینی بهـر وقت انعام اعلامی ارزانی می دارد و تسکین دل مشتاق محترق فراق می‌فرماید، اما وصول خطاب عزیزان روح و راحت دهد، دل وجانراکه هیچ چیز در مقابل آن نایستد و چون درحصول آن مقاصد تراخی افتد التجاء بمطالعهٔ خطابهای متقدم کرده می آید و از دوستان استمداد منظوم و منثور آن خاطر درفشان دریانشان واجب داشته می آید وچون علی‌التنادم با بزرگی از افاضل عصر اتفاق مجالستی افتد و ازین روزگار ناسازگار اقتناص و اختلاس چنان فرصتی میسر گردد ومطالع و مقاطع محاورات برتراشد نتایج خاطرشریف وتذاکرمآثر ومفاخرمجلس سامی مقصور

باشد و باستعادت آن مرةً بعد اُخری تسلی جسته می آید و این بیت بر ایشان خوانده می شود:

کروا الأحادیث من لیلی اذا ترحت   ان الأحادیث من لیلی تسلینی

جُهدالمقل اینست و از الطاف صنع الهی عجب نباشد که اجتماعی برحسب مراد روزی کند.

ما اقدر الله ان یدنی علی شحط   من داره الحزن ممن داره صول

و خواجه امام قاضی القضاة که بمؤانست مجلس او مفاوضةً مستسعد می گشتم یك نفس بی ذکر مجلس سامی نگذاشت. مجلس چنانکه در علوم آداب موفور نصیب است درکرم وعهد همچنان عدیم النظیر است و در موالات مجلس سامی عالمی عادلی و آن مفاخر و معالی را ناشر، طوبی که سعادت خدمت خواهد یافت و من کهتر مشتاق ازدست حرص دردامن حرمانم چشم نهاده تاکه دری از رحمت الهی گشاده شود و دست و پای علایق و عوایق ایام شکسته و بسته گردد تا آنچه مقصودست روی نماید و حاجتی که خواسته می شود بر آید وما ذلك علی الله بعزیز.

۳۷- مکتوب آخر

اطال الله عمرك فی علاء   فان بقاءك الفوز العظیم

بقاء مجلس سامی شرف الدینی بر کافۀ اولوا الباب واجبست و من کهتر خویشتن را پیوسته بدین وسیلت بر آن طبقه می بندم و دست بدامن ایشان می زنم.

احب الصالحین ولست منهم   لعل الله یرزقنی صلاحاً

و هرکجا اهل فضلی و صلاحی و صاحب هنری را یابم که بخدمت مجلس سامی رسیده باشد واز آن مکارم اخلاق و محاسن آداب رایحه یافته ذکر آن محامد و مفاخر برزبان می راند و سورتی از آن مصحف معالی می خواند، استماع آن [را] اهتزازی نمایم و این بیت می خوانم:

کروا الأحادیث من لیلی اذا ترحت   ان الأحادیث من لیلی تسلینی

درین روز ها امام اجل برهان الدین اینجا بود و یك ماهی زیادت مقام کرد و بمحاورت و مذاکرت او انسی که مادّۀ آن روی بانقطاع داشت بهروقت نشر آن مفاخر ذات کریم صفات می کرد و آنچه از فضایل و مناقب دانسته بود برمی شمرد و من کهتر

بدان تبجحی و اهتزازی‌داشتم هر کدام تمامتر علی رؤس الأشهاد استعادت آن می کردم و درین وقت فلان از درگاه فلانی باز رسید و بتحفه و عراضه خطاب مجلس سامی عرض‌کرد از غایت ارتیاح بتقبیل انامل موصل خواستم یازیدن ، آنگاه خطاب شریف را بر دیـده مالیدن تا بارشاد عقل ریزهٔ که می پندارم روزگار باقی‌گذاشتست آن تقبیل و تبجیل با محل وجوب و مرکز استحقاق گردانیده شد و آن تشریف خطاب را گاه می بوسیدم و گاه برچشم می‌مالیدم واز الفاظ ومعانی آن نفحات کرم‌که عزیز-النسیم است در ایام بی‌انتظام تنسم می کردم و آنرا مایه و سرمایهٔ تفریج و ترویح دل وجان می‌گردانیدم و از آن تفصیل ارحموا ثلثةً تعجبها می نمودم که بغایت نادره و بردوخته بیانی و برهانی نمود و معقول ومقبول تفسیری و تقریری بود وعذر اشتغال بمهمات تحریر مصالح همیشه درقلم و خاطر دارد که مطاوی‌کلمات سحریات‌که بدان التفات فرمودست نوعی دیگرست از لطایف بلاغت و براعت‌که مستجلب مـزید ثنا و آفرینند و در ابواب‌کرم مسترق زفان خدم می‌نماید .

ایزد تعالی عین‌کمال مصروف دارد و آن جناب سیادت‌بوفود سعادت محفوف باد شکر شفقتها که در مجلس شرف‌الدینی علی‌الدوام می فرماید و تحسین حال می‌کند و آنچه از آن بزرگواری سزد درقلم می آرد و بر زفان می راند ومن بندهٔ مخلص را در دل آن پادشاه بمقام و منزل ملازمان خدمت می‌رساند تا خبر واثر آن بحاضر وغایب ودور ونزدیك می‌رسد بکدام زفان‌گویم وبچه خدمت الاّ دعا وثنا مقابلهٔ آن جویم والله تعالی یجازیه علی ما یسدیه الی اصدقائه و موالیه .

درین وقت فلان [روی] بدرگاه عالی نهاد و ضعف پیری و عجز نا توانی من بنده را ازمصاحبت بازداشت از وی درخواستم تاعذرمن بنده‌راچنانکه‌هست و دیدست عرضه‌کند و از مجلس فلان و از آن مجلس بر آن مدد خواهد ، خدمتی مختصر نیز نوشتم تا بتشریف خواندن و عرض داشتن در بارگاه عالی مکرم گردد بعبارت روح افزای مجلس سامی تقریـر آنچه از آن مقصودست تقدیم افتد و دقایق حفظ الغیب و اجمال‌المناب بجای آورده آید و پیش ازین معتمد خویش فلانرا فرستادم و درین

وقت فلانرا که معتمد من کهتر است فرستادم، توقع آنست که از نظر اکرام نصیب یابد و آنچه ضعفا گویند از مصالح ناحیت و خاصه تشریف اصغا فرماید و در انجاح مطلوب لطف رعایت مبذول گردد و بتحقیق می باید دانست که مطلوب و ملتمس من کهتر از مصلحت کار جانب مخدوم عزّ نصره خالی نباشد، چه درکار ها اول صلاح جانب مخدوم نگرم آنگاه خاصه که تبع و ذنابه باشد و چون تأملی بواجب رود این دقیقه پوشیده نماند، این معانی ازین مقرران بفرماید شنودن و در اتمام آن سعی جمیل نمودن وخدمتی که باشد فرمودن تا بدان افتخار نموده آید ان‌شاءالله تعالی.

٣٨- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد و ایزد تعالی راضی و راعی هرچندکه دعاء دولت خداوند عز نصره برکافهٔ خلایق واجبست من بنده این دعا که شب و روز بدان مشغولم برخویشتن فریضه می‌دانم و شکرعوارف و صنایع خداوندی را در ذمت خویش حقی لازم شمرم واگر ضعف پیری و ناتوانی مانع و حایل نیستی بقیت این عمر در زمرهٔ خدم و عبید خداوندی گذاشتمی وبدین طریق ازین حیات بی‌لذت بهره برداشتمی‌چون ازاین مراد برمقتضی‌حال محروم می باید بود آنچه از آدمی‌معتبر دارند وآن دلست و زفان بخدمت و ثناء ایام دولت خداوندی ولی النعمی مشغول داشته‌ام حال دلم عالم الأسرار می‌بیند ومی داند و نمودار آن‌که زفان مقرر آنست وقلم محرر این ابیاتست:

لیهنك جد لم یزل یتجدد ... و رأی بتأیید الاله مؤید
و مرقاه ملك ترتقیها بهمة ... تظل الی هام الکواکب تصعد
اعدت الی سلطان شارد ملکه ... بانوار آراء لها الشمس تسجد
ونبهت جداً کان للملك رافداً ... بیقظان رأی عنده الدهر یرقد
وحلی صدر الملك منه بصاحب ... صدور الوری تعنو لدیه و تحفد
فلا رب الا وهو عبد ببابه ... محلی باطواق الأیادی مخلد
و لا عبد الا و هو عبد ببابه ... الی بابه یاتی ملیکاً و یعبد
ایا ملکاً ادنی مساعیه قاعداً ... هنالك تری زهر النجوم فترصد
الیك تناهی کل مجد وسؤدد ... فلا یتخطی منك مجد وسؤدد
ملکت رقاب الملك جوداً و محتداً ... وخیر ملاك الملك جود و محتد
وعدت الی دست الوزارة ثانیاً ... علی الطالع المیمون والعود احمد

فیاضلة ممن يباريك في العلی | وتحت ثری نعليك نسر و فرقد
و ياجرأة ممن تصدی لمدحكم | و يطريكم الباري تعالی و يحمد
دعائی لكم و القلب ينشيه مخلصاً | يضئي سواد الليل والله يشهد
ولاغرو من داع يجاب دعاوة | و قد بات يقظاناً يقوم و يقعد

غرض بنده ازين عرض اثبات حق خدمتی است مجدّد با بزرگان عهد و افاضل عصر که سعادت ملازمت حضرت عالی خداوندی ولی‌النعمی اعلاه‌الله دارنـد و بنده را نزديك ايشان حقوق ممالحت ومؤانست ثابتست شكر نعمت ايزدی را که يافته‌اند اگر از بندهٔ کمترين ذکری کنند ازين انشاد متمسکی سازند وبدين وسيلت از بندهٔ دعاگوی قديم مخلص ياد آرند وبر رأی عالی خداوندی ولی‌النعمی تازه می‌باشد که بنده هر کجا هست وبهر صفت که تصاريف روزگار او را می‌دارد برعادت خويش بخدمت و دعا وثنا مشغولست و مترصد اوامر و نواهی تاطريق عبوديت سپرد وبيافتن تشريف توقيع عالی روح پرورد ان شاءالله تعالی .

۳۹ ـ مکتوب آخر

زندگانی دراز باد و دولتی بخلود معقود و اقبالی دامنش بدامن قيامت مشدود واين دعائی است که از املاء دل صافی بقلم می رسد وبدرقهٔ صفا و اخلاص بی‌شك آنرا بمحل اجابت رساند والله سبحانه يسمع و يستجيب بمنه وفضله .

تشريف خطابهای خداوندی ولی نعمتی بمن خادم می رسيدست و هريك را از آن تعويذ وار بربازو آرزوی دوام امنی و سلامتی که در سايهٔ آن دولت حاصلست می بسته‌ام و بميامن آن واثق می‌بوده‌ام کـه آفت پيرامن ساحت راحت امنی که از برکات من آمن بالله دارم نگردد و من خادم و متصلانم درکنف آن رأفت و عاطفت مصون و محفوظ ماند.

درآن ايام حضور لشکر غز که گذشت و اثر و ذکر آن بحمدالله ومنه مندرس و منطوی گشت نظمی درخاطر می‌آيد اگرچه آغاز آن از حسب حال پروانهٔ خويش نهاده‌ام انجامش تيمن و تفأل را مدح و دعاء خداوندی را کـرده شدست اميدست که

شرف مطالعت یابد ودامن کرم وعفو بر عثرات آن پوشیده آید کریم وارمخدوم کردار:

شعر

آسمان کرده توسنی آغاز / رام باش و بخویشتن پرداز
درجهان نیك بخت آنرا دان / که ممتع شود بعمر دراز
وندران عمر چون کفافی یافت / می کند کار آخرت را ساز
آخرت در قیاس با دنیا / بحقیقت حقیقت است ومجاز
ای خرد مند کاربند خرد / مرکب عمر برگزاف متاز
سمع دل بر نداء حق می دار / که دهد ناگهی ترا آواز
دل مکن بستهٔ زن و فرزند / وز پی جاه ومال جان مگداز
ور بود حاجتیت عرضه مکن / جز بدیوان صدر بنده نواز
ذوالمناقب ضیاء دولت وملك / که برد مهرش ازسپهر نماز
نور از رأی او ستاند وام / که منوّر کند نشیب وفراز
حضرت شادیاخ مسکن او / نام او رفته تا بشام وحجاز
او بدیوان نشسته وبختش / با سعود سپهر گوید راز
در فضاء زمین قضا بـرود / تا بیابد ز رأی اوش جواز
چون رسد رأی او بعالم غیب / کی نه با علم غیب شد انباز
صاحب پهلوان روی زمین / حد ملکش ز روم تا بطراز
لشکر غز بپیش حملهٔ او / چون بز ومیش پیش شیر و گراز
چه بود میش پیش پنجهٔ شیر / چون بود کبك زیر چنگل باز
هرچه اعجاز ذوالفقار ندید / بیند از تیغ پهلوان اعجاز
در آفت فراز باد بر او / در دولت همیشه بادش باز
ای خداوند من ضیاء الملك / ای دلم را بخدمت تو نیاز

باش تا آفتاب تیغ زنـد صبح جاهت کنون شدست آغاز
تا جهانست کامران بادی جاودان درمیان نعمت و ناز

٤٠ـ مکتوب آخر

بالمالکی ملکت ناصیة المنی لازال ناصیة المنی متملکا
صدر اذا عثر الکریم بحادث ناداه منصبه الکریم لکا لکا

دوام طول بقاء ومزید آلاء و نعماء مجلس سامی پیوسته بر آن مواظبم برخویشتن فریضه می دانم و بدان مشغولم و ازین ذکر اعتداد منتی نمی کنم از آن استطالت و استدامت سعادت و حصول ارادت خویش می جویم که امانی دو جهانی در ضمن آن مندرج ومنطوی می بینم والله سبحانه ولی الأجابة .

تشریف خطابی که درین نوبت بعد حین من الدهر فرموده بود آراسته باصناف الطاف و مشحون بفنون مکارم و عواطف مونس دل وجانم گشتست که باوقات استیحاش از احوال روزگار که بیشترین چنان می گذرد درحمایت مطالعهٔ آن گریزم ومستجیروار در آن آویزم و بدان لطایف طبیعی ومحاسن غریزی بیاسایم ودروظایف دعا و ثناء آن مجلس بیفزایم و گویم کثرالله فی الأخوان ظله و لاعدمنا طله فلانرا بخدمت فرستاده شد بعد ما که بسیار کوشیدم تامگر درتحصیل آن سعادت این استنابت نباید کرد و اکتحال بطلعت خداوندی واستمداد باستضاءت درمجالس عالیه میسر گردد نکبت وحرمان ازین مراد غصهٔ دیگر بود .

توقعست که بوقت فراغتی ازین معتمد استماع ذکر احوال من خادم فرماید و در آنچه مطلوبست لطف عنایت معهود بذل کند و در مجلس عالی خداوندی لا زال عالیاً حسن المنابی وحفظ الغیبی که همیشه مبذول داشتست می دارد و آنچه از کرم وسیادت سزد بجای آرد که معوّل بعد فضل الله تعالی بر آنست .

٤١ـ مکتوب آخر

زندگانی خداوندی اولیاء نعم صدور دیوان اعلی و ارکان دولت خداوندی ولی الأنعامی ملک ملوک الامرائی خسرومشرقی دراز باد درشادکامی و کامرانی.

من بنده وخدمتکار که دعاگوی قدیم مخلص خداوندیم و صنایع و ایادی را که ارزانی فرموده‌اند و می فرمایند شاکر و ذاکر و بحکم فرمان خداوندی با ضعف حال خویش پیشوای ضعفای جوین گشته‌ام و برقضیت احداث روزگار درمعرض تدبیر مصالح بعضی ازایشان مانده وتا هم بحکم فرمان ازانتصاف درین معرض نجات نیابم بضرورت این رنج می بایدکشید وخداوندان اولیاء نعم را درد سر دادن . این رعایا که همیشه بنیك رعیتی مشهور بوده‌اند و بخویشتن داری وترك فضول مذکور ، درگذشته برنجها و زیانهای اصناف مبتلی بودند و اکنون یکچندست تادرسایهٔ عدل وعاطفت پادشاه عادل خداوند ولی الأنعام ملك الملوك خسرو مشرق ومغرب اعز الله انصاره بواسطهٔ حسن نظر و یمن رأفت خداوندی صدور و اکابر دیوان و ارکان دولت قاهره ثبتها الله دل بر جان وخان و مان نهاده‌اند و بدهقنت برحسب امکان وقدرت مشغول شده‌اند و بابواب ولاة و مقطعان می سازند و چنانکه می توانند روزگار می گذارند بامیدآنکه چون ایزد تعالی هر روز قواعد دولت پادشاه ملك الملوك خسرو مشرق راسخ تر می گرداند و نصیب ایشان از عدل و انصاف زیادت می شود و برکات آن بدولت قاهره می رسد .

درین وقت که اجل عالم محترم سعدالدین جمال الاسلام احمد دام تأییده باسم استیفا بناحیت آمد بسبب آنکه او بزرگ زاده باخترست و بهنرمندی موصوف و رعایا ازحضور اوحساب زیادت آسایش گرفتند و بدان دلخوش گشتند اما مگر از دیوان اعلی اعلاه‌الله سخن مستدرك گفته بودست وتوفیری نموده بترتیب آن مشغول گشت وچنانکه توانست آن مبلغ معین و روشن کرد و باصحاب حوالات رسانید و رعایا مطاوعت و متابعت فرمان کردند، اکنون ترسانند از آن که اگر والعیاذ بالله حوالتی دیگر باشد و اجل سعد الدین باضطرار از وجوه ساختن برگشت و از آنجا که هیچ چیز نیست مال طلبند یکبارگی دمار ازین ناحیت برآرند و نشاید که چنین ناحیتی شایسته رعیت مبارك تربت باندیشهٔ مختصر خراب گردد و ازین بیشتر شرط عبودیت نیست نمودن و اگرنه تضرع و التماس رعایا بیش از اینست من بنده ایشان را تسکینی دادم و این قدر عرض کردم تا خداوندانرا معلوم شود که مستدرك سعد الدین از جای برخاست و اگر

استمالتی نباشد تمام این ضعفا ازجای برخیزند ومن بنده بعد ما که در تحصیل وجوه مال مستدرك مساعدتها کردم اگراین‌مصلحت بازننمودمی حق نعمت واعتماد خداوندان نگزارده بودمی وجانب خالق و خلق نگاه نداشته .

آراء عالیهٔ خداوندان در اغاثت مظلومان مؤید وموفق باد و بنده بدین تجاسر و باوامر و نواهی خداوندان اولیاء نعم مذکور و مشهور بمشیة الله و عونه .

٤٢ـ مکتوب آخر

زندگانی دراز باد خدمتی‌می‌کنم وتحیت‌می‌گویم بحکم آنکه من کهتررا صداعی لازم حادث شدست حاشاه بقلم تصدیع باطناب بسیار و اکثار معهود نمی توانم نمود تا حال معلوم باشد و می نمایم‌که چون خاص وعام را التجا و انتماء من خادم بخدمت و حضرت خداوندی محیی الدولة والدینی ملك الرؤسائی دام رفعته معلوم‌گشته است در مهمات رجوعی‌کنند و واجب‌گردانند تعرض این‌گستاخی‌کردن. دربن‌وقت امیر اجل شمس الدین علی دام سموه اینجا آمد از جانب استو و من‌کهتر را بحضور مبارك و تقریرحال‌خویش‌تشریف‌داد وخلاصهٔ سخن‌اینست‌که دولت رهنمون او شدست و اقبال و سعادت هادی و مرشد‌گشته و با خویشتن مقرر و مخمر‌کردست کـه طلب مرضات خداوند امیر اسفهسلار بزرگ عالم عادل ضیاء الدولة و الدین عز نصره می بایدکرد و سر برآستانهٔ آن حضرت بزرگوارکه ملجأ و ملاذ شریف و وضیع است می باید نهاد و تن وجان فدای‌آن خدمت همایون‌می باید داشت و عمر درآن سایهٔ جاه و حشمت گذاشت من‌کهتر او را بربن عزیمت پسندیده تهنیت‌گفتم و این‌قاصد دوانیدم تا مجلس سامی اسماه‌الله فرصتی جوید و بعد ازعرض‌کردن خدمت من خادم مخلص مشتاق در خدمت مخدوم ضاعف الله دولته و تقریر تجدید ذکر نیازمندی بخدمت و مواظبت بر دعای استدامت‌آن دولت این معنی‌که نموده شد بسمع اشرف اسمعهاالله المسار رساند و تحریك سلسلهٔ عاطفه‌کند در حق این بزرگوار شریف منصب کـه از نزعات شیطان نجات یافتست بعد ازآن‌که‌آیهٔ نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی حسب حال اوشده بود

بامیدآنکه بشارت لاتثریب علیکم الیوم شنود بدین طرف آمد و بمخلصترین خدم آن حضرت اجلها الله توسل می جوید و بدین وسیلت کـه مقبول باد توقع قبول رأی عالی خداوندی می کند ومترصد توقیع رضا وعفو وتجاوز از زلات وعثرات متقدم می باشد وآیة والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس با یاد می دهد وبدین امید درمقام تضرع وموقف خشوع واستعطاف واستغفار ایستادست ومن خادم درموافقت اوهمچنین خاشعم و شافع و منتظر آنکه شافعی مشفع باشم و تشریف جواب مزین بتوقیع رفیع مخدوم عز نصره چنان باشد کـه آن بزرگ بزرگ زادهٔ جهان بدان دلخوش گردد و بأملی فسیح روی بخدمت نهد بر آن جملت که فرمان باشد و رأی صایب مخدوم عز نصره اقتضا کرده وصواب دیده بود .

از اعاجیب اتفاقات می شمرم کـه درین هفته قلم برکاغذ نمی توانستم نهـاد از ضربان شقیقه و غایت صداع حاشی الحضرة العالیة درین مصلحت امتحان کرده شد خویشتن را و این کلمات بر قلم رفت و این معنی از میامن این دولت که مخلد باد و مؤبد می شناسم و بحقیقت چنانست .

٤٣ - مکتوب آخر

چون من خادم همواره آثـار عواطف خداوندی ولی نعمتی تازه و بی اندازه می بینم و اخبار آن بر تواتر می شنوم چه کارم تواند بود بهتر از دعای استدامت آن دولت وگزاردن شکر نعمت و لله الحمد که اثر اجابت دعاء باخلاص ظاهرست و امداد آن دولت وسعادت روز افزون وکارهای اولیا و اعداء بمراد مقرون واگرچه من خادم را بسیار ثنا در(؟) هست ونموداری از آن اینست :

ای نام تو درسخا و همت مشهور وی رایت پهلوان ز رایت منصور
زان رایت و رای مانده عالم معمور چشم بد از آن رای واز آن رایت دور

☆☆☆

ای رایت تو ز فتح و نصرت رایت افراخته تر کنند گردان رایت

اقبـال تو در دهر بغایت مرساد   تا نوبت دهـر را نباشد غایت

من خادم را محقق گشت کـه ایام خداوندی از آن شریفتر و عزیزتر باشد کـه بمطالعهٔ سخن تفاریق رسد اما از عرض کردن اخلاص بهریکچند چاره نباشد و مصالح خویش دینی و دنیاوی بافضل ایزدی و افضال خداوندی ولی نعمتی گذاشته است و انتظار فرمان کرده تا آنرا مقتدی ساخته شود .

٤٤- مکتوب آخر

زندگانی خداوندی ولی‌النعم پهلوان جهان مؤید الدولة والدین سپهسلار اسلام دراز باد در دولت ونصرت وکامرانی دوجهانی و ایزد تعالی ناصر و معین .

چون ایزد سبحانه و تعالی بصنع لطیف خویش سایهٔ دولت خداوندی بر جهان گسترانیده است و تیغ جهان‌گشای او را از آثار معجزات خویش کرده و خلایق عالم را ازینجا کـه مرکز رایت منصورست تا باقاصی دیار مغرب در تحت منت حراست و سیاست او آورده کافهٔ مسلمانان را واجب وفریضه باشد دعاء استدامت دولت خداوندی گفتن و بصدقه و نماز و روزه امتداد مدت بقاءآن خداوند عز نصره خواستن وکسانی که بحضرت نزدیکترند وآثار کرامت ایام دولت خداوندی بیشتر می بینند و فواید و ثمرات عدل و رأفت خداوندی زود تر بدیشان می رسدآن دعـا گفتن و عمر برآن خدمت مقصور داشتن واجب‌تر و متعین تر است .

من بنده کـه باضطراز از عجز و پیری و بی‌آلتی از ملازمت خدمت حضرت خداوندی باز مانده‌ام شب و روز بدعای دولت مشغولم تا بحفظ مصالح رعایای دیوان عالی که من بنده بحکم فرمان درمیان ایشانم و دعای دولت خداوند را اعزالله انصاره عبادتی می شناسم هرکدام نیکوتر ، بسبب آنکه نظم شمل احوال اسلام و مسلمانان درضمن دولت پایندهٔ خداوندست وکدام عبادت تواند بود ورای این خدمت .

دعاگوی ایام همایون آن دولت را شرط ادب عبودیت نیست بیش ازاین انبساط نمودن و در اطناب افزودن هم اشتغال بدعای خیر نیکوتر والله تعالی یسمع ویجیب.

٤٥- مکتوب آخر

علی ربع سلمی بالعقیق سلامی وان شط عن ذاك المقام مقامی

زندگی دراز باد هرچند با تشاهد قلوب و تدانی ضمایر تباعد اجسام را اثری نباشد اما هم دل قرار نمی‌گیرد و دایم الدهر طالب ومتقاضی استسعاد است بخدمت و روزگار برقرار معهود در سد" ابواب امانی مجد ومجتهد و با روزگار مقاومت کردن باندازهٔ توان آدمی نیست امیدبفضل ایزد تعالی‌چنانست که طریق این‌مراد گشاده گردد باحسن الوجه .

بزرگوارخطاب‌بوسیدم واحوال بشولید که مصالح ناحیت‌مسلمانان‌که معلوم‌بود معلومتر گشت و رنج‌دل‌بیفزودو من کهتر آنچه‌می‌رودبوقت‌حضور بحضرت‌جلت‌ازحرکات و سکنات مهتران که ازآغاز و انجام‌کارها بی خبرند و بی علم و معرفت و مراقبت و محافظت شروع می‌کنند وهرچه باغواء هواجس فاسد وتسویلات شیطان متخیل گردد بر زفان می رانند ، هرچه اکنون ظاهر می‌گردد روشن می گفته‌ام و باوقات تنبیهی می کرده و نصیحتی باندازه واجب می داشته و چون درآن تلافی و اصلاح بودم و بیشتری ازمردمان درصف ایشان می‌دیدم تا ز علت نا مترصد ما یأتی به‌الأیام بضرورت اغماض می بایست کرد وکار بلعل وعسی بازگذاشت تا بدین حد رسید وهنوز هیچ کس را انتباهی و ارعوائی نمی بینم بل‌که در تزاید است ازینجا بمهمات کشید .

٤٦- مکتوب آخر

احسان و اجمال بهمه زفانها ستوده است و در همه مواضع پسندیده وهرچه ازآن جمله بموضع تر نهاده آیدو بمستحقی که آثار استحقاق اوظاهرتر باشد رسانیده شود ذکرآن دردنیا جمیل‌تر و سایرتر گردد وجزاءآن درعقبی مزیدتر و وافرتر آید .

ازنویسندهٔ این‌حرفها علی‌بن احمد الکاتب التماس کردند تا حال شیخ صاین عابد متقی عبد الرحمن ضاعف الله توفیقه بر رأی بزرگان و مهتران و دوستان ناحیت دام تمکینهم عرض کند و در تعریف او قلیل عن کثیر در قلم آرد ودر مراعات حقوق زهد و

صفت او تحریضی و تعریکی کند و استعطافی واجب دارد از این جهت لازم گشت این تعریف کردن و بتحریر کلمهٔ چند جانب را محافظت نمودن اولاً جانب خویش را کـه مثوبتی جسیم درین معنی مأمولست و دوم جانب بزرگان و دوستان ما که ازین توفیق ثنای باقی و دعای راقی و محمدت این جهانی و مثوبت آن جهانی خواهند یافت وسوم جانب این مستحق ضعیف حال تا مگر فراغتی باشد کـه بدان سبب بعبادت و طاعت و تلاوت قرآن که در آن متهدی است و از اقران متفرد و بتحصیل علوم شرعی که بر آن حرصی تمام دارد و اجتهادی بکمال مشغول تواند بود و بر آن مواظبت نمود و پوشیده نماند که چنین شخصی را رعایت کردن و بدانچه میسر گردد از اعشار و صدقات واعمال بر مددی فرمودن و او را مکفی المؤنة گردانیدن چه ثمرات دهد وچه حسنات درمیزان اعمال نهد یوم لا ینفع مال و لابنون الاّ من اتی الله بقلب سلیم .

۴۷- مکتوب آخر

مجلس رفیع خداوندی منعمی نصیرالدینی معین الاسلامی دراز باد درسمو و رفعت ، ایزد تعالی حافظ و معین عمری که درخدمت مجلس رفیع خداوندی گذاشته می شود نیك بی لذت و راحتست و سلوتی که هست بامید آنست که آخر این ظلمات ایام را انکشافی باشد و استسعاد بخدمت روی نماید والله تعالی ولی التیسیر.

پیش ازین خدمتهای مطول ومختصر صادر گشت همانا شرف مطالعه یافته باشد و معلوم شده کـه من خادم بصورت از خدمت غایبم و بمعنی در خدمت و بدعاء خیر مشغول. رأی سامی خداوندی را نموده آید که [از] امیر عادل علاءالدین مظفر اسمعیل عمید حضرت پسری پنج ساله ماندست امیر دولتشاه و او را درهمه جهان جدّهٔ است که تیمار او دارد و دنیاوی هیچ چیز نماندست الاّ نصیب عشری که از اوقاف عمیدی بوی رسد ، این حال بوقت مقام نشابور بسمع خداوندی رسانیده شد و درخواسته آمد تا فرموده شود کـه از عشردیه یزد وفضلا باد نصیب او مفروز می دارند و بوی می رسانند خداوند جاوید باد ، ازطریق کمال دیانت برین جهت فرمود و بخط شریف

نبشت و بحکم آنکه این کودك علاء الدین دولتشاه را بمن خادم اتصالی است وتکفل مصالح او کرده شدست و یتیم ماندست این معنی عرض کرده شد و با یاد داده آمد تا بخداوندی ترتیب این خیر بزرگ بفرماید و اشارت کند تا حق این یتیم برسانند و طمع دیگران از آن منقطع گردانند، امید ثواب و ثناء دو جهانی را و من خادم را بانبساطی که در دلالت خیر و هدایت حق کردم معذور فرماید داشت وتشریف اوامر و نواهی بقلم متبرك ارزانی می دارد تا بدان افتخار نموده آید ان شاء الله تعالی .

٤٨- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی خداوندی منعمی نصیرالدینی مع سایرالقابه دراز باد در سمو دولت . دلی که غذا وتربیت در ولا وهوی و محبت خداوندی که جاویدباد یافته باشد و از اوایل عهد شباب تا اکنون که منقرض شد و ایام شیخوخت نزدیك است بانقراض وغیر بعید کلما هو آت همیشه امداد فرح و هزّت ازشفقت ومکرمت ولطف عنایت دیده پیوسته باعث باشد بر آنکه بخدمت شتابم و ازین حشاشه که ماندست درجوار آن حضرت کرم و فتوت گذرانم و ملجأ و ملاذ از صدمات حوادث ونوایب که بهر وقت از مکان تقدیر بیرون می آید و آنچه در ایام استقامت بتکلف بسیار روشن وظاهر فرا می‌نماید آن جناب رفیع سازم اما اندیشهٔ مشتی مستضعف ازعورات و اطفال کلحم علی وضم بعضی خاصه و بعضی از آن اقرباء نزدیك که بی قیم مانده اند مانع آن آرزو می گردد وچنانکه دل خواهد میسر نمی شود و مع ذلك در تدبیر آنم که چون ازجانب مشرخ(؟) که منشأ اندیشه است امنی پدید آید ترتیب آمدن بدان جانب بزرگوار پیش گرفته شود والله تعالی ولی تیسیر کل عسیر پیوسته خواسته‌ام که خدمتها نویسم اما تخفیف نوعی از خدمت شمرده‌ام و بکرم خداوندی وثوقست که اگر در اقامت رسوم تکلفی که میان ابناء روزگار متداولست تأخیری افتد بتقصیر نسبت نفرماید و معول بر معتقد که از قدیم باز شناخته است می دارد و بجواب این خدمت خادم را تشریف یادداشت ارزانی دارد و از اخبار اطراف بدرستی اعلام فرماید تا اگر موجب

امن و سلامت است آن شادی و بشارت بدلهای ضعفاء این طرفك رسد و سبب دعاء خیر گردد و اگر موجب حرم و احتیاط است تا از آن غافل نباشند و بادعیهٔ صالحه مقابل کنند و خدمتی که من خادم در استعداد اتمام آن بیند فرماید تا بمنت تمام کرده آید ان شاء الله تعالی .

۴۹- مکتوب آخر

وان الكثيب الفرد من جانب الحمى الى و ان لم آته لحبيب

دولت و اقبال مجلس سامی امامی اجلی معین الدینی شهاب الأسلامی بدوامی مستمد از مزید مقرون باد. بزرگوار خطاب رفیع مبشر بقدوم همایون بمن کهتر رسید و شوارد سلوت و انس و راحت و فرحت دل و جانرا که از مدتی باز رمیده شده بود باز آورد وعالم الأسرار مطلعست که من کهتر چگونه رنجور دل بودم ازین نهضت که نه بوقت اتفاق افتاد اما چون عاقبت بخیر انجامید و مجلس سامی بسعادت و مبارکی بمستقر عز باز رسید از گذشتها یاد کردن مصلحت نباشد شکر ایزد را که شخص کریم عزیز در کنف سعادت و سلامت است و اگر اندکی المی بود و دست امتحان پای عزیز را بسود چون آسایش یابد و رنج براحت بدل گردد آنچه مطلوبست بتدریج بنجاح پیوندد ، دل قرار نمی گیرد برمسافتی نزدیك سعادت التقا درتوقف ماند وآنچه نصیب دل و جانست موقوف کرد اما بانواع موانعست که تفصیل آن بتطویل کشد برعقب این خدمت استسعاد بخدمت و تخلص از حبایل عوایق کرده آید و دل و جانرا قوّت و قوت که بدان محتاج آید ترتیب کرده شود ان شاء الله تعالی .

۵۰- مکتوب آخر

دعا لمعاليك المشيدة المجد و اعقب بالتأمين دعوته الجد
مددت الى العلياء ساعد ماجد يساعده فيما انتحى الطالع السعد
و اعزز بدين انت حقاً عزيزه وامجد بملك انت قدماً له مجد
و انت الذى يزهى به الفضل والحجى و يرسو به ركن المعالى ويشتد
فلا حر الا وهو بالبر ربه ولا رب للآداب الا له عبد

ايجمل مجدالملك انى خادم … لكم خدمة يحكى ترايبها الود
وان كاد قلبي عن مناهج ودكم … فربى يفوث حاش لله و الود
و يوردنى عن مرعتبك مورداً … يمر به للنفس ما عاشت الورد
و تحسب انى من عداد معاشر … يصوبهم عدم و يصعدهم وجد
و يسعدهم شغل و يشقى تعطل … ويزعجهم حرم ويبهجهم شكد
اذا استشرفوا للمال حباً لنيله … تساوى لدى اكفاهم الذم والحمد
سناط اللحى شوس العيون اذا انتدوا … و ايديهم عن بذل ما ملكت جعد
اذا استعطف المظلوم عطفهم رنا … اليه كما يرنو الى الشادن الفهد
و يعرف بالتقصير مثلى خادم … تيقن ان الجد فى الخدمة الجد
حنانيك انى صرت مشهد ذالقى … لأسهم دهر صرفه ابداً يعدو
تحملت من ريب الزمان فوادحاً … فكاد لذكراها الجوانح تنقد
ومكتوم سرى فى الولاء بدا لكم … فان كان مكتوم لمستبصر يبدوا
و ما انا بالناسى عهوداً تقدمت … على وفق مانهوى و ان قدم العهد
رضعنا و اجفان الليالى رواقد … ثدى الامانى و الشباب لنامهد
دعو تك للعطف المريح من الأسى … وليس لمن يرجو عواطفكم رد
كبحت عنان القلب عن كل لذة … الى امثالها امثال قلبى تمهد
والجمت نفسى بالتقى فاستوى بها … عجاف الولايا والمطهمة الجرد
وكانت قبيل اليوم فى مهمه الهوى … يسافر حتى ما يجف لها اللبد
و ودعت ابواب الملوك مهاجراً … الى باب مولى ليس من بابه بد
اذا عن بى خطب حضرت جنابه … فابصرت سيل الخطب دونى ينسد
و ان ظمئت نفسى الى ورد مطلب … فمن فضله السقيا ومن جوده الورد
و ان عاث ذئب فى ديار سكنتها … فمن حوله حولى بدا اسد ورد
وما دام مجدالملك عونى على العدى … فما بيننا من حسن آرائه سد
و لازال فى عز من الله شامخ … و عمر له من بعد افضاله مد
توافقه الايام ما خالف الدجى … سناها و مالم يألف الجمر والجمد

صدرت هذه الابيات اطال الله بقاء مولانا مجدالملك و ادام فى العز و العلو ما يفضى الى مقنع الولى ومصرع العدو عن قلب شج حرج و صدر للهموم مدب ومدرج تتضمن ذكر بعضها بعض هذه الابيات وان كانت واهية المناسج دالة على حرج قلب الناسج ويتضمن بعضها ما يتلو ها من احوال التاليه لما شرف به الخادم من نتايج طبع الكريم المولوى

و نسائج ذهنه‌الـزکی العلوی ما کان شرّفنی بامثالها فی ریعان‌الشبیبة المنقضیة ایامها المتوالیه اعلامها و لولا مهابـة الجناب الرفیع الصادرة عن‌الاطالة و التصدیع لاقتحمت مهاوی الأطناب و بسطت مطاوی‌الکتاب الی ما تقدم او تأخر من‌الأکثار فی‌الاشعار عربیة وفارسیة مبنیةً علی‌الکرامة المولویة هذه:

ای دل و طبع لطیفت معدن علم و ادب
برده در میدان هر دو از همه دنیا قصب
بوستان هـر دو را از تو بهاری دایمست
بلبل طبعت از آن هرگز نباشد بی طرب
درعرب چون تو نبود ودرعجم‌چون تو نخاست
بی نظیر و بی همالی در عجم و اندر عرب
گر تعب دیدی تو در اصلاح احوال جهان
نیست آن از کار هـای گنبد گردان عجب
نیك دانی کانبیا و اولیا چـون بوده اند
از بـرای راحت خلق خدای اندر تعب
در خزینه گر شدست از دست برد روزگار
برد چون اکسون و دستار پسائی چون قصب
شکر ایزد را که دارد شخص بی همتای تو
از رداء کبر یـا و حلۀ عصمت سلب
صدرا حراری وداری‌منصب صاحب چۀ شد
گر شود در خدمتت صابی ثانی منتجب
درصناعت گرچه صابی نیست‌خواهد گشت‌زود
از کمال صبوت درگاه تـو صابی لقب
حبذاشعرت که لفظش آب ومعنیش آتش‌است
این همه حلو عـواطف آن همه مرّ غضب

پاك چون در ثمين و عذب چون ماء معين
در طرب دل را و جان را خوشتر از آب‌عنب
کاشکی بودی یساری تا نثارش کردمی
هرچه در عالم نضار و هرچه در گیتی ذهب
حاکم دیوان شاهی و همیشه حکم تو
بود و باشد تا قیامت مقتدی و منتخب
حال خدمتکار دانی حال موضع هم بدان
وانگهی فرمای حکمی عدل خالی از ریب
موضعی یکسر خراب و مردمی بی‌نان و آب
در نهیب فتنهٔ غز مال گشته منتهب
درچنین وقت ازچنین قوم وچنین جای خراب
رسم‌عرض‌ای‌صدرعالی چون توان کردن‌طلب

٥١- مکتوب آخر

قدمت فقدمت المسرة قادماً — الی کل قلب فی الولاء قدیم
و من لی بقلب قد تلمت وصالکم — لمثلکم بین الکرام عدیم
انیسی جنح اللیل نسج مدیحکم — و ذکرکم طول النهار ندیمی

چون مناجات دلها برقاعدهٔ موالات ملاقاتی دیگرست و بملاحظت آن فواید و محاورت و مفاوضت می توان یافت پس واجب آید که میان اخوان‌الصفا و سالکان آن مسالك را هرگز مهاجرت و مفارقت نباشد و با تفرق شمل اشخاص بوسایل و روابط صفا و اخلاص همواره در انس مجالست و لذت مؤانست باشند و از روان مصافات یکدیگر می نگرند و اسرار و افکار در میان می نهند و سرایر و ضمائر عرض می‌دهند وسالهاست تا این معنی‌حسب حال من کهترست درمشایعت مجلس سامی قضوی بهاءالدینی و اگر بیشتر ایام در مفارقت اجسام گذرانیده شدست چون تجاور قلوب و ارواح در میان است احتمال آن رنج بقوت آن تصور آسان میشود ترجیتی می‌توان

کرد و بلعل و عسی روز بشب آورد وتا بشارت قدوم همایون شریف بجاجرم یافته‌ام بی‌قرار گشته‌ام تا بچه نوع از انواع راه اجتماع و التقاگشاده گردانم و بدان خدمت شتابم و آن مراد ومرتبت که قرب‌بالمتناولست دریابم وگاه چون بعوایق و موانع فرو می‌نگرم می‌گویم التماس کنم تا اگر هیچ ممکن نگردد تشریفی که در زیارت و تفقد بهروقت می‌فرمودست تازه گرداند و رسم‌القادم یزار بالقادم یزور بدل کند که رسوم این عهد همه مبتذل گشتست و احوال آن قاعدهٔ معهود منتقل شده. رأی سامی حاکم عـدلست و مخیر و مقتدی و متبوع در محکوم و مقتضی آنچه بیند از انعام زیارت و استزارت و تشریف حضور و استحضار بثنا و منت مقابل خواهد بود و له الفضل زایراً و مزوراً.

۵۲ـ مکتوب آخر

کأخلاق مجدالدین طیباً تحیة علیه من الصب الصحیح وداده
یدیم بـذکـراه ثناء مخیر مقیم علی الود القدیم فؤاده

زندگانی مجلس سامی اجلی عالمی مجدالدینی شمس‌الاسلامی دراز باد، شرح دادن حال اشتیاق متکلف شدست و ذکر آن درصدور مکاتبات همانسج علیه‌العنکبوت گشته، تشاهد قلوب و تناجی ضمایر از چنین انواع مستغنی دارد، فضل ایزد تعالی تیسیر اجتماع و استمتاع درین بقیت عمرمختصر بالتقاء غریب و بدیع نباشد فله‌القدرة علی مایشاء.

پوشیده نباشد که عواطف مخدومان ومساعی صدور و بزرگان در اوقات هجوم حادثات متمسك مخلصان ولا و هوی باشد فـلان را که موصل این خدمتست میان جاجرم و بسطام حادثهٔ افتادست و جماعتی از قطاع‌الطریق بوی رسیده‌اند و هرچه داشته است ببرده‌اند واو راکما ولدته امه بگذاشته‌ونشان ایشان بر آن طرف می دهند بخدمت آمد، و بدین تحیت متوسل گشت و الرسائل اجنحة الوسائل.

سزد از مکارم مجلس سامی که در تفحص و استرداد آن مبالغت فرماید وشفقت بواجب‌نماید و آن سعی جمیل را موجب و مقتضی ثنا وثواب داند ان شاء الله وحده .

۵۳ـ مکتوب آخر

زندگانی دراز باد کار ها در سلك مراد منتظم ، بعد ازین حال اشتیاق شرح نخواهم داد و تتبع آن تکلف نخواهم کرد که قصه و غصهٔ آن دراز گشت و از حد گذشت اما در تعجبم ازین تقارب و تباعد که از جانبین بتن و دل حاصلست و ازین تهاون و تقاعد که در تدبیر نظم شمل و ترتیب اسباب التقا و استمتاع باجتماع می‌باشد بدان ماند که اومید و نوید عمر نوح یافته‌ام و منشور خلاص مما لامناص عنه خوانده تا می‌اندیشم که اگر یکچند درمفارقت و مباعدت بگذرد موافقت ومساعدت ازروزگار آیندهٔ پاینده میسر خواهد بود هیهات هیهات عمر عزیز گذشت وفلك ایام آن مناقشت و تدقیق برما می‌شمرد و بفذلك می‌رساند و ما در دائره غفلت متمکن نشسته و چشم از نظر در نمودارات معتبرات که سواکت ناطق اند بسته و ذالك هوالخسران المبین این خدمت منتصف شهر ربیع الأول می‌نویسم ازحال سلامتی لایق دقت ومناسب روزگار و مدتی مدیدست تا از آثار بنان مبارك مجلس سامی محرومم چون مجالست ازمیان برخاسته است و از اعداد عاطار بعنقاء مغرب گشته ، مکاتبات باری ازمیان‌برگرفتن چه معنی دارد و درکدام شریعت مصادقت و مصافات جایز شمرده آید این هم از نکد دهرست .

۵۴ـ مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی خداوندی منعمی دراز باد درسمو دولت واقبال ونصرت پیوسته مستخبر احوال می باشم و بادعیهٔ صالحه مدد می فرستم و دوام و ثبات دولت و دوام نظام اقبال می‌خواهم والله تعالی ولی الأجابة .

عرض کنندهٔ این خدمت فلان که از مشاهیر بیوتات خراسانست و نسب وحسب او در اشتهار از تعیین و بیان استغنا دارد حال حسب اذکی من المسك و حال نسب اظهر من الشمس و الجواد عینه فراره درین عزیمت نهضت بدان حضرت کرد تا بجانب عراق رود بمدد و شفقت و عنایت خداوندی توقعست که ظن او بوفا پیوندد و از آن عواطف که خاص و عام بدان مشمولند بهرهٔ یابد تا ذکر جمیل منتشر گردد و ثواب مدّخر شود و من خادم بمنت آنچه در حق او رود و تقدیم افتد مخصوص باشم چه با آن بزرگ زاده حقوق بسیار میانست و بسیار جهد کرده شد تا مگر تأخیر می کند که من خادم را همه عزیمت بدان صوب می باشد مبادرت مصلحت دید و برچنان سفر مبارك که در اندیشه دارد اعتراض محال نگارد ، بدین انبساط معذور فرماید وخدمتی که باشد نماید تا تمام کرده می آید .

۵۵- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی دراز باد در دولت ، حال اشتیاق شرح دادن و طریق تکلفی که معتاد اهل عصرست وفاقاً او نفاقاً بازگشادن بعد ما کـه دلها را در مرآة مصافات یکدیگر نظرست و ارواح را در مشکات معرفت ازل مشاهده حاصل اتخاذ ننماید واز مذهب صفای ودادبر آن اعتراضی واجب آید فی الجمله بغایت مشتاقم بدیدار مبارك وهیچ حسرت از روزگار زیادت ازین نیست که این بقیت عمر مختصر درمفارقت چنان دوستی بزرگوار می باید گذاشت وچشم انتظار برانجاز مواعید عرقوب که بهروقت می نویسد می باید داشت ایزد تعالی سببی ساخته کناد ملاقات را که در روح و ظل آن ازین جحیم مفارقت خلاصی و آسایشی باشد و نسیم نعیم آن لبهای تافتهٔ افروخته را ترویحی واطفاء شعلهٔ کند آیا این آرزو میسر گردد و این مراد کجا و چگونه دریافته آید ؟ منیء ان تکن حقاً تکن احسن المنی . رأی سامی را نموده می آید که من کهتر ازتاریخ اواخر صفر تا اکنون که منتصف ربیع الآخر است درعارضهٔ منذر بوده است

حاشی المجلس السامی و از دو گونه علت متضاد در هم آمده بود تا امروز که یك هفته است ازاقبال صحت وظهورمخایل شفا و راحت واین اول نوشته است که بقلم مضطرب و دست مرتعش خویش درین مدت محرر می شود و استرواح درمیان عارضه بمطالعهٔ خطاب شریف دانسته‌ام کــه من کهتر را بدان تشریف داده بود مقرون بانعام روغن بنفشه، خدمت کرده‌ام و درنشر محامد افزوده وسبب تأخیر در اصدار جواب آن بود تا مگرخدمتی که نوشته آیدبخطی دیگر که آسیبی بدان خاطر بزرگوار رسد ودرین نوبت باضطرار طریق اختصار می باید سپرد تا ملامت نکنند و برطریقی و نوعی دیگر که نشاید بود ننهند و طمع می دارم که وقت فرصت ذکر اخلاص من خادم درحضرت مجلس عالی خداوندی یمین الدولة و الدینی شاه مازندرانی دام عالیاً تازه می دارد و خدمت و دعا می رساند وشرایط کرم وعهد بجای می آورد وعذر خدمت مفرد نانوشتن تخفیف را و بر خدمت و ثنا که در خلاء وملا گفته می آید اقتصار کردن تمهید کند و همچنین تحیت وسلام بجملگی بزرگان و مخدومان کــه در آن خدمت مبارك حاضر باشند فرماید رسانیدن خصوصاً امیرحاجب فلان وچندانکه درعبارت آید از آرزومندی تقریر کند دانم کــه از حادثهٔ فلان بر خاطر شریف چه رنج باشدکه بغتةً و بی مقدمه واقعهٔ بود و آن رنج وراء همه باشدکــه مهتری و دوستی چنان عزیز را چنین حادثه افتد و دوستان مخلص در ازالت آن هیچ سعی نتوانندکرد منجح .

الیس عظیماً ان تلـم ملمة　　　ولیس علینا فی الحقوق معول

با آنکه در ناتوانی جهدی می کنم ونوشتها فرستاده‌ام بخط خویش امامی دانسته‌ام کــه آن را بس اثری نتواند بود بسبب آنکه عرض کنندهٔ مشفق نمی شناخته‌ام اکنون می شنوم که حادثه بپایان کشید اللهم حقق .

ترصد مطالعات کریم مشتمل بر اعلام و استعلام احوال و ذکر اوامر ونواهی کرده می آید تا بدان افتخار نموده می شود .

٥٦ ـ مکتوب آخر

زندگانی خداوند منعم مکرم دراز باد در دولت و من خادم مشتاق خدمت آن

خداوند روزی قبل الانقطاع الامل وحلول الاجل خطابی که خداوند در شعبان سنهٔ اربع وتسعین باحورد (کذا؟) درصحبت فلان فرموده بود در آخر صفر سنهٔ خمس وتسعین بمن خادم رسید و بتازگی روحی در قالب ضعیفم روان گردانید و دلی که از آن الاّ اثرخفقانی محسوس نمانده بود بازداد و بیافتن آن کرامت همه محنتها ورنجها و دردها که درین هفت سال از مصائب اعزه رحمهم الله و اطال بقاء مولانا و از نوایب عجایب کشیده بودم و دیده فراموش گشت و سلوتی که موهوم نبود پدید آمد و شرح آنچه برسر من خادم گذشت نمی دهم که از آن خبر [جز] تجدید رنجی دیگر نباشد آنچه فرموده است که حرکتی بمبارکی بدین طرف درفکرتست اللهم حقق که اگر یك نوبت دیگر آن سعادت خدمت من بنده را روی نماید هیچ غصه از روزگار در دل نماند آیا این دولت تواند بود و این اقبال در اثنـاء این چندین نحوست روی شاید نمود؟ چه عجب که آفریننده عز وعلا قادرست برتیسیر هرچه بندگان را عسیر نماید وتقریب آنچه عاجزانرا از قصور همت بعید آید، ازین کلمات غرض من خادم بیان حال خویش است وعجز وقصور همت چه حضرت بزرگوار خداوندی ازین منقصت وسبت منزه ومقدس است اگر در بنیت بسبب علو سن که ..... از علو مضاعف باد فتوری ظاهر یابند همت عالی و عزم الرجال که خدای تعالی آن خداوند را ممتاز گردانیدست از جهانیان هرگز قاصر نگردد و فاتر نتواند بود.

فصلی که بر قلم خداوندی رفتست در معنی اهمال من خادم رسوم خدمتکاری را و مرا بنسیان حقوق ولا منسوب فرموده نمی یارم گفت ان بعض الظن اثم بحکم آنکه یقین می دانم کـه آن فصل از سر عتابی کریمانه رفتست و از آن تحریض من خادم خواسته بر ادمان مکاتبات و بیرون ازین هیچ شائبهٔ دیگـر با آن نیست بلی معترفم بگناه خویش تغافل کردم در قاصد فرستادن المرء یعجز لا المحاله راکارشا یستی بست ولکن با این غم که بردل وجانم بود می هراسیدم کـه نباید غمی و دردی دیگر باید کشید حقیقت حال آن بودست کـه بی تحاشی نبشته شدست اکنون منت خدای را عز وجل که دل قرار گرفت وامید افتاد که یکچند دیگر زندگانی باشد و سعادت خدمت

خداوند باز یافته آید و آن کلمه که نوشتست از معنی ماتم داشتن برکار گرفته شود و بواجب خویشتن بار دهیم وکلی دل بر آن نهیم وقطع علایق را که من خادم را هنوز از آن نجات نداده است و هرچندکه می‌کوشم تا برهم هنوز در دامم ترتیب کرده آید وچون از همت خداوندی مدد یافتم بی‌شك بدین مراد رسم چه همیشه حصول مقاصد خویش دینی و دنیاوی از نتایج همت آن خداوند دانسته‌ام و سه چهار سالست تا در اندیشهٔ سفر حجاز می باشم وغرض از آن انقطاعست عوایق و علایق را ، امید می‌دارم کــه امسال راست آید و استعانت در مهیا شدن اسباب آن بفضل ایزد تعــالی و همت همایون آن خداوند می‌کنم و استمداد از آنجاست فحسب ، ترسانم از ابرام که سخن باطناب می انجامد و هنوز آنچه دل می خواهد کلمهٔ درقلم نیامدست چون چنین است هم تخفیف به .

بسمع خداوندی رسیده باشدکه وفات هفت فرزندم برعقب یکدیگر چگونه بود ، خداوند وارث اعمار باد و درین سالی پنج سه فرزندم دو پسر و یکی دختر که خداوندی عز وجل باز دادست بدایگی ایشان مشغولم حال اینست دیگر بدین قیاس می فرماید ، دیگر حدّ حطام دنیاوی خود نشایدکرد که کتابی چند بنشابور که مانده بود در مدرسهٔ صندلی نهاده بودم که آن موضع بسلامت تر دانستم درین ماهی دو آن نیز در تعصب فریقین در نهب و غارت افتاد و فراغتی بیکبارگی پدید آمد .

از خدای تعالی مأمولست و از قضاء او منتظر که ما را برعقب این رنجها و اندیشها بدیدار مبارك خداوندی آسایشی و راحتی دهد تا این همه گذشتها فراموش کنم و دست درفتراك آن دولت زنم بتوفیق الله وعونه .

پسر او محتشم فلان احوال گوید ازوی التماس کرده‌شدست تابااملاء خداوندی آنچه از تفسیر و بدایع و غرایب و همچنین ازحکم و ادعیه میسر شود بنویسد و از اشعار توهم تا بدان سلوتی باشد الی‌ان اسعد بخدمته و استبشر بالنظر الی طلعته والله تعالی ولی التوفیق .

۵۷- مکتوب آخر

زندگانی مجلس رفیع خداوندی دراز باد در علو و رفعت و تأیید و سعادت ، چون عقیدت در هوا داری خداوند را معلومست اشتیاق بخدمت بر آن قیاس توان فرمود بی‌آنکه من خادم را بقلم ابرام باید نمود . پیوسته بدعاء خیر مدد می‌فرستم و گاه‌گاه که معتمدی را یابم خدمتی مختصر نیز نویسم و خویشتن را بایاد می دهم نمیدانم تا حال رسانیدن با چندین حوادث روزگار و موانع بر چه جملت تواند بود همانا فلان بر اسبی خنگ نشسته و نیامی بی تیغ در زیر رکاب افکنده بخدمت رسیده باشد وخدمت من‌خادم رسانیده و احوال تقریر کرده واین‌خدمت فلان خواهد رسانید وشکایت ایام خواهد گفت وکیست که نه متشکیست خدای تعالی دری برحمت گشاده گرداناد واین‌ضعفا [را] که‌التجا الاّ بدرگاه آن‌خداوند ندارند فریاد رساد ،

درحق فلان‌شفقت فرمودن وبتدارك خلل کار او اشارت کردن ازلوازم کرم باشد ودرحضرت خداوندی جز رعایت حقوق وبلای وخللی که از روزگار افتاده باشد نرود و آن توفیق در زیادت باد .

خداوند و خداوندزاده فلانرا دعای خیر می گویم و بوسیلت اخلاص امید اجابت می دارم و مترصد اوامر و نواهی را تا بدان افتخار نمایم ، مستظهرم بدان مکارم وعواطف که بی التماس و استدعا آنچه متضمن مصالح من خادم باشد مبذول فرموده می‌آید .

۵۸- مکتوب آخر

زندگانی‌خداوند ولی النعم دراز باد وکارهای دوجهانی بر وفق مراد من بنده درخویشتن می نگرم و می‌دانم که ازحد عبودیت درمی‌گذرم و بقلم درد سر می‌نمایم وخود را درمعرض دشنام صرف می نهم اما ازکرم خداوندی عجب نباشد اگرمعذور فرماید وبرملا آنچه مستوجبم نگوید هم امروزکه هفتم جمید الأولی است خدمتی

مسطور نبشته شدست و هرحالی نموده آمده ممکن باشدکه بیش ازین خدمت عرض کنند و بر احوال وقوف افتد .

رسانندهٔ این خدمت فلان در عهد برادر خویش رحمه الله و اطال بقاء المولی المنعم حقوق خدمت ثابت کردند و همیشه بمواطف خداوندی اختصاص داشت وشکر آن علی الدوام می گوید و دعاگویان دولت خداوندی را مدد می کند ، این مدت که من بنده درین بیغوله افتاده‌ام پیوسته اورا از روزگار رنجور وکوفته وسوخته یافته‌ام ومی خواسته است که ازعوایق‌ایام فرصتی یابد وبخدمت حضرت خداوندی شتابد واین نیت را کار بندد

واذا لم یکن من الزرق بد فتتبع مطالع الاْقبال

آن فرصت اورا میسر نمی گشت تا اکنون که بوسیلت ونیك خواستن دولت خداوندی واستظهاراخلاص که‌دردعاگوئی‌دارد برخاست وپای درراه‌نهاد تادست‌درفتراك سعادت ایزدی ودولت ازلی زند وسر بر آن عتبهٔ مکارم ومعالی نهد و ازآنجا تتبع رزق مفقود کند و بمواهب و صنایع نا محصور و نامحدود مسعود و مجدودگردد .

از کرم فیاض خداوندی سزد که در تقویت او بایزد تعالی تقرب جوید کـه مستحقست وهنرمند وحق هجرت و رحلت او رعایت فرمایدکه مرتجی وملتجی است و محافظت چنین حقوق در ذمت کرم لازم آید . رأی عالی خداوندی در اصغاء سخن فلان واجابت ملتمس او وی را درزمرهٔ ثقات خدم وکفات اهل‌قلم مؤیدوموفق داراد و من بنده را بدین ابرام معذور ومغفور .

۵۹- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی اجلی عالمی فرزندی‌حمیدالدینی مع سایرالقابه درازباد در سعادتی دایم و عزی و اقبالی با آن فضایل و فضل مناسب و ملایم چندانکه ممکن گردد از معنی تحنن و اشتیاق تصورکند و چنانکه از لوازم کرم و لطف آن شیمت سزد در قبول عذر تقصیر های من‌کهتر عاطفت مبذول دارد و جملگی آن با تصاریف روزگارکه احوال آن معلومست نسبت می کند و شفقتهای مألوف که معوّل

برآنست و مستند فی جمیع الأحوال آن باز نگیرد و دقایق مکارم و صنایع که خاطر وقلم همایون درترتیب وتلفیق آن خطو وسّاع و ید صناعست بجای می‌آرد و باوقات فرصت که انتهاز آن کرده باشد در پیش تخت اعلی خدایگانی سلطانی اعظمی شهنشاهی اعلاه‌الله تجدید ذکر عبودیت و صفو طویت بر قرار معهود می‌کند و نیابتی بواجب مؤثر مبشر بمزید عواطف آراء عالیه می‌دارد واز آن انهاء و اصغاء ذکر تهاون احتراز نماید چون برعقب این خدمتها معتمدان بخدمت خواهند رسید وناچار خدمتی مطول باید نوشتن حالی برین مختصر اقتصار افتاد و ترّصد مقترحات کرده می‌آید تا بدان افتخار نموده شود . قاصد می بیند که مستوفزم و در میان عقیلهٔ بسیار بسهو و عثرت و اختصار ملامت نباید فرمود .

۶۰— مکتوب آخر

زندگانی دراز باد در سموّ دولت و سعادت چون هرعبارت که از ذکر اشتیاق در قلم آید دل پسند نخواهد بود و هرتقریر که ایراد کرده شود جز غیض من فیض نباشد آن به که آن تکلف در توقف نهم و برخویشتن خوانم .

اذا لم تستطع شیأ فدعه و جاوزه الی ما تستطیع

چون فرمان اعلی خـدایگانی سلطانی اعظمی شهنشاهی اعلاه‌الله تجدید ذکر عبودیت و صفو طویت برقرار معهود می‌کند که بحقیقت حیات را قوامی داد وسعادت عام راکه خواهد بود بنیاد نهاد بکمترین بندگان دولت قاهره ثبتها‌الله رسید واز غایت التذاذ و استبشار بدان سعادت که ناگاه ظاهر شد چنان گشتم که از خویشتن واز هرچه در دنیاست فراموشم گشت و ساعتی دیگر کالمغشی علیه مانده بودم خصوصاً در آن لحظه که نظر مبارك برتوقیع اعلی اعلاه‌الله افتاد و ذکر رنج و شغل قضا ومرسوم آن فرموده شده بود خود نمی‌دانم روح را چه ارتیاح و دل را چه فرح و نشاط و قوت حاصل آمد ، عبارت ازین معنی هم ناممکنست بدعا وصدقه واستدامت دولت وبسطت عرصهٔ مملکت مشغول بودن بهترین کارها می‌دانم و بدان مشغولم ، اما تعجب

کردم که مجلس سامی فرزندی حمیدالدینی اسماه‌الله بتشریف خطاب عزیز یاد نفرموده بود و فطام از آن انعام مألوف جایز داشته بعد از تفکر بسیار بر آن حمل کردم که بدو نوبت آن تشریف کرامت می کردست وخدمتی بجواب آن که نوشته بودم بشادیاخ فرستاده بی‌شك نرسانیده اند و اگر نه از آن ذکری فرموده بودی ازین جهت تغیری بخاطر کریم عزیز راه یافتست و سبب قصور مکاتبت گشته .

اولاً بفرماید دانستن که پیش ازین خدمتی و تحیتی نوشته ام مصدور بدین دو بیت :

اذا سألـونی من کاتب | حمیدالخصال کریم سدید
اجبت و کررت صدق الجواب | حمید، حمید، حمید، حمید

و در اثناء آن خدمت هرفصل در هربابی یاد کرده و بقطعهٔ بهاری مخلص آن بدعا و مدح اعلی خداوندی سلطانی اعظمی اعلاه الله باضافت؟ آن برده اول آن قطعه :

حکایت گویم از حسنت شکایت گویم از ظلمت
چو بینم رایت اعلی بفیروزی و بهروزی

عرض حالی آنست تا بتقصیر منسوب نباشم و آن بزرك وفرزند بعلت تقصیری که نبودست تشریف مکاتبتی که تغذیت روح و تقویت دل مجروح کند باز نگیرد وچون مسافت نزدیك شد امید است عن قریب استسعاد بخدمت میسر گردد و مطلوب دیرینه بنجاح پیوند وتوقعست که برقرار معتاد احیاء مراسم مصافات واجب می‌دارد ودقایق حسن المناب درهمه ابواب بجای می آرد وچنانکه احوال من کهتر دانست و کار این ناحیت که بغایت اختلال کشیدست شناخته در دیوان اعلی اعلاه الله تقریر می کند ومراقبت جانب الهی را که میامن آن شامل ندر پیش دل وخاطر می‌دارد .... احوال و کیفیت عزایم همایون مُنت نهد مقرون باستخدام دراتمام مهمی که باشد تا تمام کرده آید .

احبك او یقولوا جر نمل | ثبیراً و ابن ابرهیم ریعا (کذا)

دعاء طول بقاء مجلس سامی فرزندی اجلی حمید الدینی باملاء دل از میان جان می گویم و قلم را مثابت آن نمی‌نهم و محل آن نمی دانم که واسطهٔ آن باشد حال

اشتیاق پوشیده نماند و اگر هیچ گونه در وقت فراغتی و هنگام خلوتی با دل عزیز استشارتی رود دانم که در تصدیق من کهتر اشارت برچه جمله رود .

از باری تعالی مؤانستی برحسب مراد مسؤلست وهو عزاسمه ولی انالة الطلبات واجابة الحاجات بمنه تشریف خطاب شریف که درصحبت فلان بود و برهر لطیفهٔ ودقیقهٔ نظماً و نثراً ثنا ها گفته‌ام لله الحمد که آن کرم عهد علی مرّ الأیام درتزایدست واعتضاد بدان صفای وداد وحسن اعتقاد در تضاعف ، از لطف شیمت و صفو مودت که دراسباب معاد ومعاش خویش عتادی وذخری و زادی هرچه ستوده‌تر میدانم وبدان مستظهرام و مزید آنرا علی تعاقب الأیام مترصد واگرچه خدمتی که می‌نویسم مختصر ظاهرست آنچه اصل معتقدست مختصر نیست و توقع باشد که برخاطر عزیز فراموش نمانم و همت همایون ملتفت می دارد و باوقات فرصت در پیش تخت اعلی خدایگانی سلطانی اعظمی شهنشاهی اعلاه الله تجدید ذکر خیری می‌کند و دقایق اجمال المناب بجای می‌آرد وچون ازین ناحیهٔ سرق؟ تعلق بدیوان اعلی اعلاه‌الله مخصوص گشت مراقبت دقایق مصالح بیشتر فرماید و ترتیب مهمات می‌کند و الأهم المقدم آنست که با معتمدی از آن من کهتر باسه چهار معروف بی‌غرض کاردان بدیوان اعلی اعلاه الله رسد و احوال براستی تقریر کند. هیچ متصرف وگماشته نباید که صلاح ومصلحت دیوان و مسلمانان درضمن آن دقیقه است. بعد ازین قلم مباسطت جاری‌تر می بایدداشت ومهمات و ملتمسات لایق اقتراح می‌فرمود تا بدان افتخار نموده آید.

عذر اختصار مقبول بادکه آنرا اسباب ذاتی و عرضی وتفصیل آن بتطویل کشد والعذر عندکرام‌الناس مقبول .

٦١ـ مکتوب آخر

زندگانی دراز باد در عز و دولت تکلف در ذکر اشتیاق بعد از وقوف جانبین برکیفیت حال عقائد تعسف می‌دانم و درین مفارقت مدید مـدت رنجور دلم . امید می‌دارم که راه ملاقات بأحسن الوجوه گشاده شود و درین تحیت و خـدمت اطنابی

نمی کنم و سخن با آن می آرم که چون معتمد فلان بخدمت رسد و احوال گوید همت همایون آن بزرگ و فرزند مقصور باشد بر اتمام حاجات و هر مهمی بطریقی که مصلحت بیند در پیش او نهد و باو بازنگذارد و مشفق وار ایستادگی نماید و مخلص وار عنایت فرماید چه با او گفته ام تا آن بزرگ و فرزند را بجای من داند و مشاورت می کند و بدان ارشاد و هدایت ترتیب حصول ملتمسان پیش گیرد خدمتی نوشته شدست بامید آنکه در مجلس اعلی خدایگانی سلطانی اعظمی اعلاه‌الله شرف عرض یابد و برعقب آن سخن مصالح ناحیت رود آن ترتیب چنانکه داند بفرماید و بکند و بدین اختصار درین نوبت معذور دارد چه قاصدان برعقب خواهند آمد با خدمتهای مطول و قد اعذر من انذر خدمتی که باشد فرماید تا تمام کرده شود .

٦٢- مکتوب آخر

بنده و دعاگوی علی کاتب بر رأی عالی خداوندی ولی النعمی ضیاء الملکی دام علوه می نماید و خداوندان صدور و اکابر دیوان و درگاه پادشاه عادل ملك ملوك الأمراء خسرو مشرق را اعزالله انصاره و ضاعف اقتداره تقریر می کند با آنکه رعایای جوین علی العموم درویشانی خویش کار ودعاگوی دولت و بدل و جان نیك خواه و نیك رعیت اند علی الخصوص رعایا ادوار ۱ حقوق مزید دعاگوئی و اخلاص در رعیتی دارند واز دیگر رعایا بارکش ترند و رنجور تر و همواره درمعرض عوارض آینده وشونده آمده و بنده ایشان را بانواع تلطف و مواعید عدل و احسان خداوندان نگاه می دارد و تسکینی می دهد ، درین وقت برعقب خرجها و رنجها تفاریق صاعقهٔ تگرگ افتاد و درین خطه غله و میوه نماند برصفتی که درویشان چون در رزان می رفتند فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها و هی خاویة علی عروشها حسب حال ایشان بود وچون بر کشت زار گذر می کردند فاصبح هشیماً تذروه الریاح ظاهر و روشن می‌نمود وچون در خانه می آیند منشیان تقدمهٔ خراج بریك جانب می بینند و بر دیگر جانب موکلان غله تفرقهٔ قلعهٔ اراه؟ بعد ما که هفت هزار وسیصد من بداده‌اند و آن را بمبلغ سه هزار من بمرابحه قرض

۱ ــ چنین است درمتن وشاید هم «آزاد وار» بوده رجوع کنید به معجم البلدان ج ۱ ص ۲۳۰ چاپ اروپا.

گرفته ، بنده بحکم آنکه بفرمان خداوندان دامت دولتهم بصدد عهدهٔ مصالح این ضعفاست حسبةً لله تعالی و طاعة لأولی الأمر شمهٔ ازین حال باز نمود تا اگر این مستضعفان مستحق رحمت اند و نمی‌باید که مستأصل شوند واین خطر وهم مدروس گردد ، رحمت فرمایند و شطری از خراج ارزانی دارند و مثال دهند تا ازیشان بدان مبلغ که از تفرقه غله داده اند و تسلیم کرده و از قرض برگردن قانع باشند و تکلیف مالا یطاق جایز ندارند ودر احیاء واستبقاء این ضعفا بایزد تعالی تقرب جویند تا بی شك و شبهت برکات آن عاطفت وسعی مبارك بایام همایون دولت قاهره شیدالله ارکانها رسد بمشیةالله وعونه و تیسیره .

امیدست که بنده درین استعطاف واعلام بفضول وابرام منسوب نگردد و دامن عفو و اقالت برین زلت و تجاسر او کشیده آید . دولت و اقبال پاینده باد و بسطت مملکت افزاینده ، بحق النبی المصطفی و آله الطاهرین .

٦٣ـ مکتوب آخر[۱]

فلان ادام‌الله سعادته و حرس سیادته سلام و تحیت ما بخواند و بلقاء کریم و مشاهدهٔ عزیز خویش مشتاق شناسد و بداند که هر که بچشم اعتبار در عالم نا پایدار نظر کند و بدیدهٔ خرد در جهان گذرنده نگرد ، بروی پوشیده نماند که دنیا عرصهٔ فناست نه سرای بقا و موضع فرارست نه منزل قرار وهرمخلوق که از مادر بزاد وقدم برخاك این رهگذر نهاد طینت او را از بهر هلاك وفنا سرشته‌اند و برصفحهٔ عمر او آیت انقراض و انقضا نبشته ومقیمان ساحت دنیا برشرف انتقالند وساکنان عرصهٔ عالم برجناح ارتحال کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام و اگر هیچ کس را درین دنیا عمر ابد وبقاء سرمد توانستی بود پیغمبرما خاتم‌النبیین وسیدالمرسلین را صلوات‌الله‌علیه علیهم بودی چون او با عز نبوت و رسالت وکمال عظمت وجلالت رنج

---

۱ ـ درحاشیه این مکتوب در صفحه ۳۰٤ مجموعه نوشته شده « این دو نامه که درآخر نبشته‌اند از آن رشید وطواط است ازین ترسل نیست » .

زوال کشید و شربت فنا چشید هیچ کس را عنان بدست اباطیل امانی [نشاید داد] ۱ و دل بر دوام زندگانی و بقاء جاودانی نباید نهاد. خردمند آن باشد که در وقوع مصایب و نزول نوایب طریق تسلیم سپرد و بقضای ایزد عزوجل رضا دهد و صبر جمیل که ثمرهٔ آن ثواب جزیل است پیرایهٔ خویش سازد تا از آن قوم شود که خدای تعالی می فرماید الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انالله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون.

و فلان ادام‌الله بهجته [وحرس مهجته۲] از آنجا که وفور عقل و اصابت و کمال رشد و نجابت اوست برین معانی که شرح داده شد واقف باشد و برتصاریف روزگار و انقلاب ایام عارف و داند که انفاس معدود و آجال محدود دند و تغییر و [تبدیل۳] نگیرد و تقدیم و تأخیر نپذیرد فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون [وهرچند حادثه‌ایست که دلهای عالمیان بنزول آن رنجورست و ارواح آدمیان از رامش و آرامش دور و مهجور اما فلان صانه الله من سوء الأقدار و جعله وارثاً للأعمار از آن سلف صالح خلف صدق است واز آن شجر طاهر ثمرهٔ طیب وهرپدر راکه بعد از وفات او چون فلان فرزندی ماند که برطریق گزیدهٔ او رود و آثار پسندیدهٔ او تازه وارد آن پدر از روی معنی زنده باشد نه مرده من کان له ولد صالح فهو حیٌّ بعد موته٤].

ایزد تعالی آن گذشته را بیامرزاد و ماندگان را بظل رعایت و کنف حیاطت خویش بداراد و این حادثه را آخرالبلایا و خاتمة الرزایا گرداناد. باید که پیوسته فلان ادام‌الله سعادته و حرس سیادته سیرت آن سعید شهید میورزد وطریق مکاتبت و راه مراسلت می‌سپرد [و قاصدان۵ و نوشتها] برتوالی و تواتر می‌فرستد واگر آن پدر برفت ما را بجای پدر داند وصدق شفقت ما احوال خویش را شامل و حاجتی و التماسی که باشد اعلام دهد تا باجابت و اشاعت مقرون و موصول گردانیده آید [ان شاءالله تعالی].

۱ـ چنین است در مجموعهٔ منشآت رشید ودر متن «ندادند».

۲و۳ـ فقط در مجموعهٔ منشآت رشید.

٤ـ قسمت بین دو قلاب فقط در عتبة الکتبه است و در مجموعهٔ منشآت رشید دیده نمی شود.

۵ـ در عتبة الکتبه «وقاصدانرا و نوشتها».

٦٤ - مکتوب فی التهنیة و التعزیة

زندگانی مجلس شریف درتمهید و بسطت و تأیید وغبطت‌دراز بادفراوان سالها و ایزد تعالی راضی و راعی آرزومندی بلقاء میمون و طلعت همایون مجلس شریف زاده‌الله شرفاً ازحدّ وصف گذشته است و بیان و بنان ازتقریر و تحریر آن قاصرو عاجز گشته و امید ببدایع فضل و صنایع لطف ایزد عزّ اسمه واثق است که هرچه زود تر موانع و علایق ازمیان بردارد و طریق اجتماع والتقاء علی احمد حال واسعد فال میسر ومهیا گرداند بمنه وطوله وقوّته وحوله .

این مفاوضه مشتملست بـردو معنی یکی احیاء مراسم تهنیت و دیگر اقامت شرایط تعزیت اما تهنیت بدانکه خدای عزّ وجل مجلس شریف را زاده‌الله شرفاً بامداد عواطف و اصناف عوارف خویش مخصوص گردانید ومقالید امور آن اقالیم که‌دارالملك پادشاهان ومستقر سریر سلاطین بوده است بدست ایالت و سیاست او سپرد و احباب و اعدا را در ربقهٔ مطاوعت و دایرهٔ متابعت او آورده و از آنجا که کرم فایض وعدل شامل و خاندان‌قدیم و دودمان کریم مجلس شریف‌زاده الله شرفاً است این همه‌سعادات و کرامات از درجهٔ استحقاق قاصر و نازلست پیوسته برافزون باد .

اما تعزیت بوفات آن سعید شهید قدس‌الله روحه که در حسن عهد و کمال مجد و سلوك مناهج خیرات و تجدید معالم حسنات رکنی مشار الیه و قطبی مدار علیه بود و اگر این دوست را ممکن بودی .... معالی توانستی آمد بذات خویش حاضر شدی و آنچه درطی‌ضمیر اوست ازسوزدل وتوجع ظاهر گردانیدی اما اعذار واضحست و موانع معلوم وچون هیچ کس را درین عالم که شاه‌راه فناست عمر مخلد وبقاء موبد نبوده است و نخواهد بود چنانکه خدای عز وجل می‌گوید و هوا صدق القائلین کل نفس ذائقةالموت در وقوع مصایب و حدوث نوایب طریق تسلیم سپردن و بقضا رضا دادن و صبر جمیل را که پاداش آن ثواب جزیل است عدّت خویش داشتن بنیل سعادت آخرت نزدیکتر ودر بقاء مجلس شریف زاده‌الله شرفاً آنست که فرزندان آن سعید شهید ادام‌الله حیاطتهم درظل شفقت وکنف رعایت وحجر عاطفت‌خویش داردو تربیت

و اصطناع ایشان بهمه غایتها برساند و حق آن گذشتگان در ماندگان رعایت فرماید
چه حفظ آن خاندان و مراعات اقارب را در ثبات دولت و دوام مملکت آثاری است
هرچه عظیم تر و برکاتی هرچه حمید تر و بر آمدن مراد ها و یافتن کامهای دل از نتایج
الفت و ثمرات موافقتست و پیوسته طریق مکاتبت و مراسلت معمور دارد و مطالعات
کریم ومفاوضات شریف مشحون بشرح مجاری احوال ومصارف امورفرستد و آرزوی
که باشد اعلام می دهد تا در اتمام آن شرط موالات و رسم مصافات بجای آورده می‌شو:
ان شاءالله تعالی . والله اعلم و احکم بالصواب

تمت عتبة الکتبة بحمد الله تعالی و حسن توفیقه وصلی الله علی خیر خلقه
محمد و عترته الطاهرین فی شهر المبارك سنة احدی و سبعین و ستمایه .

ف
٨٩١٥٥٣٢٦
م ١٣ ع
٢ ن ١٣٥٠